

# تفسیر احمد

سُورَةُ يُوسُف

دیانت: الحجہ ۲۷ شاہ (یعنی)

Ketabton.com

ترجمہ و تفسیر سورہ «یوسف»

جزء 12-13

ترجمہ و تفسیر سورہ الطور

طبع و نگارش از:

الحاج امین الدین سعیدی - سعید افغانی

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**سورة «يوسف»**  
**جزء 12 - 13**

سوره «يوسف» در مکه مکرمه نازل شده، دارای یک صد و یازده آیه و دوازده رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

علت نامگذاری این سوره به سوره «يوسف»، آيات از آیه چهار به بعد است که اغلب در باره زندگی و حیات حضرت یوسف عليه السلام را بحث می‌کند. قابل یادآوری است که در بیشتر سوره‌ها سرگذشت پیامبران به شیوه‌های گوناگون و اهداف متفاوت برای اهل بینش، تکرار شده، جز سرگذشت یوسف که فقط در همین سوره و بدون تکرار آمده است.

نام مبارک یوسف در این سوره 25 بار، در سوره‌ی انعام آیه‌ی 84 یک بار و در سوره‌ی غافر (مؤمن) آیه‌ی 34 یک بار آمده است.

محتوای این سوره همگی به هم پیوسته و فرازهای گوناگون داستان، نوزده قسمت مرتبط، گویا و شیوا و عمیق و سورانگیز است.

این سوره داستان فوق العاده‌ی جوانی است که در میان بنی نوع خود از زیباترین صورت، کامل ترین نیروی جسمانی برخوردار و زنی صاحب مقام و منصب او را به برده‌گی خریده بود. آن زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [مرااغی و منار] با او خلوت می‌گزیند، در برابر شود را خوار و بی مقدار می‌کند، تلاش دارد به شوهرش خیانت ورزد و می‌خواهد یوسف جوان را آلوده دامن کند. هرچند عادت چنان است که زنان شکار مردان می‌شوند؛ اما در این جا آن زن مصری (زلیخا) برخلاف عادت، با ترفندهای گوناگون تصمیم دارد، بهترین شکار را به دام اندازد، غافل از این که پشتیبان یوسف، ایمان راستین به الله آفریدگار جلت عظمته، است.

«سوره أحسن القصص»؛ جهت نامگذاری آن به «أحسن القصص: بهترین داستان‌ها» آن است که مشتمل بر شیرین ترین و پر عبرت ترین داستان به بیان گرفته می‌شود.

این سوره از سرگذشت تلخ و شیرین یوسف صدیق که نمونه‌ی کامل پاکی و عفت است، سخن می‌گوید. نخست از خواب دیدن و موقعیت او نزد پدر، دسیسه‌ی برادران، انداختنش در چاه کنعان و فروختنش در بازار مصر خبر می‌دهد، آن گاه به شرح حال او با ترفندهای زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [تفاسیر مرااغی و منار] ماجراهی زندان، برائت از اتهام، خواب دیدن پادشاه مصر و تعبیر آن، خشکسالی، رسیدنش به مقام وزارت دارایی، آمدن برادرانش به مصر و نگهداشتن بنیامین برادرش پیش خود و آوردن پدر و سایر اعضای خانواده اش از کنعان به مصر می‌پردازد.

سرانجام، عبرت گرفتن از صبر و شکیبایی از این قصص دل انگیز، اثبات رسالت محمد مصطفی ﷺ دلداری او و بشارت به آینده‌ی بهتر پس از آن همه رنج و محنت آن سان که یوسف از زندان به کاخ راه یافت و...

## زمان نزول سوره یوسف :

موقعیت زمانی نزول این سوره ، پس از آن همه سختی و بحران که پیامبر خاتم از قریش دید و پس از وفات همسر بزرگوارش، خدیجه و کاکایش ابوطالب، ( سال 10 بعثت ، سه سال قبل از هجرت به مدینه منوره و پنجاه مین سال عام الفیل ) سوره ی یوسف ، شرف نزول یافت. هرچند سوره مکی است؛ اما سبک آن آرام، لذت بخش، آراسته به انس و الفت و رحمت و لطف و روانی و سلاست و دور از تهدید و هشدار می باشد، آن سان که شأن بیشتر سوره های مکی است.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول الله ﷺ گفتند: کاش سوره ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

## تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره «یوسف»:

طوری که در بالا هم متذکر شدیم تعداد آیات سوره «یوسف» به صد و یازده آیه (111) و تعداد کلمات آن به هزار و هفت صد و هفتاد و شش کلمه ( 1776 ) و تعداد حروف آن به هفت هزار و هفتاد و شش حرف: ( 7766 ) می رسد. (التفسیر الكبير: تفسیر القرآن العظيم (الطبراني)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره یوسف، مختلف بوده که تفصیل این مبحث را می توانید در سوره «طور» همین تفسیر «تفسیر احمد» مطالعه فرمایید .

## ارتباط سوره «یوسف» با سوره‌ی قبلی:

چون الله سبحانه وتعالى سوره «هود» را به ذکر داستان‌های پیامبران مرسل پایان داد، سوره «یوسف» را به بهترین نوع داستان‌گویی از همان داستان‌های پیامبران آغاز کرد. (ترجمه تفسیر مجمع‌البيان، ج 12، ص 155).

## معانی نام سوره:

نام یکی از پیامبران بزرگ الهی است.

## یوسف:

یوسف عليه السلام فرزند یعقوب و نواسه اسحاق و فرزند سوم ابراهیم علیهم السلام می باشد.

شخصیت والای یوسف عليه السلام در جهان ماندگار و جاودانه و سحرگاهان و شامگاهان در صحیفه ی هستی و رد زبان هاست، نجابت و اصل و گوهر، پاکدامنی و خوبی‌شناختاری او در عنفوان جوانی، چون ستاره ی درخشنان می تابد، نیروی ایمان و از دنیا گذشتند به خاطر آخرت و پاکدامنی اش، الگوی زنان و مردان است. البته این پاکدامنی جز به وسیله ی ایمان فعال و محکم و مواظبت از کیان شخصیت در نهان و آشکار ممکن نخواهد شد.

یوسف، قهرمان پاکی، پارسایی و پرهیزگاری است که چون کوه در برابر زنی مقتدر و زیبا و هوسباز و دام گستر ایستادگی کرد و زندان را بر هوسبازی و کام گرفتن ترجیح داد.

پیامبر ﷺ در وصف شخصیت یوسف و بیان نسب او می‌فرماید: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». **از خصوصیت خاص سوره «یوسف»:**

اینست که این سوره در تورات هم ذکر شده است.

سوره یوسف با حروف مقطعه (مقاطع) آغاز می‌یابد و از سور رائیات است. رائیات سوره هایی هستند که با «الر» و طوایف سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند. سوره های یونس، و هود، یوسف، ابراهیم و حجر را رائیات یا رآت می‌نامند.

ابن مردویه از انس (رض) روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند از رائیات تا طوایف را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479).

سوره یوسف جزء سور مئین (صد آیه ای ها) است. ابن قتیبه (رض) می‌فرماید: سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به «مئین» نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می‌باشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، آنبواء، حج و مؤمنون» (دراسة حول القرآن الكريم، صفحه ۳۷). برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، آنبواء، طه، مؤمنون، شعراء و صفات» ذکر کرده اند. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

در روایتی از رسول الله ﷺ نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البيان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34).

قابل تذکر است که: سوره یوسف داستانی ترین سوره قرآن کریم می‌باشد که در هشتاد و هشت درصد آن تعلیمات زندگانی حضرت یوسف علیه السلام بیان شده است. و طوری که یاد آور شدیم: داستان این سوره از طولانی ترین و شیرین ترین داستان های قرآنی به شمار می‌آید.

## **نام دیگر این سوره: احسن القصص:**

تفسران می‌نویسند که: الله متعال این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستان‌ها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لا ولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از موافق ابتلاء به سختی‌ها، ابتلاء به شهوات، ابتلاء به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، بحث به عمل آمده است.

## تعییر «احسن القصص» سوره یوسف:

«نَحْنُ نَعْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أُوحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»؛ (آیه: 3 یوسف) ما بهترین سرگذشت ها را از طریق این قرآن(که به تو و حی کردیم) بر تو بازگو میکنیم؛ و مسلمًا پیش از این، از آن خبر نداشتی! سوره یوسم یا سوره «أَحْسَنُ الْقِصَصِ»: بهترین داستان ها» و در آن برای اولوالالباب (صاحبان مغر و اندیشه) عبرتها بیان کرده است.

سوره یوسف دوازدهمین سوره، از سوره های مکی قرآن کریم است و طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ پرداختن به داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام به عنوان بهترین داستان ها، دلیل نامگذاری این سوره به «یوسف» است.

داستان یوسف تنها داستان در قرآن است که از آغاز تا پایان آن، به صورت مفصل در یک سوره بیان شده است و به جز چند آیه پایانی تمام آیات این سوره به داستان یوسف اختصاص دارد.

علت این که این سوره به احسن القصص مسمی شده، اینست که در این سوره قصه ها با بهترین اسلوب و با نظم عجیبی بیان شده و در آن بهترین نکته ها و حکمت ها و عبرت ها ذکر شده که در سوره های دیگر بیان نشده است.

داستان حضرت یوسف علیه السلام از جمله بهترین داستان های قرآنی بهشمار می رود زیرا:

- بهترین درس زندگی در آن تشریح و توضیح شده؛

- حاکمیت اراده الله متعال را بر همه چیز؛

- بحث در مورد سرنوشت شوم حسودان؛ (درین سوره منظور حسودی برادران یوسف علیه السلام)

- ننگ بی عفتی همسر عزیز مصر و عظمت تقوای حضرت یوسف علیه السلام؛

- تنهایی یک کودک کم سن و سال در قعر چاه و نجات از آن؛

- و روز های یک زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان؛

- تجلی نور امید از پس پرده های تاریک یأس و نامیدی؛

- عظمت یک حکومت وسیع و نجات از نقمت و رسیدن به اوچ عزت که نتیجه آگاهی و امانت است.

- لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می شود و درس های بزرگی دیگر وسایر موضوعات علمی و آموزنده.

## سیمای سوره یوسف :

قبل از همه باید یادآور شد که: چنانچه گفته آدمیم نام حضرت یوسف، 27 مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته، که 25 مرتبه آن در همین سوره است.

آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه های مختلف علیه او و جلوه هایی از قدرت الهی را مطرح می کند.

- داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره های متعدد نقل شده است.

داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هجده

(18) سوره ، داستان حضرت صالح در یازده (11) سوره ، داستان حضرت داؤود در پنج (۵) سوره ، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار (۴) سوره و داستان حضرت عیسی و زکریا هر کدام در سه (۳) سوره ذکر شده است. داستان حضرت یوسف در تورات، سیفر پیدایش از فصل 37 تا 50 نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد.

قرآن عظیم الشأن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می‌پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

### **نقش و تأثیرات داستان در تاریخ زندگی انسان:**

- 1- تاریخ، آزمایشگاه مسایل گوناگون زندگانی بشر است. آنچه که انسان در ذهن خود از روی دلایل عقلی ترسیم می‌کند، در صفحه‌ی تاریخ و به شیوه‌ی داستان - به صورت عینی - می‌بیند.
- 2- داستان، جاذبه‌ی مخصوصی دارد و انسان از دوران کودکی تا زمان پیری و کهنسالی از این جاذبه‌ی ممتاز، متاثر و پنداشیر می‌شود و شاید پیش از عقل، احساس و مسایل حسی او را تحت تأثیر قرار دهد.
- 3- داستان برای همگان قابل درک و فهم است، از این رو قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان، بهترین راه را از جهت تعلیم و تربیت طی کرده است.

### **شأن نزول سوره «یوسف»:**

روایت شده است که یهود درباره‌ی یوسف و ماجراهی او با برادرانش از پیامبر ﷺ سؤال کردند، آنگاه سوره‌ی یوسف نازل شد.

### **زندگی نامه حضرت یعقوب علیه السلام:**

مؤرخان در مورد زندگینامه وی می‌نویسن: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) چشم به جهان گشوده و در حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش رفقه دختر بتولیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تاریخ) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسbatط دوازدگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او می‌رسد.

یعقوب به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند متعال می‌فرماید: «كُلُّ الْطَّعَامِ كَانَ حَلَّ لِيَنْبَيِ إِسْرَاعِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَاعِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ الْتُّورَةُ فُلَّ فَاتُوا بِالْتُّورَةِ» (آل عمران: 93). (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود).

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنان‌که توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد ربیبه اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی می‌کرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می‌ترسید که ضرر و صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب به قصد دیدار دایه‌اش (پرستار) از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در

خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین را برای تو و نوادگان تو قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. بعد سفر خود را ادامه داد تا به سرزمین دایه‌اش عراق رسید. دایه‌اش دو دختر داشت به نام‌های «لیئه» (که «لیا» هم گفته می‌شد و دختر بزرگ بود) و «راحیل» که دختر کوچک بود. یعقوب دختر کوچک را که زیباتر بود خواستگاری کرد. دایه به شرط این‌که یعقوب هفت سال نزد او بماند و احشام او را به چرا ببرد با ازدواج او با دخترش موافقت کرد. چون مدت زمان مقرر سپری شد، دایه طعامی درست کرد و مردم را دعوت نمود و شب دست دختر بزرگش لیئه را گرفت و تحولی یعقوب داد. صبح هنگام یعقوب متوجه شد که دایه دختر بزرگ را (که بدمنظر و چشم ضعیف بود) به عقد او درآورده ناراحت شد و نزد دایه رفت و گفت: چرا به من خیانت ورزیدی مگر من راحیل را درخواست نکرده بودم؟ گفت: سنت ما چنین نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر دهیم. اگر دوست داری با راحیل ازدواج کنی هفت سال دیگر برایم چوپانی کن او را نیز به تو خواهم داد. او هفت سال دیگر به عنوان چوپان نزد دایه ماند در مقابل، او هم راحیل را به عقد نکاح او در آورد. در شریعت آن‌ها ازدواج با دو خواهر به صورت همزمان جایز بود. بعدها در تورات حرام گردید. چنان‌که در شریعت اسلامی نیز حرام است.

لابان به هر کدام از دختران خویش کنیزی بخشید. زلفی را به لیئه و بل‌ها را به راحیل عطا کرد. آن‌ها هم کنیزک‌های خود را به یعقوب هدیه کردند. بدین ترتیب یعقوب صاحب چهار همسر شد و دوازده فرزند او که به اسپاط شهرت دارند از آن چهار زن تولد یافته‌اند.

لیئه صاحب 6 فرزند به نام‌های (1- روبل، 2- شمعون، 3- لاوی، 4- یهودا (یهودا)، 5- ایساخر، 6- زابلون) بود، بزرگترین آن‌ها روبل بود. حضرت موسی از نسل لاوی به دنیا آمد. کلمه‌ی یهود از یهودا، نام یکی از فرزندان یعقوب اخذ شده است.

راحیل دو فرزند به نام‌های یوسف و بنیامین داشت.

بل‌ها کنیزه‌ی راحیل، صاحب دو فرزند به نام‌های دان و نفتالی شد.

زلفی نیز صاحب دو فرزند به نام‌های جاد و اشیر شد. بدین ترتیب فرزندان یعقوب به دوازده تن رسید. هر کدام از فرزندان یعقوب پدر سبطی از اسپاط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل به شمار می‌رond.

مؤرخان می‌نویسند : همه‌ی فرزندان یعقوب جز بنیامین در عراق متولد شده‌اند. اما بنیامین در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مولف شیخ علی صابونی(عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

### وفات یعقوب علیه السلام:

یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزنش یوسف که مورد حسادت و مکر برادران فرار گرفت، بینایی خود را از دست داد. حضرت یوسف و یعقوب در مصر دوباره

همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف، فرزند دلبندش، دار فانی را وداع گفت. یعقوب به پرسش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق در شهر حبرون در الخلیل فلسطین دفن نمود. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مؤلف شیخ علی صابونی (عرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

### سلسله نسب یوسف علیه السلام:

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. خداوندمتعال او را در ردیف مجموعه‌ی پیغمبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است. (ذکرآن در آیه: 24 / سوره یوسف) آمده است. خداوندمتعال او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول الله ﷺ نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌باشد» (رواه البخاری).

### وفات یوسف علیه السلام :

مؤرخان می‌نویسند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سال‌ها دوری، همدیگر را یافتد یعقوب 130 سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد. حضرت یوسف نیز 110 سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان حضرت موسی به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس (یکی از شهرهای امروز فلسطین) دفن شد. وفات حضرت یوسف (بنا به اصح اقوال) 360 سال بعد از میلاد پدر بزرگش ابراهیم و 64 سال قبل از ولادت موسی (ع) بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از خداوندمتعال تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند: «پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.» (یوسف: 101).

خداوندمتعال دعای او را اجابت نمود و به رفیق اعلیٰ پیوست رحمت واسع خداوندمتعال بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

### دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام:

- امتناع یوسف از اطاعت فرمان همسر عزیز که در کمال صلابت در مقابل خواهش ناروا او ایستاد. (مراجعه شود به آیه: 23 سوره یوسف).

- فرار او از دست همسر عزیز بعد از این که او را محاصره کرده و دروازه‌ها را بر او قفل کرده بود و می‌خواست با زور و اکراه او را وادار به نزدیکی از خود کند. اگر یوسف قصد انجام فاحشه را می‌کرد از دست او فرار نمی‌کرد. (مراجعه شود به آیه 25 سوره یوسف).

- شهادت بعضی از نزدیکان همسر عزیز به برائت و پاکی حضرت یوسف آنجا که اشاره کردند که عزیز پیراهن یوسف را تفتیش کند؛ چون اگر یوسف طالب می‌بود و

زلیخا باز دار نده، می بایست پیراهن ش از جلو پاره می شد و اگر همسر عزیز خواهان بوده و یوسف مانع، باید پیراهن از عقب پاره شده باشد. (مراجعه شود به آیات 25 الی 28 سوره یوسف).

- ترجیح دادن زندان بر انجام فاحشه از ناحیه یوسف. (مراجعه شود به آیه 33 سوره یوسف) و این از بزرگترین دلایل عصمت و پاکی یوسف علیه السلام می باشد، زیرا چگونه معقول است که فردی زندان را بر چیزی که آن را آرزو دارد و بدان علاقه مند است ترجیح دهد؟ اگر یوسف فراخوانی همسر عزیز را استجابت می کرد و تسليم خواسته ای او می گردید قطعاً برای سال های طولانی در زندان نمی ماند. بنابراین ادعای قصد همسر عزیز از سوی یوسف، آشکارا باطل است و هر منصفی که تاریخ این پیغمبر بزرگوار را مطالعه و آیات قرآن را فهم کرده باشد، بدان اعتراض می نماید.

- خداوند متعال در مقاطع عدیده سورة یوسف به تمجید و ستایش حضرت یوسف علیه السلام پرداخته است: (مراجعه شود به آیات 22 الی 23 سوره یوسف). در این آیات متبرکه: الله متعال به صراحة خبر داده که یوسف از جمله محسنان و مخلسان بوده، از کسانی که خداوند متعال او را برای مقام نبوت برگزیده و برای عبادت و اطاعت خود انتخاب کرده است.

- اعتراض صریح همسر عزیز در جمع زنان شهر به پاکدامنی و عصمت یوسف علیه السلام (مراجعه شود به آیات 31 و 32 سوره یوسف).

- ظهور امارات و نشانه های پاکی یوسف به دلایل واضح و براهین قاطع در برابر جمع شاهدان دلیل دیگری بر پاکی اوست با وجود این، عزیز مصر اقدام به زندانی نمودن او کرد تا به مردم و انمود کند همسرش پاک است. (آیه 35 / سوره یوسف) علامه نسفی در تفسیر این آیه می فرماید: بعد برای آنها (عزیز و اقوامش) روشن گردید. بعد از این که آیات دال بر پاکی و برائت یوسف را (چون پاره شدن پیراهن از پشت و بریده شدن دستان زنان، و گواهی پسر بچه و غیره را) با چشم خود دید مصلحت را چنین دید او را تا مدتی زندانی کند تا عذری بیابد و جلو قیل و قال مردم را گرفته، روی آن سرپوش گذارد و این اقدام جز از سر تسلیم و اطاعت در برابر همسرش دلیل دیگری نداشت. احتمالاً هدف همسر عزیز از پیشنهاد زندان برای مدتی به زانو در آوردن یوسف در مقابل خواسته اش بود.

- خداوند دعای حضرت یوسف را اجابت فرمود، که از او خواست او را از مکر زنان خلاص کند و اگر می خواست زیر بار خواسته همسر عزیز برود از خداوند متعال نمی خواست او را از مکر آنان خلاص کند. (مراجعه شود به آیه 34 / سوره یوسف). یوسف قبول نکرد از زندان خارج شود تا برائت و پاکی او برای همگان معلوم و روشن گردید و این دلالت بر منتهای شهامت، عفت و نزاهت او دارد و اگر چنین نبود، بقا در زندان را بر آزادی ترجیح نمی داد، بعد از این که هفت یا نه سال را در آن سپری کرده و انواع شداید را تحمل کرده بود، اما او قبول نکرد از زندان خارج شود تا همگی به پاکی و عفت او گواهی دادند. (مراجعه به آیه 50 / سوره یوسف).

- و در نهایت، اعتراض واضح و روشن زنان (بخصوص همسر عزیز که او را متهم به قربت از خود کرده بود) بر پاکی او و این اعتراض کمترین شباهه ای در ارتباط با عفت و

پاکی او باقی نمی‌گذارد... وقتی عزیز زن‌ها را جمع کرد و درباره یوسف از ایشان سؤال به عمل آورد. ( مراجعه به آیات 51 و 52 سوره یوسف ).

### محنت‌های سه گانه حضرت یوسف:

یوسف عليه السلام در حیات خویش با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد:

۱- حسادت برادران و توسل به خطرناکترین حیله و کید علیه او، ابتداء خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفا کردند و اگر عنايت و رحمت پروردگار با عظمت نمی‌بود قطعاً از بین می‌رفت و هلاک می‌شد.

۲- فتنه‌ی همسر عزیز (زلیخا) فراخواندنش بسوی خویش، که در رسیدن به مقصد از هیچ‌گونه دسیسه و توطیه دریغ نورزید و متولّ به هر حیله و تزویر گشت، بادر نظر داشت این‌که یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، الله متعال او را از الودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت نجات داد. (آیه ۳۴ / سوره یوسف).

۳- محنت سوم: او را ظلمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگه داشتن آنهم به خاطر یک اتهام واهی و بی‌اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی‌شد سال‌های طولانی در زندان باقی می‌ماند.

منظور از رؤیای پادشاه وقت چنین است که شاه وقت خواب دید و معبری ضرورت داشت و برایش تعبیر کننده خواب حضرت یوسف عليه السلام سفارش شد و وی به دربار احضار و تعبیر خواب پادشاه و حاکم وقت کرد. (تفاصیل بعد از این می‌شود).

### محتوای کلی سوره «یوسف»:

از خصوصیات این سوره اینست که: تنها به قصه‌ی و داستان ذی عبرت و آموزنده یوسف بن یعقوب عليه السلام پرداخته است و انواع مصایب و سختی‌ها و محنت‌هایی را یادآور شده است که یوسف عليه السلام از دست برادران خود و دیگران دیده و با آن رو برو شده است.

مشکلات قصر عزیز مصر و زندان و دسیسه چینی زنان را درباره‌ی او بیان کرده، تا بالاخره خداوند متعال او را از آن تنگنا رهانید.

هدف از یادآوری داستان و قصه‌ی زندگی یوسف عليه السلام تسلی و دلداری دادن پیامبر صلی الله علیه و سلم است در مقابل سختی و دردرسی که بر او گذشت و در مقابل اذیت و آزاری که از جانب اقوام بیگانه و نزدیک و دور متوجه او شد. این سوره در الفاظ و تعبیرات و نقل داستان‌های لذت‌بخش دارای روشی جالب و منحصر به فرد است.

همان‌طور که خون در عروق جریان دارد مطالب این سوره نیز در روح و روان انسان جریان می‌یابد و از لحاظ ظرافت و روانی همچون روح در کالبد نفوذ می‌کند. این سوره اگر چه از جمله سوره‌های مکی است که ظاهر و رنگ و بوی اندزار و تهدید دارند، اما این سوره در این زمینه با آن‌ها متفاوت است؛ چرا که ظاهری بسیار دلپسند، روشی دلپذیر و لذت‌بخش و روان و لطیف دارد و بوی انس و مهربانی و نرمش و عطوفت از آن به مشام می‌رسد. از این رو خالد بن معدان ابن أبي کرب الإمام شیخ اهل الشام أبو عبد الله الكلاعی الحمصی می‌فرماید: بهشتیان در بهشت سوره‌ی یوسف و سوره‌ی مریم را به عنوان سرود شادی مجلس می‌خوانند.

تفسیر دانشمند ابن عطا، ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل آدمی بغدادی (۹۲۲/۳۰۹) فرموده است: «هر غمگین و افسرده‌ای که سوره‌ی یوسف را بشنود، انس و آرامش به او

دست می‌دهد.» (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/۲۳۳).

- سوره‌ی یوسف بعد از سوره‌ی «هود» بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد، در آن بُرهه‌ی دشوار و سخت از زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد، در شرایطی که در آن سختی‌ها و ناگواری‌ها پشت سر هم بر او و بر مؤمنان وارد می‌شد، خصوصاً بعد از این که دو نفر از یارانش را از دست داد. یکی همسر با وفا و پاک و بامهرش، خدیجه‌ی کبری و دیگری کاکای فداکار و مدافع اش، ابو طالب که برایش بهترین یاور و پشتیبان بود. با وفات این دو یاور پیامبر صلی الله علیه و سلم، اذیت و آزار و بلا و مصیبت بر وی شدت و فزونی گرفت. تا جایی که آن سال را سال اندوه نامیدند.

- در این مرحله‌ی سخت از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان در زیر بار وحشت غربت و پراکنگی و قطع صله‌ی رحم از سوی جاهلیت قریش کمرشان داشت خم می‌شد، خدای سبحانه و تعالی به منظور تسلی خاطر پیامبر این سوره را نازل کرد تا با یادآوری قصه‌ی پیامبران، آلام او را تخفیف داده و آرام نماید. طوری که الله سبحانه و تعالی به پیامبرش می‌گوید: ای محمد! غصه‌مَخْرُور و آزار و اذیت قومت تو را دردمند و هراسان نکند؛ چون بعد از سختی گشاش و فرج است و پایان شب سیاه سفید است. و بعد از تنگی، راه خروجی پیدا می‌شود، برادرت یوسف را بنگر و به دقت در زندگی وی بیندیش که انواع بلایا و مصایب برایش پیش آمد و به سختی و ناملایمات بسیاری گرفتار شد، و با محنت‌های گوناگون دست و پنجه نرم کرد. محنت حاصل از حسادت برادرانش نسبت به او، محنت پرتاب شدنش به چاه، محنت، دلدادگی و عاشق شدن زن عزیز مصر به او، سپس به کار گرفتن انواع حیله و فتنه برای به دست آوردن دل او و فریب دادنش، آنگاه بعد از آن همه عزت و رفاه سرانجام به زندان انداخته می‌شود! او را بنگر که چگونه بعد از تحمل اذیت در راه ایده و عقیده و صبر و شکیبایی بر مصیبت و بلا، خدا او را از زندان به قصر شاهی انتقال داد. و او را عزیز سرزمین مصر قرار داد و خزاین آن را در اختیار وی گذاشت، در نتیجه سرور و فرمانروا شد و عزیز و والاقدر گشت. من با دوستان خود چنان کنم. و هر کس در مقابل امتحان من پایدار بماند، باید نفس خود را بر تحمل بلا بیازماید و آن را استوار کند و به پیامبران پیشین اقتدا نماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ۝ ۱۲۷ سوره احقاف. پس (ای پیامبر!) صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر کردند».

ویا طوری که می‌فرماید: «وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبَرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ» ۱۲۷ سوره نحل (و ای پیامبر!) صبر پیشه کن و صبر تو جز (به یاری و توفیق) خداوند نیست و بر آنان اندوه مخور، و از آن‌چه مَکر و تدبیرهای خصمَان‌های که می‌کنند، دلتگ و در فشار مباش.

- باید گفت که: لجاجت و اذیت و آزارِ کفار نسبت به پیامبر اسلام ﷺ به قدری بود که پیامبر به دلداری و تسلی و سفارش خداوند نیاز داشت. بناءً داستان و سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی بخش گشت و تحمل اذیت و آزاری را که با آن مواجه بود بر وی آسان نمود و انس و اطمینان را برای رهروان راه پیامبران مژده می‌دهد. پس بعد از تنگی و سختی، فرح و گشاش در راه است و بعد از

عسرت و شدت، آسایش فرا می‌رسد. سوره‌ی یوسف حاوی پند و اندرز‌های فراوانی می‌باشد و برای آن که گوش شنوا و قلبی آگاه دارد یک دنیا اخبار جالب و عجیب را در بر دارد.

- فضای حاکم بر این سوره و تأثیرات روحی و روانی آن چنین است: این سوره بشارتدنه‌ی پیروزی و موفقیت نزدیکی است برای کسانی که صبر را پیشه کرده و طریقه‌ی پیامبران و دعوتگران مخلص را در پیش می‌گیرند. بنابراین تسلی بخش خاطر است و مرهم زخم‌ها می‌باشد. عادت قرآن بر این جاری است که به قصد پند و عبرت قصه را در چندین جا تکرار کند. اما به صورتی مختصر و بدون این که تمام زوایا و ابعاد آن را بررسی کند، تا شنونده بدون احساس خستگی و بی‌میلی به اخبار گوش فرا دهد. اما سوره‌ی یوسف با شرح و بسط کافی به تمام قسمت‌های داستان پرداخته و آن را به طور مفصل آورده است. و مانند قصه‌های دیگر پیامبران در جای دیگری تکرار نشده است تا به اعجاز قرآن در «مجمل و مفصل» اشاره کرده و اعجاز را در هر دو حالت ایجاز و اطناب بیان کرده باشد. پاک و منزه است پادشاه والا مقام و بخشنده.

- شیخ قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می‌فرماید: خدای دانا قصه‌های پیامبران را در قرآن بارها تکرار کرده است اما به شیوه‌های متفاوت و با الفاظی مختلف و متباین، و با اسلوبی متفاوت در بلاغت و بیان. اما قصه‌ی یوسف علیه السلام را تکرار نکرده است، و هیچ کس نتوانسته است با قسمت تکرار شده به معارضه برخیزد همچنان که کسی را یارای معارضه و مخالفت با قسمت غیر تکراری نبوده است. و اعجاز آن آشکار است برای آن که می‌اندیشد. خداوند متعال درست فرموده است آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَئِ الْأَلْبَابِ». (بهنگل از تفسیر صفوۃ التفاسیر مرحوم شیخ صابونی).

### **موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام :**

قبل از همه باید گفت که: سوره یوسف به خاطری به «احسن القصص» معروف و مشهور است که: یکایک کلمات و سراسر جملات آن اخلاق ، صبر ، مقاومت و عشق به الله رب العالمین است .

در این داستان و قصه مهم تمامی صفحات آن جای تفکر و تأمل است، قسمتی از صفحات آن فرح و شادی و خوشحالی و قسمت دیگر آن حزن و اندوه است، یوسف علیه السلام را لحظه‌ای در بیت ناز و نعمت و محبت یعقوب و مدتی در دست مشتی بی رحم و در قعر چاه ، روزی در قصر عزیز پادشاه مصر و ایامی هم در بند میله‌های زندان ، سالیانی در مقام وزارت و روزگاری در مقام نبوت و قدرت، روزهایی شاهد اشک یعقوب و گریه یوسف و ساعاتی شاهد تبسی ماه و آفتاب و ۱۱ ستاره در کنار یوسف هستیم و در یک جمله حیات حضرت یوسف بهترین و متنوع ترین حیات و «احسن القصص» است - در زندگی یوسف علیه السلام مسائل مهم دنیوی و دینی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ادبی هستیم و این امر گویای آن است که فرستادگان الهی مردان دین و دنیا بوده اند.

- در زندگی یوسف علیه السلام موضوع خواب به عنوان الهام آسمانی سوزه مهمی است قرآن کریم خواب را در حیات حضرت ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام و خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه السلام مؤثر معرفی کرده است .

- باید یادآور شد که : محبت یکسان نسبت به فرزندان یک اصل مهم در زندگی والدین است هر نوع امتیاز بندی و ترجیح و فضل بعضی از فرزندان بر بعضی دیگر باعث ایجاد بعض و کینه و اختلاف در بین فرزندان را به وجود می آورد. طوری که این مبحث و مثال در داستان وزندگی یوسف عليه السلام به وضاحت بیان گردیده است . محبت بیش از حد حضرت یعقوب عليه السلام نسبت به حضرت یوسف موجب فتنه خانوادگی گردید.

- باید گفت که : گریه مهم است ولی باید دانست هر اشک و گریه ای نمی تواند صادق باشد بعضی از اشک ها و گریه ها دروغ و بازی سیاسی است مانند گریه برادران یوسف طوری که آمده است « وَجَاءُو أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ » ( 16 یوسف )

- مبحث فتنه زنان در زندگی مردان و در کتاب آسمانی و سنت رسول الله به کرات وارد شده است و در داستان حیات یوسف مکر زنان مهم قلمداد شده است . قرآن کریم می فرماید: کید و مکر زنان از کید و مکر شیطان بزرگ تر است «فَلَمَّا رَأَى قَمِصَةً قُدَّمْ مِنْ دُبِّرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ إِنْ كَيْدِكُنْ عَظِيمٌ 28 یوسف ) ( پس همین که ( عزیز مصر ) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، ( حقیقت را دریافت و ) گفت: بی شک این از حیله شما زنان است. البته حیله شما شگرف است). «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۷۶ » ( سوره نساء ) ( یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده الله و پایداری شما] سست و بی پایه است).

- از زندگی عبرت انگیز یوسف عليه السلام بین فهم و نتیجه رسیدم که زندان بهتر از گناه است و دعوت به دین نیازی به مکان و زمان خاصی ندارد و تعییر خواب نیاز به شخص آگاه و متخصص دارد که هم آگاه و هم صالح و هم اهل تجربه باشد.

- از داستان تعلیمی یوسف عليه السلام استفاده برдیم ، که استفاده بردن از مشرک و کافر در جهت رفع ظلم در صورتی که حلال اسلام و یا حرام اسلام از مسیر اصلی آن منحرف و مورد دستبرد و تحریف قرار نگیرد ، جایز است، مانند درخواست حضرت یوسف از یکی از زندانبانان کافر چنان که به حضور شاه بررس از مظلومیت وی دفاع کند .

- دفاع از برائت و رفع و دفع اتهام در فرصت مناسب معقول و مطلوب و جایز و پسندیده است همچنان که حضرت یوسف در لحظه آخر که شاه مصر دستور آزادی وی را صادر کرد فرمود تا جریان و علت زندانی شدن من ثابت نشود به چه جرمی به زندان آمده ام، از زندان خارج نخواهم شد.

- در اسلام درخواست پست و مقام و تعریف انسان از توان خود در صورت اطمینان و داشتن توان بلا مانع است، طوری که یوسف عليه السلام به پادشاه مصر گفت : می خواهم مسئولیت بخش خزانین سرزمین مصر را بدوش داشته باشم : «فَلَمَّا جَعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِظْ عَلَيْمٌ ۵۵ یوسف به شاه ) گفت: مرا سرپرستی خزانه های این سرزمین ( مصر ) قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم. )

- در اسلام تأثیر عین و اثر منفي چشم بد مورد تایید است. حضرت یعقوب زمانی که 11 نفر از فرزندانش عازم مصر بودند به آنان فرمود از یک دروازه وارد شهر نشوید از ابواب متفرقه وارد شوید ( شهر مصر در آن زمان دارایی 4 دروازه بود) « يَا بَنَيَ لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَه ( آیه 67 ) جمهور مفسرین معتقدند این امر به خاطر جلوگیری از حسادت و چشم بد بوده است .

- می‌گویند زمانی که حامل پیراهن یوسف نزدیک خاک فلسطین گردید حضرت یعقوب علیه السلام فرمود بوي پیراهن یوسف را استشمام می‌کنم و زمانی که پیراهن را روی چشمان خود گذاشت چشمان حضرت یعقوب بهبود یافتند، بینا و روشن شدند.

- آخرین نتیجه که در حیات حضرت یوسف علیه السلام می‌فهمیم این است که پیامبران از بین مردان انتخاب می‌شوند و از میان زنان هیچ پیامبری انتخاب نشده است و مطلب دیگر زمانی پسران یعقوب از پدرشان درخواست بخشش نمودند و گفتند: ای پدر که در پیشگاه پروردگار با عظمت برای ما طلب استغفار فرما حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: «**قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ** ۹۸ یوسف» (یعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌طلیم، بدون شک او آمرزنده‌ی مهربان است) دعای پدر در حق اولاد دارای تاثیر و اثر خاص خود می‌باشد و چه آموزنده است که حضرت یعقوب علیه السلام از حق خویش گذشت و برای حق الهی و عده دعا به فرزندان داد.

یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان تان را بیامزد و از بدی‌های تان در گذرد؛ پدر نباید کینه تو ز باشد ولغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند و گفتند: «**إِنَا كُنَّا خاطِئِينَ**» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «**سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ**».

مسران می‌فرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد؛ زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است. در نهایت حضرت یوسف دنیا را وداع فرمود و جسد مبارکش در سرزمین فلسطین در کنار قبر حضرت ابراهیم علیه السلام در حبرون دفن گردید.

## ترجمه و تفسیر سوره «یوسف»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِهِ نَامِ خَدَائِ بَخْشَائِنَهُ مَهْرَيَانَ

### الرِّتْلُكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱)

الر: خوانده می‌شود (الف لام راء) (این حروف مقطعه رموز الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم است). این است آیات کتاب الهی که حقایق را آشکار می‌سازد.<sup>(۱)</sup> «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱» ای محمد! آیاتی که بر تو نازل شده است آیات کتابی است که بیان معجز، و دلایلش روشن، و برهانش درخسان و معانیش واضح است، کتابی که در بیان حقایق دچار اشتباه نشده و دقایق و ظرافتش بر هیچ کس مشتبه نمی‌شود. وظاهر کننده حق از باطل است.

این است آیات قرآن مبین که در أدله و معانی اش روشنگر، در برهان‌هایش رخسان و در احکامش فیصله بخش، قاطع و تابان و ظاهر کننده حق از باطل است. یا این‌که معانی قرآن برای کسی که در آن‌ها تدبیر کند، روشنگر است زیرا او از تدبیر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد الله متعال است نه از سوی بشر. خواننده محترم!

در آیات (۱) (۲) (۳) بحثی در باره منزلت داستان قرآنی به عمل آمده است.

### إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

ما آن را قرآنی به زبان عربی فصیح نازل کردیم، باشد که شما (به تعلیمات او) عقل و هوش بایدید.<sup>(۲)</sup>

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»: خداوند متعال این کتاب را به زبان عربی قابل فهم و واضح نازل کرده است کتابی است عربی و از حروف عربی ترکیب یافته است.

یعنی: ما آن را قرآنی را به زبان عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). برای این‌که معانی آن را بدانید، مضمون آن را بفهمید و در آن بیندیشید.

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)»: نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. و معانی آن را بفهمند، به هدایتش عمل کنند و مقاصدش را دریابند.

باید یادآور شد که: قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه این کتاب مبارک آسمانی وسیله‌ی تعلق و رشد بشری بশمار می‌رود.

همچنان باید به عرض رسانیده شود که: برای رسیدن به سعادت واقعی، تنها نزول قرآن کافی نیست؛ بلکه باید ما انسان‌ها درباره‌ی آن تعلق و تفکر هم کرد.

### نَزُولُ قُرْآنٍ بِهِ زَبَانٍ عَرَبِيًّا اَسْتَ:

تفسران بدین عقیده و باوراند که: کتب آسمانی به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران مکلف اند که باید با آن زبان آشنا و بلدیت پیدا کنند.

اما نزول قرآن عظیم الشأن به زبان عربی بوده و دارای مزایای ذیل است:

- زبان عربی دارای چنان لغات غنی و قواعد استوار دستوری است که در زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

- طبق روایات زبان اهل بهشت، هم زبان عربی است.

- مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب

آسمانی آن‌ها به زبان دیگری باشد. و اگر به زبان دیگر نازل می‌شد عین سوال مطرح بود که انتخاب زبان عربی همان مشیت و مقرر الهی بود که بخشی از آن را در برتری واضح زبان عربی ذکر کردیم و دیگر دلایل اش نیز وجود خواهد داشت که از آن بشریت آگاهی دارد و در بخش موارد مانند یک مسلمان باید به آن به یقین باور داشته و شک و تردید را راه نمی‌دهد.

در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشأن معجزه‌ی الهی است و طوری که یادآور شدیم که: اعجاز قرآن فقط منحصر به اعجاز علمی آن نیست. یکی از اعجاز‌های قرآن بلاغت و حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی و حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی آن است و همین بلاغت بی نظیر قرآن است که الله متعال تمامی انسان‌ها را به تحدي و مقابله می‌کشاند و از منکران می‌خواهد؛ اگر می‌توانید سوره یا آیه‌ای از قرآن بیاورید که از این ساختار بلاغی و ادبی برخور دار باشد.

علاوه بر این مطالب، پیامبر اسلام خود از نژاد عرب بود و لذا کتابی که بر او نازل می‌گشت باید با زبان قوم عرب می‌بود تا قوم او آیات الهی را درک کنند و اگر مثلاً با زبانی دیگر می‌بود در این صورت قرآن برای قوم او بی مفهوم می‌شد و این امر کاری بیهوده و عبث می‌شد و خداوند از انجام اعمال عبث منزه است.

بنابراین، عربی بودن قرآن امری طبیعی می‌باشد؛ چرا که پیامبر از میان قومی برانگیخته شد که زبان‌شان عربی بود. مخاطبان اولیه‌ی پیامبر گرامی اسلام(ﷺ) و قرآن کریم، مردم منطقه‌ء مکه و اطراف آن بودند، گرچه در مراحل بعدی، رسالت، جهانی و دعوت همگانی شد «هدی للناس» لیکن معقول نیست که قرآن به زبانی که مخاطبان نخستین و نزدیکان پیامبر با آن بیگانه هستند، نازل شود، به بیانی دیگر معنا ندارد که پیامبری در میان جامعه‌ای به رسالت مبعوث شود، ولی کتاب آسمانی او به زبان جامعه‌ی دیگری باشد و مخاطبان اولینش نتوانند از آن بهره‌ای ببرند.

چنان‌که الله متعال می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» (فصلت 44) یعنی: هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می‌دادیم حتماً می‌گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می‌کردیم «قطعاً» کافران عرب می‌گفتند: «چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی‌فهمیم «آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می‌گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی‌که پیامبر، پیامبری عربی می‌باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می‌باشد؟

ثانیاً امکانات فراوان زبان عربی برای بیان بیشترین حجم از مطالب در کمترین حجم از الفاظ بدون ابهام گویی و نارسانی، سرزمین حجاز و زبان عربی، بهترین راه دفاع طبیعی و غیر خارق العاده از دین و بقای دین اسلام و کتاب ایشان بود. بنابراین، یکی از دلایل نازل شدن قرآن به زبان عربی، حفظ و صیانت ابدی آن بوده است.

در نهایت باید گفت که با توجه به حکیم بودن الله و این که او خالق و معلم زبان انسان هاست و مرتبه‌های استواری و کیفیت زبان ها را می‌داند، نازل شدن قرآن به زبان عربی چیزی جز مقتضای مصلحت و حکمت الهی نیست. «کِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ

منْ لَدْنْ حَكِيمٌ حَبِيرٌ» (هود ۱) این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده، از نزد پروردگار با عظمت، نازل گردیده است.

### **نَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳)**

(ای پیامبر!) ما بهترین داستان‌ها را با وحی کردن این قرآن بر توحکایت می‌کنیم، و مسلمًا توپیش از آن ازبی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی).<sup>(۳)</sup>

ای پیامبر! خداوند متعال در این سوره بهترین داستان را در لفظ معنی و در شیوه و مبنی بر تو حکایت می‌کند؛ هرچند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمرة غافلان از این اخبار بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته ای؛ از آن‌رو که این اخبار جز از راه وحی در دسترس نیست.

**«نَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»**: ای محمد! «ما بر تو نیکوترين داستان را» در باره سرگذشت امتهای پیشین را به درست‌ترین گفتار و نیکوترين زیباترین بیان بر توحکایت می‌کنیم،

**«بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ**: از طریق این قرآن و این کتاب معجزه‌گر.

**«وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳)»**: هرچند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمرة غافلان از این اخبار قصه و داستان بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته ای و به خاطرت هم خطور نکرده و به گوشت نخورده بود؛ چون تو ناخوانده‌ای و با خواندن و نوشتن بلدیت نداشتی.

### **«احسن القصص»:**

احسن القصص می‌تواند دارای دو معنا بوده باشد: (۱- بهترین قصه‌ها ، ۲- بهترین داستان سرایی ) مفسران در مورد احسن القصص می‌نویسند که: این سوره مبارکه را، بدین سبب «احسن القصص» نامیده اند که:

- داستان یوسف عليه السلام که از لحاظ فهم وحی قرآنی از معتبرترین داستان‌های است و در این داستان، جهاد با نفس که بزرگترین جهاد است، مطرح می‌شود. لذا از آن به «احسن القصص» یاد شده است.

- در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردهگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکر های شان به بیان گرفته شده است.  
- تمام چهره هایی که در این داستان ، ذکری از آن به عمل آمده است ، ایمان می آورند و به سعادت می رسانند. از جمله یوسف عليه السلام به حکومت می رسد، برادران یوسف توبه می کنند، پدر بزرگوار یوسف عليه السلام، بینایی خود را دوباره به دست می آورد، کشور از قحطی ، نجات می یابد، آزرده دلی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می شوند.

- در این داستان، مجموعه ای از اضداد در کنار هم طرح شده اند؛ فراق، و وصال، غم و شادی، قحطی و پر محسولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و قصر، فقر و غنا، بردهگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن، زندان و رهایی، گناه و بخشش، مریضی و صحت، اقامت و مسافرت و کوچ کردن.

- داستان عاشقانه ای که در نهایت عفت ، پنهانی، تنهایی، و خلوت بیان می‌یابد و

حاکمیت اراده پروردگار با عظمت بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می‌شود. سرنوشت شوم حسودان و نقشه‌های نقش بر آب شده آن‌ها مشاهده می‌شود. ننگ و بی‌عفتی، عظمت و شکوه پاکدامنی، پرهیزگاری، و تقوا را در لابه لای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنها یی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شبها و روزهای یک زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یاس و ناالمیدی و سرانجام عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان می‌گذرد. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو خبرگی و سیاست مدبرانه یک رهبر وزعیم بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد.

- تعداد کثیری از مفسران سوره یوسف علیه السلام را به خاطر لطایفی که در این داستان بهکار رفته است، به «احسن القصص» مسمی نموده اند، در آین داستان : عشق، عاشق و معشوق؛ حسد ورز و مورد حسد واقع شده؛ زندان و آزادی، حاصلخیزی و خشکسالی، پاک دامنی، پیامبران، ابلیسان، فرشتگان، پرنده گان ، چهارپایان، مردان، زنان، تاجران ، دانشمندان، ندانان، توحید، تعبیر خواب، سیاست، همزیستی خانوادگی، حکومتداری ، شهادت کودکی درگهواره وغیره ....

- داستان یوسف علیه السلام به شکلی که در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است ، سراسر نشانه و پند است برای کسانی که گوش شنوا و چشم حقیقت بین و قلب پاک دارند. در لابه لای این داستان، عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است.

- در این داستان که به ده ها درس بزرگ دیگری منعکس شده است، چرا بهترین داستان نباشد؟! لکن بهترین داستان بودن سرگذشت یوسف به تنها یی کافی نیست، مهم این است که در شخصیت ما چنین لیاقت ، شایستگی و خبرگی باید وجود داشته باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح و روان خود جای دهیم. و آن را سرمشق زندگی عملی خویش قرار دهیم. اصل این داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است؟

- این قصه به ما می‌فهماند که از جمله عوامل سیاست و سروری حضرت یوسف علیه السلام ، ولایت خدا بر بندۀ مؤمنش، پناه بردن یوسف به پروردگار با عظمت اش و استعانت از او و خویشتنداری ایشان از گناه بود، زیرا الله متعال فرموده است: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَجاً وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. آیه 2 طلاق » (و هرکس که از الله متعال بترسد ، پروردگار باعظمت برای او راه بیرون شدن و رهایی (از هر گونه مشکل) را قرار می‌دهد).

### شأن نزول آیة 3 :

616- حاکم و دیگران از سعد بن ابی وقاراً روایت کرده اند: چون قرآنکریم بر نبی اکرم ﷺ نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول الله کاش برای ما داستانی بیان می‌کردی، در آن هنگام آیه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمیر: 23) نازل گردید.

ابن ابی حاتم افزوده است: جمعی از اصحاب گفتند که ای فرستاده الله، اگر برای ما قصه‌ای نقل می‌کردی چه خوب می‌شد. آنگاه آیه: « أَلَمْ يَأْنَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ ... » (حدید: 16) نازل شد. ( - صحیح است، بزار 3218، ابویعلی 740، ابن حبان

6209، حاکم 2 / 345، طبری 18789، واحدی در «اسباب نزول» 544 از چند طریق از عمرو بن قیس از عمرو بن مره از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده اند. اسناد این به شرط مسلم صحیح است. حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است. به حدیث بعدی و به «زاد المسیر» 803 مراجعه فرمایید).

617- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عدهای گفتند: ای رسول خدا چه می‌شد برای ما قصه می‌گفتی، آنگاه الله «نَحْنُ نَقْصُنَ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» را نازل کرد. (طبری 18786 روایت کرده منقطع است، عمرو بن قیس ابن عباس را ندیده. باز هم طبری 18787 به قسم مرسل روایت کرده، این اصح است. به «ابن کثیر» 3846 مراجعه فرمایید).

### داستان حضرت یوسف عليه السلام :

اساس داستان زیبای یوسف عليه السلام از آیه 4 این سوره مبارکه آغاز می‌یابد والی آیه (101) سوره یوسف ادامه می‌یابد.

این داستان که بهنام «احسن القصص»: شیرین ترین داستان مشهور بوده از آیه 4 شروع و آغاز می‌یابد؛ این سرآغاز شگفت آفرین، مختصری است در رابطه با بخش‌های زیبایی داستان یوسف که ذهن و حضور هر خواننده و شنونده را برای شناخت و دریافت آنچه که سرنوشت و فرجام امر است، جلب می‌کند.

خواننده محترم !

در آیات (4 الی 6) 1 - قصه یوسف عليه السلام در دوران کودکی در کنار پدرش و خوابی که دیده بود. به بحث گرفته شده است :

**إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (٤)**

(آن داستان این است که) چون یوسف به پدرش گفت: ای پدر (بزرگوارم)! من یازده ستاره و آفتاب و ماه را در خواب دیدم، دیدم که آن‌ها برایم سجده می‌کنند. (۴) مفسران می‌فرمایند که: تأویل این خواب بعد از مدت طولانی، یعنی بعد از مدت چهل سال، و آنهم در زمانی که حضرت یوسف عليه السلام اداره مصر را به عهده گرفته بود، به وقوع پیوست. [شرح السنة، للبغوي 12/231].

خواننده محترم!

آغاز و شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روش‌ها برای نوشن داستان و سناریو است.

**«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً»:** به یاد بیاور وقتی که یوسف به پدرش، یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیهم السلام، گفت: پدرجان! خوابی عجیب دیدم . یازده ستاره از ستارگان آسمان را در خواب دیدم که در مقابل من سر سجده بر زمین نهادند.

در حدیثی شریف آمده است: که رسول الله ﷺ فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم».

**«وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ 4»:** و در خواب نیز دیدم که آفتاب و ماه با ستارگان برای من سجده برند.

ابن عباس (رض) فرموده است که: رؤیا در میان آنان وحی بود. (تفسیر طبری ۱۵۱/۱۲).

مفسران گفته‌اند: یازده ستاره عبارت از برادران یوسف و آفتاب و ماه والدینش بودند. در وقتی که یوسف این خواب را دیده بود عمرش به دوازده سال می‌رسید. و فاصله بین این رؤیا و دیدار او با والدین و برادرانش در مصر چهل سال بود. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۴/۲).

### ذکر رؤیای های قرآنی:

قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آن‌ها به وقوع پیوسته، از جمله:

الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و آفتاب بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف که بعداً یکی از آن‌ها آزاد و دیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخی شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام ﷺ درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد. (سوره انفال، 43).

ه: رؤیای پیامبر اسلام محمد ﷺ درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد (فتح، 27).

و: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل. (صفات، 10).

### دروس حاصله از این آیه مبارکه:

پدر و مادر، بهترین مرجع و بهترین تکیه گاه برای حل مشکلات فرزندان خویش می‌باشند.

**«یا أَبٌ»:** پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، و در صحبت به یگدیگر باید از کلماتی که نشانه‌ی صمیمیّت، رحمت و شفقت است، استفاده به عمل آرند. والدین به تعبیر خواب فرزندان خویش باید توجه و اهتمام خاص، دقیق و فوق العاده به عمل آرند.

«یا أَبٌ» حضرت یوسف در ابتداء، تعبیر خواب نمی‌دانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد جست و طالب کمک شد.

گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راههای دریافت حقایق است. در فرهنگ خواب، اشیا، نماد حقایق می‌شوند. (مثلًا آفتاب نشان پدر و ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است).

دیدن ماه و آفتاب و ستارگان (به صورت هم زمان)، از شگفتی‌های رؤیای یوسف است. انسان‌های برگزیده، به مقامی می‌رسند که مسجدود دیگر انسان‌ها می‌شوند.

### رؤیای صادقه:

حضرت یوسف در زندگی چند قسمت و روزگار مهم را پشت سر گذاشتند. اوّلین بحثی که در داستان حضرت یوسف مطرح می‌شود ماجراهی رؤیای حضرت یوسف علیه السلام است:

اول این‌که خواب یا رؤیا حضرت یوسف را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول آن می‌فرماید: «إِنَّى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»: من یازده ستاره و ماه و آفتاب را دیدم. در بخش دوم مجدداً کلمه: «رَأَيْتُهُمْ» تکرار می‌شود و می‌فرمایند: «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» دیدم آنان را که بر من سجده می‌کنند. گفته می‌شود بخش دوم خواب به بخش اول ارتباطی ندارد. ماه و ستارگان که سجده نمی‌کنند. جمعی در برابر حضرت یوسف سجده کردند.

### تعییر رؤیا:

معمولًاً این رؤیا را این‌گونه تعییر می‌کنند که پدر و مادر و برادران، برای حضرت یوسف سجده کردند. اما این رؤیا به این معنا نیست که آن‌ها بر حضرت یوسف سجده کردند که آنگاه در تأویل آن چهار مشکل شویم. در تأویل رؤیا براساس این‌که رؤیای سجده ستارگان، آفتاب و ماه را دیده باشند، گفته‌اند پدر و مادر و برادران یوسف (ع) بر او سجده کردند. ولی با این نگاه که سجده‌کنندگان خود ماه و آفتاب نیستند، تأویل رؤیا هم متفاوت می‌شود.

طبق آیات قرآن حضرت یوسف پدر خود را بر عرش، یعنی بر تخت بالا بردن و خود در جایگاه عزیز مصر و مقام دوم کشوری نشستند. آنگاه جمعی از حاضران که کارکنان و مقامات و وزرا بودند، طبق رسم و رواج مصر در برابر حضرت یوسف علیه السلام به سجده افتادند. نه این‌که پدر و مادر، او را سجده کرده باشند زیرا این با متن آیه چندان سازگار نیست. چون می‌فرماید: «وَ رَفَعَ أَبُو يَهُ عَلَى الْعَرْشِ» (آیه 100 یوسف). گفته شده که آفتاب به سلطان و ملک بر می‌گردد، ماه به رئیس الوزراء و ستارگان به وزراء. حضرت یوسف خود را در جمع آن‌ها می‌بیند و بعد براساس قانون مصر، عده‌ای در برابر او سجده می‌کنند.

در ملاقات حضرت یوسف با پدر، مادر و برادران دو مرحله وجود داشت. یک مرحله، بیرون از شهر مصر بود که حضرت یوسف خود به استقبال و پذیرایی آن‌ها می‌آید و آن‌ها را دعوت می‌کند تا به شهر تشریف آورند. که تفصیل آن در آیه (99) همین سوره به بیان گرفته شده است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُو يَهُ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ» وقتی که پدر و مادر و برادران وارد مصر شدند، پدر و مادر را در نزد خود جای داد. برخی تعییر کردند که آن‌ها را در آغوش گرفت و به آن‌ها گفت که با امنیت وارد مصر شوید.

**قالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلنِّسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (٥)**

(یعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو حیله سازی می‌کنند، بی گمان شیطان برای انسان دشمن آشکار است.(۵)  
**«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ»**: یعقوب به فرزنش یوسف گفت: پسرم! خوابت را به برادرانت حکایت و قصه نکنی؛ و آنان را از این خواب با خبر نسازی، زیرا این رؤیایی است بزرگ که حسادت‌شان را بر می‌انگیرد.

یکی از اصول زندگی، همانا حفظ رازداری است که انسان در طول حیات وزندگی خویش باید جداً به آن اهتمام بهخرج دهد. ملاحظه می‌شود که: یوسف علیه السلام، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر خویش بیان داشت. که این خود نشانه‌ی

زیرکی و هوشیاری یوسف علیه السلام را نشان می‌دهد. در ضمن در می‌یابیم که: پدر و مادر باید فرزندان خویش را چنان تربیت دهند و با فرزندان خویش چنان رابطه‌ای صمیمانه اعتماد سازی در زندگی ایجاد کنند که فرزندان شان به اعتماد کامل، نه تنها رازهای بیداری خویش؛ بلکه حتی رازهای خوابی خویش را نیز به آنان در میان بگذارند.

طوری که ملاحظه می‌نماییم که: یوسف خواب ورؤیای خویش را با پدر خویش مطرح می‌کند.

یعقوب علیه السلام بعد از استماع خواب فرزندش، تأویل خواب فرزندش یوسف را دانست و از آن ترسید که اگر وی خوابش را به برادرانش بیان کند، آن‌ها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشك وحسادت برنند.

ملاحظه می‌داریم که: در خانواده انبیاء نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حیله میان فرزندان شان وجود داشت، بناءً یعقوب علیه السلام بهمنظور جلوگیری از فتنه، طوری که در بین مردم معروف است که: پیشگیری بهتر از درمان است. (واقعاً نکفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت می‌باشد).

باید گفت؛ برادران یوسف علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند دست به چنین عملی زدند، واگر احیاناً برادران از خواب یوسف مطلع و باخبر می‌شدند به الله متعال معلوم است، که دست به چه اعمال وتوطیه های می‌زند.

در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوايج خويش، از ڪتمان آن‌ها ياري جوييد زيرا هر صاحب نعمتى محسود حاسدان است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤيا - تا آنگاه که صاحبیش از آن سخنی نگوید - به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می‌پیوندد، لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

**«فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»**: و از آن می‌ترسم که بر تو نیرنگی اندیشه و در جهت نابودی ات تلاش محیلانه‌ای سازمان دهند؛

**«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوٌ مُّبِينٌ (5)»**: چه شیطان انسان را دشمنی نیرومند و نیرنگ بازی است آشکار.

تفسر ابوحیان در این مورد می‌نویسد : یعقوب از رؤیای یوسف دریافت که الله او را به مقام و درجه‌ی والا و حکمت نایل می‌کند و او را به پیامبری بر می‌گزیند و نعمت و عزت هر دو جهان را به او می‌دهد. از این رو، بیم و ترس داشت برادرانش به او حسد برند؛ لذا او را از بازگفتن رؤیا برای برادرانش منع کرد.(تفسیر البحر ۲۸۰/۵)

واقعاً برخی اسرار در زندگی انسانی به قدری مهم و ذی اهمیت هستند که افسای آن زندگی انسان یا جماعت انسانی را به مخاطره می‌اندازد. بناءً در زندگی مهم است که در برخی از موارد خاص، مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد.

یعقوب علیه السلام در مورد کید برادران نسبت به یوسف اطمینان داشت. شیطان با استفاده از زمینه‌های درونی بر ما سلطه می‌یابد. حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به انسان فراهم ساخت.

واقعیت همین است که : شیطان دشمن انسان است، حتی اگر اولاد پیامبر هم باشد.

## رؤیا (خواب) یوسف علیه السلام:

تفسران در مورد رؤیای حضرت یوسف علیه السلام می‌نویسند: یوسف در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رؤیایی عجیب دید، در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند، این امر او را به خوف و ترس انداخت و این رؤیا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد، آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده شأن عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد که خواب خود را پنهان بدارد و برای کسی قصه نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متول شوند، زیرا کید و حسادت جزء طبیعت انسان‌ها است. یعقوب علیه السلام فرزند دلبد خود را به کتمان این راز توصیه فرمود.

در حدیث آمده است: «استعینوا على قضاء حوائجكم بالكتمان فإن كل ذي نعمة محسود» (در راستای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود از راز داری و کتمان سود بگیرید، چون هر صاحب نعمتی مورد رشك و حسادت واقع می‌شود.)

خداؤند متعال در اشاره به این رؤیا می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَأْبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوَافِكًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَجِدِينَ ءَ قَالَ يُبَيْنِيَ لَا تَقْصُصْ رُعَيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَنَ لِلنِّسْنَ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یوسف: ۴-۵). (زمانی که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، آفتاب و ماه در برابر سجده می‌کنند. گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه‌سازی کنند بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است.

آنچه که از ظاهر نص قرآنی استفاده می‌شود اینست که: یوسف رؤیای خود را در غیبت برادرانش با پدر خویش در میان گذاشت و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد.

ولی از عبارت تورات استفاده می‌شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفته است. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آنچه در تورات آمده قطعاً خطأ است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است. (بهنگ از رساله پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته: شیخ علی صابوونی).

**وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبْوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶)**

و این گونه پروردگات تو را بر می گزیند، و تأویل احادیث (= تعبیر خوابها) را به تو می آموزد و نعمت خود را بر تو و فرزندان یعقوب کامل می‌کند، همانطور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل نمود. بی‌گمان پروردگارت دانایی با حکمت است. (۶) باید یاد آور شد که: ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچکتر باشد ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش و الاتر باشد. چنان‌که یوسف از برادران خود کوچکتر بود. طوری که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ » یعقوب فرمود همانطوری که خدای سبحان این رؤیایی با عظمت را به تو نشان داد، همان‌طور هم شما را برای پیامبری بر می‌گزیند.

حضرت یعقوب عليه السلام در این آیه مبارکه ، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می‌کند و از آینده‌اش خبر می‌دهد.

گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده‌ی جمله «وَكَذِلَكَ يَجْتَبِيَ» یا خداوند است و یا حضرت یعقوب که چون علم او از طرف خداوند است، یک پیشگویی صحیح است و مانع ندارد به خصوص با توجه به این‌که در آن زمان یوسف، پیامبر نبوده با جمله‌ی «يَجْتَبِيَ» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود. (تفسیر نور)

**«وَيُعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»:** و تعبیر رویاهای در حال خواب و خبردادن از مقاصد آن‌ها را به تو خواهد آموخت ، **«وَيُتَمَّمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ»** و نبوت و حکمت را بر تو و نسل پدرت یعقوب تکمیل و تمام می‌کند.

یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آن‌ها را در پیشگاهات به سجده انحنا و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و پادشاهی (هر دو) را برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد.

**«كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبْوَيْكَ مِنْ قَبْلٍ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ»:** همان‌گونه که آن را قبلًا بر پدرانت ابراهیم و اسحاق - این دو پیامبر بزرگوار - به اتمام و اكمال رسانید.

یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد؛ ابراهیم» که الله متعال او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌الله خویش مفترخ ساخت «واسحاق» که به قولی: الله متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد.

**«إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (6)»:** در حقیقت پروردگارت می‌داند که چه کسی شایسته گزینش است، او در قرار دادن فضل خود بر هر کسی که بخواهد، سنجدید کار و صاحب حکمت است؛ زیرا به علم خویش از کنه امور آگاه و به حکمت خویش گذارنده امور در جایگاه‌های آن می‌باشد.

### اسباط چه کسانی هستند؟

قبلًا ذکر کردیم که حضرت یعقوب 12 فرزند داشت. اسbat بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده می‌شوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب حضرت یوسف بود حتی برخی از علماء گفتند: در میان فرزندان یعقوب جز یوسف پیغمبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچیک از آن‌ها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و می‌فرماید: «آن‌چه از عملکرد گفتار آن‌ها در این داستان بر می‌آید این است که، آن‌ها پیغمبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیغمبر بودن آن‌ها به آیه‌ی «قُولُواْ ءامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ» (آل‌بقرة: 136). (بگویید: به خدا و آن‌چه که به ما فرو فرستاده شده و آن‌چه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده... (ایمان آوردیم). استدلال نموده‌اند استدلال شان قوی به نظر نمی‌رسد، چون منظور از اسbat قبیله‌های بنی اسرائیل است که در میان آن‌ها پیغمبران وجود

داشته‌اند و وحی نیز بر آن‌ها فرود آمده است. دلیل این‌که تنها یوسف از میان برادرانش پیغمبر بوده است این‌که: نصی بر پیغمبر بودن هیچ کدام از آن‌ها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

#### یادداشت:

برخی از مفسران بر این باورند که برادران یوسف پیامبر بودند و به این استدلال کردند که آن‌ها همان اسباط مذکور در آیه می‌باشند: «**قُلْ آمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ**» (آیه: 84 سوره آل عمران)، اما صحیح این است که اسباط اولاد یعقوب نیستند بلکه قبایلی از نسل یعقوب اندو محققان بر این نظرند.

پس اگر برادران یعقوب پیامبر بودند، به چنین عملی ناپسند اقدام نمی‌کردند؛ چون حسد و ایجاد فساد و اقدام به قتل و دروغ و انداختن یوسف به چاه با عصمت انبیاء منافات دارد. بنابراین که آن‌ها با وجود این جرایم، پیامبر باشند عقل سالم آن را نمی‌پذیرد. (بهنگل از تفسیر صفوة التفاسیر).

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (7 الی 10) 2 - بحث در مورد ، داستان یوسف عليه السلام و برادرانش ادامه می‌یابد.

#### **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ (۷)**

البته در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (۷) در حقیقت در داستان وسر گذشت یوسف و یازده برادرش متضمن اندرز و پند و عبرت روشنی بر حکمت و قدرت حق تعالی است؛ برای کسانی که اخبار آن‌ها را از دانشمندان پرسیده و دوستدار شناخت داستان‌شان باشند. و این داستان مطلقاً بهترین داستان‌ها در طول تاریخ است.

روایت است که: روزی تعدادی از یهودان نزد پیامبر ﷺ می‌آیند و از ایشان سؤال می‌کنند که چرا فرزند یعقوب (علیه السلام) از کنعان به مصر رسید؟ پیامبر ﷺ نیز داستان یوسف عليه السلام را برایشان بازگو نمود. و یهودی‌ها متوجه موافقت داستان نقل شده از پیامبر ﷺ با تورات شدند و از آن متعجب شدند. بنابراین در آیه از «**لِسَائِلِينَ**» منظور همان یهودیانی بودند که از پیامبر ﷺ سؤال کردند. و قرآن اشاره دارد به این‌که: «لقد کان فی یوسف و إخوته» یعنی در داستان و قصه یوسف عليه السلام و برادرانش برای آن یهودیانی که سوال نمودند عبرتی است (در حقانیت رسالت پیامبر ﷺ و اثبات نبوتش) آنجا که می‌فرماید: «آیات للسائلین» و نیز گفته شده که آن داستان برای سؤال کنندگان و برای غیر آن‌ها عبرت و گواهی است بر نبوت پیامبر ﷺ.

و گفته شده که آن داستان عبرتی است برای کسانی که حسد می‌ورزند؛ زیرا برادران یوسف بر وی حسد و رزیبدند و نیز قصه یوسف عليه السلام شامل خواب و آنچه که از آن خوابها الله تعالی به حقیقت رسانیدشان و نیز داستان شامل صبر یوسف عليه السلام است در برابر شهوت جنسی و تحمل وی در زندان و نیز شامل تحمل رنج و غم یعقوب عليه السلام بر دوری فرزندش و... که همگی آن‌ها مایه عبرت برای گیرندگان است.

در حدیثی که از جابر روایت شده در باب شأن نزول این سوره آمده است: که در یکی از روزها یکتن از یهودیان مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید خبر د که نام‌های آن‌ها چیست؟ راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ ساعتی سکوت کرده و در جواب وی چیزی نگفت، در این اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و ایشان را از نام‌های آن ستارگان با خبر ساخت، آنگاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نام‌های آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه یهودی گفت: بلی! فرمودند: «نام‌های آن‌ها عبارت است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکنفات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذو الفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نام‌های آن‌ها همین‌هاست که بر شمردید. برادران یوسف نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهودزا، روپیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» در گذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف را به دنیا آورد. (بهنفل از تفسیر انوار القرآن).

خواننده محترم!

در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی پروردگار با عظمت به چشم می‌خورد که هر کدام از آن‌ها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲- علم تعبیر خواب. ۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴- در چاه بودن و آسیب ندیدن. ۵- نایبیناً شدن و دوباره بیناً شدن حضرت یعقوب علیه السلام. ۶- قعر چاه و اوج جاه. ۷- زندان رفتن و به حکومت رسیدن. ۸- پاک بودن و تهمت نایاکی شنیدن. ۹- فراق و وصال. ۱۰- برگشتن و پادشاهی. ۱۱- زندان برای فرار از گناه. ۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار.

**دروس حاصله:**

یکی از دروس بی‌نهایت علمی و آموزنده در این سوره در جنب سایر دروس، شناخت از مرض مهلک حسد، است که بر اثر آن مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را در هم می‌شکند. که باید جداً به مضرات آن توجه خاص و دایمی داشته باشیم.

**إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخْوَهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸)**

هنگامی که (برادران یوسف در مشوره خود) گفتند: یقیناً یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر ما نسبت به ما دوست داشتندی ترند، در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم، واقعاً پدر ما در اشتباهی آشکار است. (۸)

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخْوَهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» در این آیه مبارکه اولین آزمایش و محنت یوسف علیه السلام مورد بیان قرار می‌گیرد. هنگامی که برادران یوسف در مابین خود به یکدیگر گفتند: یوسف و برادر پدری و مادری اش نزد پدر از ما دوست داشتندی تراند و او ایشان را با عنایت و بهره‌مندی و توجه بیشتر، بر ما ترجیح می‌دهد در حالی که ما همه اعضای یک خانواده هستیم و فرقی در میان ما نیست.

## «عُصْبَةٌ»

عُصْبَةٌ به گروه متحد و قوی وزورمندی اطلاق می‌شود که؛ با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب» یک بدن، از همیدیگر حمایت می‌کنند.

**عصبه:** به جمعی گفته می‌شود که شامل بیش از یک نفر تا ده تن باشد. یعنی: در حالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، هریک (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران واقع شده بود. آنان علاوه بر حسادت با گفتن: «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» نشان دادند که چهار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در محبت به فرزندان می‌کنند.

با تأسف باید گفت که: هستند اشخاصی در جامعه، به جای آن که خود را بالا ببرند، و به اصطلاح خود را به مقام بالا و یا بلندی بر سانند، کوشش به عمل می‌آورند که: بزرگان را پایین بیاورند. چون خود توان محبوب شدن را ندارند، در جستجوی آن هستند که محبوبیت دیگران را هم زیرا سوال قرار دهند.

در ضمن باید گفت که: احساس قدرت و نیرومندی، در بسیاری موارد عقل انسان را کور می‌کند. همچنان معیارهای نادرست، نتایج نادرست را بهبار می‌آورد. (اگر معیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه‌اش نسبت انحراف به اقلیت می‌شود.)

در اینجا قابل تذکر است که: علاقه و محبت حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود، نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتد: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (پدر ما در اشتباهی آشکار قرار دارد).

خودخواهان به جای این‌که عوامل ناکامی را در خود و شخصیت خودجستجو کنند، در ارایه قضاوت‌های غیر منصفانه، در حق دیگران، خود را با خودخواهی متهم ساخته و می‌گویند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (به جای آن‌که بگویند ما حسودیم، گفتد: پدر ما منحرف است)

غفلت در وجود برخی از انسان‌ها ممکن به حدی برسد در عین انحراف و خطکاری خود دیگران را خطکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آن‌که خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، با تأسف؛ پدر را منحرف دانستند).

در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیاری اوقات چنین هم واقع شده است که: علاقه زیاد، سبب دردسر برای انسان‌ها می‌گردد؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنان‌که علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زمانی که زندانیان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم مباد این دوستی نیز بلایی به‌دبیال داشته باشد.

«إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». 8 «بیگمان پدر ما در اشتباه است و آشکارا از راه درست خارج شده است؛ چون یوسف و برادرش را بر ما ترجیح داده است.

و در میان ما در محبت و علاقه‌مندی عدالت نکرده است، با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی التفاتی به ما. در حالی که ما همه پسران یک مرد هستیم و کسی از ما بر برادرش

برتری ندارد.

قابل یادآوری است که: «إن أبانا لفي ضلال مبين»، ضلال، به معنای گمراهی نیست، به معنای خطأ و اشتباه است؛ چون حضرت یعقوب علیه السلام پیامبر خداست و ساحت پیامبران از گمراهی پاک و بری است.

شیخ امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: منظور آن‌ها گمراهی پدر از دین نبود، وگرنه کافر می‌شدند، بلکه منظورشان این بود که اشتباه می‌کند دو نفر را برابر نظر ترجیح می‌دهد. (تفسیر قرطبی ۱۳۱/۹).

### حسادت:

حسادت، از جمله بیماری‌های مهلکی و تباہ کنی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی می‌شود، همان کسانی که تابِ تحمل دیدن خیر و خوبی را برای افراد ندارند و خیر را برای صاحب آن نمی‌خواهند، و فقط آن را برای خود می‌خواهند.

بنابراین چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و با دیدن آن ناآرام و ناراحت می‌شوند، این‌ها حسود هستند؛ هرچند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند، چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمة الله عليه گفته است. (مجموع الفتاوى ۱۱۱/۱۰ - ۱۲۹).

## ﴿صَالِحِينَ﴾ ﴿أَفْتَلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيِّكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا﴾

(لذا) یوسف را بکشید یا او را در سرزمین (دور) بیندازید تا توجه پدرتان به شما معطوف گردد، و بعد از او پس از قتل یوسف، با توبه کردن مردمان نیک و شایسته باشید. (۹)

داشتن افکار خطرناک، انسان را به کار خطرناک و امیدارد. در ضمن ملاحظه نمودیم که احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آن‌ها را تا حد براذرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدت علاقه‌ی پدر به یوسف بی‌دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی بی‌دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه و ادار کرد).

**﴿أَفْتَلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيِّكُمْ﴾:** یا یوسف را به قتل برسانید و یا او را به سرزمینی دور و ناشناخته ببرید. یعنی این‌که وی را از این آبادی‌ها دور بیندازید، طوری‌که برخی به کشنده و رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی تا علاقه و محبت پدر نسبت به شما صاف و یکدست شده و او شما را به توجه و شفقت بیشتری مخصوص سازد و در این میان کسی دیگر وی را از شما به خودش مشغول نسازد.

امام رازی گفته است: یعنی محبت یوسف او را مشغول کرده و فقط به او توجه دارد، پس وقتی یوسف را از دست بددهد به طرف ما می‌آید و به ما محبت می‌کند. (تفسیر امام رازی ۹۴/۱۸).

ملاحظه می‌شود که مرض مهلك حсадت، انسان را تا براذرکشی هم سوق می‌دهد. **﴿وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۹﴾:** آنگاه پس از کشنده یوسف و دورساختنش از صحنه، از کار خود به سوی الله متعال توبه کنید و خوشبختانه دروازه توبه هم باز است. یعنی ایشان قبل از ارتکاب گناه با خود از توبه سخن گفتند. آری! پس از ارتکاب این

عمل حال تان با پر دور دگار تان (از راه توبه) و با پدر تان مجدداً به صلاح و سامان می آید.

ابن کثیر در تفسیر: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَلِحِينَ» می گوید: «بدين گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

نباید فراموش کنیم که: سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن و جدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می شویم).

در ضمن ملاحظه می داریم که: چگونه شیطان کوشش می کند که: با وعدی توبه در آینده، راه گناه امروز را برای انسان های جاہل باز نگاه دارد. قابل تذکر است که: علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آن که قتل یا تبعید یوسف را بد می دانستند؛ «تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» اما اقدام کردند. باید گفت که: انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت را در برابر خود اتخاذ می کند: حسادت، بُخل، ایثار، غبطه.

اگر پیش خود بگوید: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، این دیگر حسادت است. با تأسف انسان ها حسود طوری خیال می کند که با نابود کردن دیگران، می توانند نعمت ها برای خود کمایی کنند این دیگر خواب است و خیال. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این دیگر بُخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره مند می شدیم، این غبطه است.

**قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غَيَابَتِ الْجُبَّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰)**

یکی از آن ها گفت: یوسف را نکشید بلکه او را در قعر چاهی باندازید، تا کسی از مسافران او را بگیرد، او را بر گیرد (و به جای دوری ببرد). (۱۰) شاید بعضی رهگذران مسافر او را برگیرند؛ با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می شوید و هم مسؤولیت کشتن اش را بر عهده نمی گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوزترین شان به یوسف بود [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!

**«قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غَيَابَتِ الْجُبَّ»:** یکی از برادران ناراضی که نام شان را «یهودا» آورده اند. (البته این نظر ابن عباس است. ولی تعداد دیگری اسم اورا «روبیل» می دانند که البته قتاده هم چنین نظری دارد). فرزند بزرگتر یعقوب بر سبیل مشوره دهی به ایشان گفت: یوسف را نکشید؛ بلکه وی را به قعر چاه دراندازید. **«غَيَابَتِ الْجُبَّ»:** در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتند. و این چاه در سرزمین بیت المقدس بود.

**«جَب»** به معنای چاهی است که سنگ چین نشده باشد.

**«غَيَابَتِ»:** نیز به طاقچه هایی می گویند که در دیواره ی چاه، نزدیک آب قرار می دهند که اگر از بالای چاه نگاه شود، دیده نمی شود.

**«يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ»:** شاید بعضی رهگذران مسافراورا برگیرند؛ آنگاه او را با

خود به سرزمینی نا اشنای ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنايان پنهان و گمنام بماند.

**«إِنْ كُنْثُمْ فَاعِلِينَ (10)»:** «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف به این مشورت من عمل می‌کنید. با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسؤولیت کشتنش را بر عهده نمی‌گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوز ترین شان به یوسف بود و به اصطلاح نظر وی به تناسب نظر دیگران در مورد یوسف متعادل‌تر و کم‌ضررتر بود. ملاحظه می‌نماییم که برادر میانه رو چنین نظر داشت [که نظری چنین جفا‌جویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!

تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: طرح این توطئه از سوی برادران یوسف دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. مهدبن اشح در تأیید این نظر که برادران یوسف نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلت رافت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - الله متعال بر ایشان بی‌امرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدآن‌که بر نبوت برادران یوسف هیچ دلیلی وجود ندارد».

ملاحظه می‌داریم که در بسیاری از اوقات نهی از منکر یک شخص می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) اگر نمی‌توان جلو منکر را به صورت کلی بگیریم، هر مقدار که ممکن است باید آنرا پایین آورد. علماً بدین نظر اند که : برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) همچنان در کنار نهی از منکر، جایگزین آن را ارائه کنیم. (اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند).

خواننده محترم !

در ایات ( 11 الى 18 ) اجرای توطئه، پنهان کردن تصمیم شان از پدر و معذرت خواستن آنان مورد بحث قرار می‌گیرد .

**قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (11)**

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم.(11)  
«لَا تَأْمَنَّا» (امن) : ما را امین نمی‌دانی، به ما مطمئن نیستی، ما را امین نمی‌شمری .  
الناصحون: خیر خواهان، دلسوزان.

**اجرای توطئه، نهان کردن تصمیم از پدر:**

برادران یوسف بعد از همدستی بر تبعید وی، به پدر خود یعقوب گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر برادرمان یوسف امین قرار نمی‌دهی؟ چرا در محبت، خیرخواهی و دلسوزی ما نسبت به وی شک و تردید داری حال آن‌که ما وی را نگهیان خواهیم بود و در مهرورزی به وی و سرپرستی و توجه به وی سخاوتمندانه و صادقانه عمل خواهیم کرد. بگذار غرض تفریح و گردش با ما برود .

**«وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (11)»** و می‌دانی که ما نسبت به او مهربان و مشفقیم و خیرخواه او می‌باشیم.

با تأسف باید گفت که: از روز اوّل، همین بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. ابلیس نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «وَ قَاسِمُهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (آیه: 21 سوره اعراف) و (شیطان برای آن که وسوسه‌اش تأثیر کند،) برای آن دو سوگند یاد کرد که به راستی من از خیرخواهان شما استم) ملاحظه می‌شود که قسم به دروغ از شیوه‌های کاری شیطان است. بناءً به قسم نباید اطمینان کرد، و دشمن، از اعتقادات و باورهای ما به نفع خود سود می‌برد. و در بسیاری از اوقات دشمن با ظاهری دلسوزانه و ادعای خیرخواهی، در اعتقادات ما نفوذ می‌کند و ضربه می‌زند.

ملاحظه نمودیم که: برادران یوسف نیز برای از بین بردن یوسف و جدا کردن او از نزد پدرشان به ظاهرسازی پرداخته و به او گفتند: «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» همچنان در بیشتر موارد طوری پیش می‌آید که: دشمن برای برطرف کردن سوء ظن، هرگونه اطمینانی را به انسان می‌دهد ، که نباید فریب هر شعاعی را خورد ، به تأسف باید گفت در بسیاری از حالات طوری هم واقع شده که؛ خائن نام خود را ناصح می‌گذارد. مفسران گفته‌اند: زمانی که برادران تصمیم قطعی گرفتند، بدین ترتیب زبان به سخن گشودند و در خدمت پدر چنان وانمود کردند که بینهایت یوسف را دوست دارند و بیش از اندازه نسبت به او مهر و دلسوزی دارند، تا او را از نظرش منصرف نمایند و در مورد یوسف از آنان بیمی به دل راه ندهد. و بدین ترتیب می‌گویند: چرا از او در هراسی، در حالی که ما او را دوست داشته و خیر و سعادتش را می‌خواهیم؟!

حتّی به هر برادری نمی‌توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از این‌که یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «ما لَكَ لَا تَأْمَنَا». انتقاد می‌کنند.) قابل یاد آوری است که از این تقاضای برادران و اصرار و پا فشاری آنان طوری معلوم می‌شود که آن‌ها زمانی پیش هم، چنین تقاضایی را به عمل آورده بودند که پدر بزرگوار شان آن را رد کرده بود.

لذا در این بار، قدری با تأکید و اصرار خواستند به پدر اطمینان بدهند طوری که افزودند: «در حالی که ما خیرخواه او هستیم» و در حفظ و نگهداری اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم.

### **آرْسِلَةُ مَعَنَا غَدَّاً يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)**

(اگر ما را خیر خواه او می‌دانی) فردا او را با ما (به صحراء) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی کند و البته ما نگهبان و مراقب او خواهیم بود. (۱۲)

**«آرْسِلَةُ مَعَنَا غَدَّاً يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ»:** پس وقتی که فردا به چراندن گوسفندان و رمه به صحرا می‌رویم او را با ما بفرست تا از غذای لذیذ و پاک به میل خود بخورد، میوه‌های پاکیزه و خوشگوار را تناول کند و با ما گوسفندان را بچراند و با شرکت در مسابقه تیراندازی و مسابقه و سرگرمی‌های مباح، شاد و خوشحال شود و از هوای آزاد حظ ببرد.

**«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)»:** ما او را از هر گزند و آسیبی مصون می‌داریم. آن‌ها گفته‌ی خود را در حالی به «إن – در ابتداء و لام در لحافظون» مؤکد می‌کنند که به نحوی برنامه و دسیسه خود را پنهان کردن و دروغ گفتن.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنان‌که در این آیه مشاهده می‌شود قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد. در ضمن برادران از وسیله‌ای مباح

و منطقی برای فریبدان سوءاستفاده کردند. از فحوای آیه مبارکه که برادران یوسف از پدر جهت گردش و تفریح و با آزادی خوردن و نوشیدن و بازی کردن اجازه خواسته شد، حضرت یعقوب آنها را از آن منع نه فرمود، فقط به فرستادن یوسف با آنها تردید داشت. باید یاد آور شد که در بسیاری از حالات اصرار بیش از حد بر یک موضوع نشان دهنده نقشه و توطئه ای نیز بوده می‌تواند. طوری که در جمله قبلی: «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» و در این آیه «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» می‌بین این حقیقت است.

**قال إِنِّي لَيَخْرُنُنِي أَنْ تَذَهَّبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳)**

(یعقوب) گفت: آنکه او را ببرید مرا ساخت غمگین می‌کند، و از این می‌ترسم که گرگ اورا بخورد، در حالی که شما از او غافل باشید! (۱۳).

«قال إِنِّي لَيَخْرُنُنِي أَنْ تَذَهَّبُوا بِهِ»: امتحان الهی از همان ناحیه‌ای است که انسان روی آن حساسیت دارد. یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش اوشد.

وقتی که برادران حضرت یوسف از پدر خواستند تا حضرت یوسف را فردا همراه با ما جهت تفریح بفرستد، حضرت یعقوب فرمود: فرستادن اورا به دوعلت نمی‌پسندم، اول: اینکه من بدون این نورچشم آرام نمی‌گیرم، دوم: اینکه مبادا در جنگل در اثر غفلت شما گرگی اورا بخورد.

قابل تذکر است که احساس خطر حضرت یعقوب از گرگ از اینجا ناشی می‌شد که در کنعان گرگ بسیار وجود داشت، یا از آنجا بود که او در خواب دیده بود که او بر بالای کوهی قرار دارد، وحضرت یوسف در دامن آن کوه می‌باشد، ناگهان ده گرگ اورا احاطه نمودند ویر او حمله کردند، ولی یکی از گرگها دفاع نمود و او را رها ساخت، سپس حضرت یوسف در زمین غایب شد.

تعییر آن بعداً چنین ظاهر گشت که ده گرگ این ده برادر بودند و آن گرگی دفاع نمود و او را رهایی داد برادر بزرگتر یهودا بود، وینهان شدن به عمق چاه تعییر گردید. (بهنفل از تفسیر معارف القرآن).

**وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (13)**

: پدر از حسادت فرزندان خویش آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را که دیده‌ای برادرانت قصه مکن. ولی در اینجا حسادت فرزندان خویش را مطرح نمی‌کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد. و می‌فرماید: می‌ترسم در حالی که شما از او غافلید گرگ او را برد و بخورد. حضرت یعقوب می‌خواهد دلیل را به آنها تلقین کند.

تفسیر مخشری گفته است: به دو دلیل عذر آنها را خواست: اول، مفارقت و دوریش او را افسرده می‌کند؛ چون حتی برای یک مدت کوتاهی تاب دوریش را ندارد.

دوم، بیم از این که در حال سرگرمی و بازی و شادی بوده و از او غافل می‌باشد و گرگ او را بخورد. (تفسیر کشاف ۴۴۸/۲).

قابل توجه است که: ما نباید حساسیت‌های خویش را نزد هر کس وناکس بازگو کنیم و به تأسف حالاتی در زندگی پیش می‌آید که همین موارد حساسیت‌ها علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد.

در روایتی از حضرت عبد الله بن عباس آمده که حضرت یعقوب در اثر آن خواب، از

خود برادران یوسف احساس خطر می کرد و به آن‌ها «گرگ» گفت، ولی بنابر مصلحت، حقیقت امر را کاملاً ظاهر نه فرمود. (تفسیر قرطبی).

برادران با شنیدن این سخن حضرت یعقوب؛ گفتند که این خوف و خطر شما شگفت‌آور است گروه نیزمند ده نفری ما جهت حفظ و نگهداری او موجود است، اگر با بودن همه ما گرگی او را بخورد، پس وجود ما بیکار خواهد شد، پس از ما چه توقعی را می‌توان داشت؟ حضرت یعقوب با وضع پیامبرانه خویش در برابر فرزندان، این امر را اظهار ننمود که من از خود شما احساس خطر می‌کنم زیرا در این اولًا، فرزندان دل شکسته می‌شند، ثانیاً پس از چنین سخنی، این خطر وجود داشت که دشمنی برادران افزایش یابد، اکنون اورا رها کرده و در وقت دیگری بنا به بهانه‌ای اور بکشند، بنابر این اجازه داد، اما از برادران عهد و پیمان کامل گرفت که به هیچ گونه اذایت و آزاری نرسانند، واورا به برادر بزرگتر «روبیل» یا «یهودا» سپرد که تو نسبت به گرسنگی، تشنگی و ضروریات دیگر، مطلع شود و زود اورا برگردان. مفسران می‌نویسند: برادران در پیش روی پدر، یوسف را بر پشت خود گرفتند، و نوبت به نوبت او را بر پشت می‌کردند، تا مسافت طولانی حضرت یعقوب به خدا حافظی کردن آن‌ها همراه شد.

امام قرطبی به حواله روایات تاریخی بیان کرده است که وقتی آن‌ها از دید حضرت یعقوب غایب شدند، برادری که یوسف را به دوش گرفته بود او را بر زمین انداخت، یوسف مجبور شده پیاده راه رود، اما سنش کم بود، از دویدن همراه با آن‌ها عاجز مانده به برادر دیگر پناه برده او نیز همدردی نکرد، به برادر سوم و چهارم پناه برده از آن‌ها کمک خواست، اما همه آن‌ها جواب دادند که تو آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که به تو سجده می‌کردند، صدا بزن تا به تو کمک کنند، از اینجاست که قرطبی فرموده است که از این معلوم می‌شود برادران به نحوی از خواب حضرت یوسف عليه السلام اطلاع یافته بودند و همین خواب سبب غیظ و غضب آنان شد. بالآخره حضرت یوسف به یهودا گفت که تو بزرگتری تو بر ضعف حال و کودکی من و ناتوانی و عاجزی پدرت رحم کن و عهد و پیمانی را که با پدر انجام داده ای در نظر بگیر، چطور تو به این زودی عهد را فراموش کردمی، یهودا با شنیدن این به رحم آمد و به او گفت تا من زنده هستم برادران به تو آزار و اذیتی نخواهند رساند. (به‌نقل از معارف القرآن).

### علاقه‌ی یعقوب به یوسف:

حضرت یعقوب عليه السلام در میان پسرانش، یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او و برادرش بنیامین را بر سایر فرزندان مقدم می‌داشت. این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند و کینه آن‌ها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آن‌ها بفرستد تا به صحراء بروند و با آن‌ها به بازی بپردازد این تقاضا بر نفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و می‌ترسید بلایی سرش بیاورند.

### قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الَّذِيْنُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ {۱۴}

برادران گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این‌که ما (بر دفع گرگ) گروه نیزمند هستیم، در این صورت یقیناً زیانکار خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴)

**فرزندان یعقوب گفتند:** قسم به الله که اگر گرگ او را بخورد، با آن‌که ما گروهی نیزمند

و شجاع هستیم، در آن صورت هیچ خیر و مردانگی و سودی در وجود ما نخواهد بود. باید گفت که: قوی بودن، همیشه دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قوی بودند، خود را «**نَحْنُ عُصْبَةٌ**»، (عده ای یکپارچه و زورمند) می شمردند، ولی امین نبودند. آنان به پدر خویش گفتند: مطمئن باش که چنین حادثه و رویدادی هرگز به وقوع نخواهد پیوست. و چنین است که وقتی خداوند متعال کاری را بخواهد، اسبابش را نیز مهیا می گرداند.

ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه های افراد دو رو و منافق است.

**فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتَتَبَتَّلُّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ {۱۵}**

پس وقتی او را با خود برند و تصمیم گرفتند که او را در قعر چاه بیندازند و (تصمیم خود را عملی نمودند) (در همان لحظه) به او (یوسف) وحی کردیم که البته آنها را از این کارشان آگاه خواهی ساخت، در حالی که نمی فهمند. (۱۵)

**«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ»:** پس یعقوب یوسف را با برادرانش فرستاد و چون او را برند و به دور دست صحرا رسیدند، شیطان ایشان را برانگیخت و با هم بر گذاشتند در قعر چاه همداستان شدند.

**«وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ»:** نباید اشتباه کرد که: اتفاق نظر و اجماع گروهی از انسان ها، همیشه نشانهی حقانیت نیست.

مطابق روایتی که در «تفسیر معارف القرآن» آمده است می نویسد: خداوندمتعال در قلب یهودا رحم و توفیق عمل صحیح قرار داد و به برادران خود گفت که قتل یک نفر بی گناه جرم بس عظیمی است از خداوند بترسید و این کودک را به آغوش پدرش برسانید، البته از او عهد بگیرید که جریان را با پدرش در میان نگذارد واز شما شکایت نکند.

برادران گفتند ما می دانیم که هدف تو چیست، تو می خواهی که رتبه و پایه خود را در قلب پدر بیفزایی، لذا بشنو که اگر تو در انجام اراده ما مزاحم شوی تورا نیز خواهیم کشت.

یهودا دید که دربرابر نه برادر کاری از دستش بر نمی آید ، گفت خیلی خوب اگر شما تصمیم گرفته اید که صد در صد این کودک را را از بین ببرید پس سخن مرا گوش کنید، در این نزدیکی کهنه چاهی هست که در آن بسیار خس و خاشاک ریخته و مار و گژدم در آن جای گرفته اند اورا در آن چاه بیندازید، اگر مار و گژدمی به او نیش زد واز بین برد که شما به هدف خود رسیده اید، و شما از ریختن خون او بریء الذمه هستید و اگر او زنده ماند شاید در آنجا کاروانی بباید و برای برداشت آب در چاه، دلو بیندازد و او بیرون آید آنها او را با همراه خود به مملکت دیگری می برند در این صورت نیز شما به هدف خود خواهید رسید.

روی این سخن یهودا همه اتفاق نظر کردند، و همه تصمیم گرفتند که او را به قعر چاه بیندازند. (بهنگل از تفسیر معارف القرآن).

تفسیر تفسیر معارف القرآن می نویسد: برادران بعد از آن که یوسف را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان گونه با دلو در چاه افگندند تا بمیرد. یوسف در آب افتاد، سپس به صخره ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این که

دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که نابودش کند، اما یهودا ایشان را از این کار بازداشت.

تفسر نسفي می‌گوید: «خداؤند متعال به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنان‌که به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد». (به‌نقل از تفسیر معارف القرآن).

**«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لِتُنَبِّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵)»**: امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی فرستادیم که در آینده و به زودی از چاه نجات خواهد یافت و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد.

بلی! عنایت حق تعالی نسبت به یوسف بسی بزرگ بود؛ به طوری که بر او وحی فرستاد، او را در تنها‌ی اش انس بخشد، بر او آرامش نازل کرد، او را به گشايش و فرج بشارت داد و در این امتحان به وی پایداری بخشد پس اگر خداوند متعال با توسط دیگر از چه کسی خوف و ترس داری؟ اما چنان‌چه الله متعال علیه تو باشد بعد از وی دیگر به چه کسی امید می‌بندی؟ پس وقتی نظر عنایت حق مراقب توسط در کنف الطافش آرام بخواب و بدان که سختی‌ها و گرفتاری‌ها در غار ولايت حق، عین امن و امان است.

امام رازی گفته است: فایده‌ی این وحی عبارت است از آرام کردن یوسف و انس دادن به او تا برایش تسکین خاطر باشد و وحشت از قلبش برطرف گردد؛ چرا که در آینده از درد و محنت خلاصی می‌یابد. (فخر رازی ۱۰۰/۱۸).

امام قرطبی می‌فرماید: در این لفظ «أوحينا» جزا و جواب شرطیه «فلما ذهبوا» است، و حرف «وَ» در اینجا زاید است. [تفسیر قرطبی]

منظور این است که برادران با هم شده تصمیم گرفته بودند که او را در چاهی بیندازند، خداوند جهت تسلی دادن به یوسف وحی نازل فرمود که در آینده چنین زمانی می‌آید که تو با آن‌ها ملاقاتی خواهی داشت و نیز به او مژده داد که تو در آن وقت از آن‌ها بالا دست قرار می‌گیری که می‌توانی از این ظلم و ستم آن‌ها انتقام بگیری و آن‌ها از تمام این ماجرا بی‌خبر خواهند بود.

امام قرطبی فرموده است: که برای این، دو صورت می‌تواند باشد، یکی این‌که این وحی برای او بعد از انداختنش به چاه جهت تسلی و مژده برای نجاتش آمده است، دوم این‌که قبل از انداختن به چاه خداوند به یوسف علیه‌السلام اوضاع و احوال آینده را به وسیله وحی اطلاع داده است، و در آن به او خبر داده است که تو از این مهلکه نجات خواهی یافت و چنین اوضاعی پیش خواهد آمد که تو جهت سرزنش (ملامت کردن برادران فرصتی) خواهی یافت در حالی‌که آن‌ها تو را نشناسند که تو برادر آن‌ها (یوسف) هستی. در تفسیر مظہری آمده است که این وحی زمان طفولیت حضرت یوسف علیه‌السلام وحی نبوت نبود، زیرا وحی نبوت در سن چهل سالگی می‌آید، بلکه این وحی چنان وحی بود که به مادر حضرت موسی علیه‌السلام شده بود، سلسله وحی نبوت بر حضرت یوسف علیه‌السلام پس از رسیدن به مصر آغاز گردید. چنان‌که الله متعال می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» ابن جریر، ابن ابی حاتم و غیره آن را به طور استثنای وحی نبوت قرار داده اند، همچنان که حضرت عیسی علیه‌السلام در کودکی به پیامبری رسید.

[تفسیر مظہری]

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنہما فرموده است که خداوند حضرت یوسف علیہ السلام را پس از وارد شدن به مصر به وسیله وحی از اطلاع وضع خویش به خانواده منع فرموده بود. [تفسیر قرطبی]

از اینجا بود که شخصیت والا و پیامبری مانند حضرت یوسف علیہ السلام پس از آزاد شدن از زندان و رسیدن به حکومت مصر چنین صورتی پیدا نکرد تا به پدر ضعیف خود وضع سلامتی خویش را اطلاع داده به او اطمینان دهد.

چه کسی می تواند حکمت های خداوندمتعال را دریابد وقتی که بدین گونه مخفی باشد، شاید هدف این باشد که به حضرت یعقوب علیہ السلام هشداری شود که چرا با غیر الله این اندازه محبت و دوستی برقرار کرده است، و نیز این که برادران را نیازمند قرار داده به بارگاه یوسف علیہ السلام تقدیم دارد تا بدین شکل به گونه ای به آنها کیفر داده باشد. (بهنگل از تفسیر معارف القرآن).

### وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءَ يَبْكُونَ (۱۶)

و (برادران) شبانگاه گریان به نزد پدرشان آمدند. (۱۶)

بعد از افکندن یوسف در چاه، فرزندان یعقوب شامگاهان، گریان نزد پدر آمد و به رسم رفتن قاتل در جنازه مقتول، از خود اندوه و آه و فغان نمایش می دادند. یعنی: در تاریکی شب با گریه های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه ها را پشتونه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند. قابل بیان است که: گریه ها، همیشه نشانهی صداقت نیست. و نباید به هر گریه ای اطمینان کنیم.

روایت شده است وقتی یعقوب گریه و زاری آنها را شنید، آشفته حال گشت و پرسید: چه شده، چه بلایی به سرتان آمده است؟ یوسف کجاست؟

### اشک در قرآن:

در قرآن عظیم الشأن چهار نوع گریه و اشک به بیان گرفته شده است:

#### ۱. اشک شوق:

گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می ریختند. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزَلَ إِلَيَّ الرَّسُولَ تَرَى أَعْيُّهُمْ تَقْيِضُ مِنَ الدَّمْعِ مَمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ »۸۳« (مائده، ۸۳). و (آن مسیحیان) هرگاه آیاتی را که بر پیامبر نازل شده می شنوند، می بینی که چشمانشان از این که حق را شناخته اند از اشک لبریز می شود و می گویند: پروردگار! ما ایمان اور دیم، پس نام ما را در زمرة گواهی دهنگان (به حق) بنویس.

باید گفت: نشان افراد دل آمده و متواتر آن است که به مجرد شنیدن حق، منقلب می شوند. (ولی نا اهلان، با دیدن حق هم از جای تکان نمی خورند)، البته در هیچ جای شکی نیست که: اشک، اگر همراه معرفت باشد، نشانهی کمال است. و واقعیت امر اینست: که روح و فطرت انسان، شیفتهی حقیقت است و چون به معشوق رسید، اشک شوق می ریزد.

#### ۲. اشک حُزْن و حَسَرَت:

مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم ﷺ می شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می کردند. «تَقْيِضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرَنَا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» (توبه، ۹۲) (در حالی که

چشمانشان از اندوه، اشکبار بود که چرا چیزی ندارند که خرج جهاد کنند).

### 3- اشک خوف:

همین‌که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه‌کنان به سجده می‌افتدند، «خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكْيَا» (مریم، 58)، «وَ يَخْرُونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَرِيدُهُمْ حُشُوعًا» (اسراء، 109).

### 4- اشک قلابی و ساختگی:

همین‌آیه که برادران یوسف گریه‌کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید.  
لطیفه:

روایت شده است: زنی را برای محاکمه پیش قاضی شریح آورند، زن گریه را سر داد. شعبی گفت: ای ابو امیه! مگر نمی‌بینی گریه می‌کند؟ گفت: برادران یوسف که ستمگر و دروغگو بودند گریان آمدند. انسان نباید جز به حق قضاوتن کند. (فخر رازی ۱۰۱/۱۸).

**قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ {۱۷}**

گفتند: ای پدر! همانا ما رفتیم که مسابقه دهیم، و یوسف را نزد سامان و اسباب ما گذاشتیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو باور کننده ما نیستی اگر چه راستگو باشیم. (۱۷)

**«قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ»**: برادران یوسف گفتند: ای پدر! ما رفتیم تا مسابقه دهیم  
**«وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ»**: و یوسف را در در محل لباس و اثاثیه

و غذای خود در جای امن گذاشته بودیم که از آن‌ها مواظبت کند، یعنی: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. از هری می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع و شامل هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است، پس اشتباه از ما نبود و ما مدت زیادی از نزد وی دور نبوده‌ایم اما پس از ما گرگ بر وی حملهور شد و وی را خورد.

ملاحظه مینماییم که: دروغ، دروغ را به بار می‌آورد. برادران یوسف برای توجیه خطای دروغین خویش، سه دروغ مسلسل را یکی بعد از دیگر برای پدر گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسائل اثاثیه لباس و غذای خویش گذاشتیم، گرگ او را خورد. معروف است که دروغگو حافظه ندارد. با وجود این که برادران، یوسف را برای بازی برندند، ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب و به اصطلاح نگهبان اثاثیه و غذای خویش بیان داشتند.

**«وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۷»**: حرف و گفته‌ی ما را تصدیق نمی‌کنی هر چند که در واقع راستگو هم باشیم. پس چگونه ما را متهم می‌کنی و به ما اطمینان نداری؟ این سخنان از جانب آن‌ها نشان دهنده‌ی شک و تردید است.

دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندازند، بناءً این اصرار و استدلال که مبین احساس ترس و بیم نهفته ایشان می‌باشد از این باب است که گفته‌اند: خائن خائف است؛ و هر کس عملش بد است، گمانش نیز بد است.

**وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِذَمِّ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا فَصَبَرْ جَمِيلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعَنُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ {۱۸}**

و پیراهن او را آلوه بخون دروغین (برای یعقوب) آوردند، پدر گفت: نه، بلکه نفس‌های تان کار رشت را برای شما آراسته است، پس کار من صبر جمیل است و راجع به آنچه شما می‌گویید، از الله مدد خواسته می‌شود.(۱۸)

**«وَ جَاءُ عَلَىٰ قَمِصِهِ بِدِمِ كَذِبٍ»:** و پیراهن یوسف را به خونی دروغین وغیر واقعی آغشته شده بود که خون یوسف نبود ، آن را به عنوان گواه راستگویی خود آوردن درحالیکه این پیراهن خود دلیل دروغگوییشان بود؛ زیرا پیراهن سالم بود و اصلاً پاره هم نشده بود.

ابن عباس (رض) در این باره می‌نویسد که برادران، گوسفندی را سر بریدند و لباس‌های یوسف را بدان آغشته کردند، وقتی آن را نزد یعقوب آوردن، گفت: دروغ می‌گویید، اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش پاره می‌شد. (طبری ۱۶۴/۱۲). و روایت شده که یعقوب گفته است: چه گرگ پر حوصله و عاقلی! پسرم را خورده و پیراهنش را پاره نکرده است.

**«فَالْ بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا»:** فریب مظلوم نمایی‌ها را نباید خورد. حضرت یعقوب عليه السلام ، فریب پیراهن خون‌آلوه و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما این سخن‌تان دروغی بیش نیست بلکه حقیقت این است که شیطان و نفس‌های اماره بالسوء شما، کاری رشت و نیرنگی بدی را برای‌تان آراسته است.

حضرت یعقوب عليه السلام می‌دانست که یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد.

**«فَصَبَرْ جَمِيلٌ»:** اما من بر این محنت صبری نیکو پیشه خواهم ساخت؛ صبری که نه خالق را به خشم آورد و نه در آن شکوه و گلایه‌ای از مخلوق باشد.

یعقوب عليه السلام گفت: شکایتم را نزد پروردگارم می‌برم و به نیکویی بر سر صبر و شکیبایی پایدارم و در برابر این دروغ پردازیها و صحنه سازیها از الله متعال یار و مدد می‌جویم.

شیخ حسن بصری می‌فرماید: وقتی یوسف را در چاه انداختند، دوازده سال عمرداشت و در چهل سالگی پدرش به دیدار او شاد گشت؛ یعنی، پس از بیست و هشت سال دوری به همدیگر رسیدند وای به آن همه سال که چه ها بر سر آن قلب دردمند غم زده ی یعقوب گذشته است!

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حق یک طفل معصوم به عمل آمده است ، چه زیبایی دارد که حضرت یعقوب عليه السلام می‌گوید: «فَصَبَرْ جَمِيلٌ»؟

تفسیر نور در مورد می‌نویسد:

- اولاً حضرت یعقوب عليه السلام از طریق وحی می‌دانست که یوسف زنده است.
- ثانیاً اگر احیاناً حضرت یعقوب عليه السلام کدام عکس العمل از خود نشان می‌داد که: ظن و گمان آن‌ها را بیفزاید، برادران بر سر آن چاه می‌رفتند، و یوسف را از بین می‌بردند.

- ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله ﷺ پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد».

**«وَاللَّهُ الْمُسْتَعْانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (18)»:** انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس العمل را از خودنشان می دهند. طوری که حضرت یعقوب علیه السلام می گوید: از الله تعالى بر تحمل این مصیبتی که آن را سازمان داده اید یاری و مدد می طلبم و بر او در دفع این دروغی که توصیف می کنید توکل می کنم. یعنی: از او بر آشکار کردن و بر ملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می کنید، مدد می طلبم.

انسان باید در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی هم استفاده جوید، بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آن که دل می سوزد و اشک جاری می شود، استعانت از الله تعالى را نباید فراموش نمود. حضرت یعقوب علیه السلام با جمله‌ی «**وَاللَّهُ الْمُسْتَعْانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ**» به جای «**عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ**»، به برادران یوسف فهماند که مدعای آنان باور کردنی نیست.

### **پیراهن و معجزه آن :**

دانشمند و فقیه شهیر جهان اسلام ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هجری قمری - 974 تا 1057 میلادی) در مورد پیراهن حضرت یوسف علیه السلام می نویسد: که پیراهن یوسف از عجایب روزگار است، سه واقعه بزرگ و عظیم الشأن با این پیراهن وابسته است.

اول: خون الود کردن آن به خاطر فریب دادن پدر و ثابت شدن دروغ آنها به گواهی پیراهن.

دوم: واقعه زلیخا، که در آنجا نیز گواهی پیراهن یوسف تقدیم گردید.

سوم: داستان بینایی حضرت یعقوب علیه السلام که در آنجا نیز پیراهن حضرت یوسف علیه السلام مظہر اعجاز قرار گرفت.

### **آیا یعقوب علیه السلام واقعاً بین فرزندان خویش تبعیض قائل بود ؟**

خیر، تبعیض قائل نشدن، یعنی در مسائل مادی و یا تربیتی و یا ارشادی تبعیضی بین فرزندانش قرار نداده بودند، اما اگر منظور این باشد که چرا یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را نسبت به دیگر فرزندانش بیشتر دوست می داشت، که البته علت این امر واضح است چرا که هر اندازه انسانی مؤمن تر و با تقوا تر باشد دوست داشتنی تر می شود و این امر بدیهی است که یوسف علیه السلام از این لحاظ نسبت به دیگر برادرانش برتر بود و طبیعی است که پدر، فرزند با اخلاق تر و با تقواتر ش را بیشتر دوست خواهد داشت، و خدای متعال کسی را به خاطر محبت قلبی موادخه نمی کند.

چنان که پیامبر ﷺ نیز در مسائل مادی نسبت به همه همسرانش یکسان بود اما در قلب خود بعضی از همسرانش را از بقیه بیشتر دوست می داشت و می فرمود: «**اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلَكُ فَلَا تَلْمِنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلَكُ**» ابوداود (2134) یعنی:

«ای الله! این تقسیم من (در نفقة و تأمین مایحتاج آنها) در آن چیزی است که در اختیار و توانم است. پس در آن چه در اختیار توست و در اختیار من نیست (یعنی قلب); مرا ملامت مکن.».

و علاوه بر این، شریعت انسان‌ها را مؤظف نموده که محبت و دوست داشتن خود را نسبت به سایر مسلمانان بر اساس معیار ایمان و تقوا قرار بدهند؛ یعنی هر اندازه مسلمانی تقوای بیشتری داشته باشد به همان اندازه نیز محبوبتر است حال چه او فرزند ما

باشد یا فرزند دشمنان یا غریب باشد یا از نژاد و ملیت دیگری باشد، و بالعکس آن هم صادق است؛ یعنی اگر کسی از تقوای کمتری برخوردار باشد محبت او در قلب ما کاهش می‌یابد حال چه او پدر ما باشد یا فرزندمان یا برادرمان. برای همین است که الله متعال می‌فرمایند: «لَا تَحْدُّ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤْدُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولُهُ وَلُوْكَانُوا أَبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَاتَهُمْ». (مجادله 22). یعنی: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، درحالی که کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند را دوست بدارند، هرچند پدران شان یا پسران شان یا برادران شان یا عشیره آنان باشد» و این همان «ولاء و براء» یی است که هر مسلمانی باید بر اساس میزان ایمان و تقوا نسبت به انسان‌ها لحاظ کند.

خواننده محترم !

در آیات ( 19 الى 22 ) 3 - یوسف و کاروانیان، موضوع یوسف در مصر مورد بحث قرار گرفته است.

**وَجَاءَتْ سَيَارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَذْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُوهُ  
بِضَاعَةً وَاللهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ { ۱۹ }**

و کاروانی (نزدیک چاه) آمد پس آن‌ها آب آور خود را فرستادند، پس (او) دلو خود را انداخت (پس چون بیرون آورد، یوسف را در آن دید، صدا زد و) گفت: «مژده باد! این کوکی است» و او را بعنوان یک متاعی (از دیگران) پنهان داشتند، و خداوند به آن‌جه می‌کردند، آگاه است.(۱۹)

به تأسف باید گفت که در بسیاری از حالات در زندگی و روز گار دنیا حالاتی پیش می‌آید که دوستان واقارب انسان ، را به چاه می‌اندازد؛ ولی پروردگار با عظمت انسان را توسط بیگانگان، از چاه نجات می‌دهد . طوری که می‌فرماید:

**«وَجَاءَتْ سَيَارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ»:** مسافران و کاروانیان به آنجا آمدند و از آنجا عبور کردند. «سیاره»: قافله، کاروان.

سپس خداوند متعال از حال یوسف علیه السلام در قعر چاه خبر می‌دهد: کاروانی از مسافران به نزدیک چاه آمد پس کاروانیان مأمور آب را فرستادند تا برای شان از آن چاه آبی بیاورد ،

**«وَارِدَهُمْ»:** پس وارد خود را فرستادند، وارد: سقاوی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد.

وارد: آبدار، آب آور، مسؤول تدارک آب کاروان، سقا، مردی بود به نام مالک پسر دعر خزاعی از تبار عرب عاربه. (تفسیر فرقان)

ابن عباس گفته است: کاروان و جماعتی از «مدين» به مصر می‌رفتند. راه را گم کرده بودند و در آن بیابان سرگردان شدند. تا به محل چاهی که یوسف در آن قرار داشت، رسیدند. چاه در واحه‌ای دور از آبادانی قرار داشت.

**«فَأَذْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ»:** و چون او دلوش (دلو: ظرفی چرمی، سطل) را در چاه افکند، یوسف بدان رسیمان آویخت. در این هنگام آب آورشان فریاد زد: مژده! مژده!

این یک پسر معتبر است. این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد.

تفسیران گفته‌اند: وقتی دلوش را در چاه انداخت یوسف در گوش‌های از قعر چاه قرار داشت، پس خود را به طناب سطل آویزان کرد، وقتی صاحب دلو او را دید زیبایی اش او

را به تعجب و اداشت و صدا زد.

ابو سعود گفته است: انگار بشارت را منادی قرار داده و می‌گوید: بیا که به نعمتی گرانقدر نایل آمده‌ای (ابو سعود ۵۹/۲).

به یاد داشته باشید که الله متعال، بندگان مخلص خود راهیچ وقت تنها نمی‌گذارد و آن‌ها را در شداید و سختی‌ها نجات می‌دهد. بهطور مثال نوح عليه السلام را روی آب، یونس عليه السلام را زیر آب و یوسف را کنار آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را از میان نهر نیل و محمد را در درون غار.

با اراده الهی، ریسمان چاه و سیله شد تا یوسف عليه السلام از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل الله چه می‌توان انجام داد؟ «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَ لَا تَقْرَفُوا وَ اذْكُرُوا نَعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفْتُ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَدْتُكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ بَيْنَنِ اللَّهِ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهَذَّدُونَ » (آل عمران، 103). (و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس خداوند میان دلهایی تان الفت انداخت و در سایه نعمت او برادران یکدیگر شدید، و بر لب پرتگاهی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، شاید هدایت شوید).

باید گفت که: در برخی موارد حالاتی در زندگی انسان پیش می‌آید که به وی به دید کالا و جنس دیده می‌شود طوری‌که می‌فرماید:

**«وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً»**: (و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته) یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر به صورت کالا برای شان بفروشیم. یوسف هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند.

اما ابن عباس (رض) در تفسیر «وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً» می‌گوید: برادران یوسف که نزدیک وی بودند، قضیه را پنهان داشته و کاروانیان را از این امر که او برادرشان است آگاه نساختند، بلکه گفتند: این غلامی است از بردهان برای فروش.

**«وَ اللهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹)»**: کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، ولی به یاد داشته باشید که با الله چه خواهیم کرد که به همه چیز و همه احوال بندگان خویش آگاه است، راز آنان بر الله مخفی نمی‌ماند و قصد آن‌ها درباره‌ی یوسف بر او پوشیده نیست.

**وَشَرْفُهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰)**

و (سر انجام) او را به پول ناچیزی (و تنها) به چند درهم شمرده شده فروختند و در باره او بی‌علقه بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان افشا شود.). (۲۰)

### توضیح لغات و اصطلاحات:

**«شَرْفُهُ»**: او را فروختند.

**«بَخْسٍ»**: ناقص. مراد قیمت ارزانتر از قیمت افراد مثل او است.

**«دَرَاهِمَ»**: درهم‌ها. بدل از (ثَمَن) است.

**«مَعْدُودَةٍ»**: اندک. کم.

**«الْزَاهِدِينَ»:** افراد بی علاقه و بی مبالغات. مراد این است که هر چه زودتر می خواستند شر او را از سر خود کم کنند. به دو جهت: یکی این که او را مُفت به دست آورده بودند. دیگر این که می ترسیدند خانواده اش سر بر سند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

### پایان تلخی ها، شیرینی است:

«وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً»: در این بخش محتن دوم زندگی حضرت یوسف عليه السلام که همانا محتن بر دگری است شروع می شود. هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می دهد.

**«بِثَمَنٍ بَخْسٍ»:** (کاروانیان، ارزش یوسف را نمی شناختند). بناءً کاروانیان وی را به بهای ناچیزی به فروش رسانیدند.

باید یادآور شد که: داستان و واقعه‌ی یوسف تقریباً 1600 سال قبل از میلاد به وقوع پیوست. (تفسیر صفوة التفاسیر)

ارزش انسان‌های ارزشمند روزی آشکار می شود ، اگرچه در درحالاتی مورد بی توجهی و بی مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده و غلامی فروختند ، روزی در زندگی اش آمدنی است که او حاکم مصر خواهد شد) می گویند: مالی که آسان به دست آید، به آسانی از دست می رود، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد که: مراد این است که برادران یوسف او را فروختند.

**«بِثَمَنٍ بَخْسٍ»:** به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن مسعود (رض) می گوید: «او را به بیست درهم فروختند». ابن کثیر این قول را که برادران یوسف او را فروختند، ترجیح می دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی رغبتان بودند» که علاوه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی دادند. ابن کثیر می گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف بسیار شادمان شده و به خاطر آن علاقه مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشند. پس این بی رغبتان همان برادر یوسف بودند».

**«وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الْزَاهِدِينَ (20)»:** در بارهی نگهداشت یوسف بی میل و روگردان بودند. و رغبتی به خریدن آن نداشتند؛ چون او را پیدا کرده بودند و می ترسیدند بندی فراری باشد و صاحبیش آن را از چنگشان بیرون بیاورد. بدین اساس می خواستند خود را از وی خلاصی بخشنند از آن رو که قدر و جایگاه وی را نمی شناختند.

با تأسف باید گفت که مردان ناگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند.

**وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَا أَوْ نَتَّخَذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْعَلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلِكَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٢١)**

و آن کسی از اهل مصر که او را خریده بود به همسرش گفت: او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی گیریم. و این گونه ما یوسف را در سرزمین ممکن ساختیم، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) به او بیاموزیم، و خداوند بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمی دانند. (۲۱)

**«وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ»:** کاروان یوسف را به مصر برد و عزیز (وزیر مصر) وی را از ایشان خرید و به زنش گفت: مقام و منزلت او را گرامی بدار.

را اویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک».

ابن عباس (رض) می‌نویسد: شخصی که یوسف را به بیست در هم خرید «قطفیر» نام داشت و عزیز مصر بود و مسؤولیت خزاین مصر را به عهده داشت. ( طبری ۱۷۵/۱۲ ) و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف ایمان آورد و در حیات یوسف درگذشت».

روایت شده است که عزیز مصر یوسف را در هفده سالگی اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی اش او را به وزارت عزیز مصر برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت. «و بدين‌گونه» اشاره است به آن‌چه گذشت؛ از نجات دادن یوسف از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکنت رسید.

**«عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»**: دلها به دست پروردگار با عظمت است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. عزیز مصر به همسر خویش سفارش کرد که وی را چون مهمان عزیزی گرامی داشته و به خوبی از وی پذیرایی نماید تا شاید به حال شان در خدمت‌گزاری سودی بخشد یا برای‌شان جانشین فرزند شود.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است: که سه نفر در دنیا عاقل و قیافه شناس ثابت شده اند:

**اول:** عزیز مصر از قیافه حضرت یوسف علیه السلام به کمالات او پی برد و به همسرش چنین توصیه و راهنمایی فرمود.

**دوم:** دختر حضرت شعیب علیه السلام که نسبت به حضرت موسی علیه السلام به پدرش گفت «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ حَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» [سوره قصص، آیه ۲۶] یعنی پدر جان این را خادم مقرر کن، زیرا بهترین خادم کسی است که هم قوی باشد و هم امین **سوم:** صدیق اکبر ، که پس از خود حضرت فاروق اعظم را خلیفه نمود، [ابن کثیر] قابل یادآوری است که: تصمیم‌های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله‌ای اتخاذ کنید. (اول یوسف را به عنوان کمککار در خانه، «عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَا» کمک به عنوان فرزند قرار دهیم. «أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»)

سبحان الله بزرگواری در چهره یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می‌کند.

باید گفت که: جمله‌ی **«عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»**: دو بار در قرآن عظیم الشأن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، زن فرعون به او گفت: این طفل را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند. (قصص، ۹.) و بار دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

**«وَ كَذِلِكَ مَكَّنَ لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»:** اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند.

و آنگونه که خداوند متعال یوسف را از قعر چاه نجات داد و وزیر مصر را بر اکرامش گماشت، همچنان به یوسف در مصر مکنت و اقتدار بخشیده وی را بر گنجینه‌ها و ذخایر مصر مسلط گردانید؛ چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است

**«وَلِنُعْلَمَةٌ مِّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»:** و توفیق تعبیر بعضی از رویاها را به او عطا می‌کنیم. و تا الله متعال تأویل خواب را به وی بیاموزد و در نتیجه او مردم را از تعبیر آنچه در خواب می‌بینند آگاه سازد.

**«وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ»:** بیگمان الله متعال برکار خویش چیره است؛ هیچ نیرویی وی را از انفاذ امرش باز داشته نمی‌تواند، آنچه را ما حادثه می‌پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده‌ی اوست.

**«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (21)»:** مردم، ظاهر حوادث را می‌بینند، ولی از اهداف و برنامه‌های الهی بی‌خبرند ، قضایش را آنگونه که بخواهد نافذ می‌سازد و حکم‌ش چنان‌که اراده کند، واقع می‌شود ولی بیشتر مردم اسرار قضا را نمی‌دانند و غافل از آنند که کار به دست بلاکیف یگانه یکتاست؛ پس آن‌ها از اسرار قدرت و اهداف حکمت بی‌خبراند.

و تا تعبیرخوابها را به او بیاموزیم. والله برکار خود غالب است، اما بیشتر مردم نمی‌دانند. و کسی از (اهل) مصر که او را خرید؛ به همسرش گفت: «جای او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد ، یا او را به فرزندی گیریم» و این چنین یوسف را در آن سرزمین ممکن ساختیم ، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) (به او بیاموزیم، والله بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

### تعبیر خواب در دین مبین اسلام:

در مورد این‌که تعبیر از نظر اسلام جواز دارد یا خیر؟ باید گفت که: بلى، زیرا این امر در قرآن عظیم الشأن ثابت شده است که الله تعالى به پیامبرش یوسف عليه السلام علم تعبیر خواب داده بودند؛ چنان‌که الله تعالى می‌فرماید: «وَكَذِلِكَ يَجْتَبِيَكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 6) یعنی: «و اینچنین پرودگارت تورا برمی گزیند» یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت برمی‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آن‌ها را در پیشگاهت به سجدۀ انحنا و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و باز می‌فرماید: «كَذِلِكَ مَكَنًا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعْلَمَةٌ مِّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 21) یعنی: «ما یوسف را در آن سرزمین مکنت بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی: تعبیر خوابها را «و الله بر کار خویش تواناست» بنابراین این‌که الله تعالى علم تعبیر خواب را به یوسف عليه السلام عطا نموده است خود بیانگر این مطلب است که خواب دارای تعبیر و تأویل است؛ البته باید در نظر داشت که هر خوابی دارای تعبیر نیست و هر کسی قادر به تعبیر خواب نیست.

## حقیقت و پایه خواب و اقسام آن:

از همه نخست جای بحث از حقیقت خواب و درجه و پایه‌های آن اخبار و وقایعی است که از آن معلوم می‌شود.

حضرت قاضی ثناء الله در تفسیر «مظہری» فرموده است که در حقیقت خواب این است که هرگاه نفس انسان در هنگام خواب یا بیهوشی از تدبیر ظاهر بدن فارغ باشد صورت‌هایی برای او از راه قوت خیالی نشان داده می‌شود، و به آن خواب می‌گویند.

### رؤیاهایی که روح می‌بیند پر سه نوع است:

۱- رؤیای خوشایند، که از جمله نعمت‌های الهی است و باعث شادی و خوشحالی دل‌های مؤمنان است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَمْ يَبْقِ مِنَ النَّبُوَةِ إِلَّا مُبَشِّرَاتٍ» یعنی، از نبوت به جز رؤیای صالحه که مایه مژده و شادی است چیزی باقی نمانده است.

۲- رؤیای ناخوشایند، که از شیطان است و باکمک آن، انسان‌ها را ناراحت می‌کند و دوای آن، پناه بردن به الله از شرّ شیطان و آنچه که دیده است؛ می‌باشد و نباید آن را نزد دیگران باز گوید که در این صورت، از آن رؤیا، دچار زیان نمی‌گردد و نباید بر تعبیر چنین خواب‌هایی اصرار داشت، زیرا اگر تعبیر شوند ممکن است به همان صورتی که تعبیر شده‌اند، اتفاق بیفتد.

۳- خواب‌هایی هستند که تعبیر ندارند و خود این خواب‌ها نیز، بر چندگونه‌اند: افکار درونی انسان هستند یا وقایعی هستند که در زندگی روزمره آن فرد وجود دارد یا خواب‌های پریشان و بی‌معنی هستند که کار شیطان است و آدمی را با آن بازی می‌دهد مانند داستان آن مردی که به پیامبر خدا ﷺ گفت: ای پیامبر خدا در خواب دیدم که سرم قطع شده است و جلو من افتاده و با سرعت بالا و پایین می‌جهد و از من دور می‌شود و من نیز، به دنبال آن می‌دویم. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَحْدُث النَّاسَ تَلْعُبَ الشَّيْطَانَ بِكَ فِي مَنَامِكَ»؛ یعنی، چنین خوابی را که در آن شیطان، تو را بازی داده است، برای مردم بازگو نکن.

بعضی از رؤیاهای به همان صورت اتفاق افتاده یا اتفاق خواهد افتاد، اما بسیاری از این رؤیاهای دارای سمبول و نمادهای مشخصی استند که به تعبیر درست احتیاج دارند. در مورد تعبیر خواب، کتاب‌های زیادی نوشته شده است؛ بیشتر آن‌ها ادعای می‌کنند که تعبیرات خود را از استادان ماهر در تعبیر خواب، مانند ابن سیرین اقتباس نموده‌اند، اما در این مورد، سند و مدرک صحیحی ارائه نداده اند. اگرچه تواتر تجربیات مردم در دیدن خواب و تعبیر آن‌ها در طول زمان و بیان این تجربیات، خود به تنها‌یی باعث شده است که اغلب مطالب این کتاب‌ها در مورد تعبیر خواب راست از آب درآید، اما انتساب‌های نامستند و افزودن به قطر این کتاب‌ها، بدون دلیل موجه، اعتبار آن‌ها را خدشدار نموده است. آنچه که مهم است این است که نباید به کتاب‌های تعبیر خواب به صورت کامل اعتماد نمود، زیرا تعبیر خواب بر حسب زمان و مکان و شرایط و احوال محیط یا بیننده خواب تغییر می‌کند. خلاصه این‌که؛

### خواب سه نوع است:

۱- رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بیننده‌ی آن و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. [بخاری و مسلم]

۲- خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده خواب می‌باشد.

۳- خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمره اوست. خواب‌هایی که به علت عادت‌های روزمره می‌باشند، در این طبقه جای می‌گیرند؛ مثلاً، فردی عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می‌کند.

غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا بر قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند.

در ضمن باید توجه داشت که تأویل خواب امکان دارد بعد از سالهای طولانی به‌موقع بپیوندد. یعنی ممکن است انسان امروز خوابی ببیند و بعد از بیست یا سی سال آن تأویل آن خواب محقق گردد و حتماً شرط نیست فردی امروز خواب می‌بیند و فردا تأویل آن به‌موقع انجامد. و ممکن است فاصله‌ی بزرگی بین وقوع خواب حقیقی و انطباق آن خواب بر واقع و بین خود خواب باشد.

از رسول الله ﷺ نیز منقول است، آنحضرت صلی الله عليه وسلم فرمود خواب بر سه قسم است یکی شیطانی که از ناحیه شیطان چیزهایی در ذهن می‌آید، دوم آن است که انسان چیزهایی را در حال بیداری می‌بیند همان صورتها در خواب به نظرش می‌رسند، سوم که صحیح و بر حق است جزئی از چهل و شش جزء نبوت است، یعنی الهم از جانب خداوند متعلق است.

### معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن:

در باره این قسم که حق و صحیح و در احادیث جزئی از نبوت قرار داده شده است روایات مختلفی در احادیث وجود دارند. در بعضی روایات چهل‌مین جزء و در بعضی چهل و ششمین جزء و در بعضی دیگر چهل و نهمین و پنجمین و هفتادمین جزء بودنش منقول است. در تفسیر «قرطبی» پس از جمع آوری همه این روایات تحقیق ابن عبدالبر چنین نقل گردیده است که بین اینها هیچ گونه تضاد و مخالفتی نیست بلکه هر روایت به جای خود صحیح و درست است، و اختلاف تعداد اجزاء مبتنی بر احوال خواب بیننده است کسی که به راستگویی، امانتداری و کمال ایمان متصف باشد خواب او چهل‌مین جزء نبوت می‌باشد، و کسی که در این اوصاف رتبه کمتری داشته باشد خوابش چهل و ششمین یا پنجمین جزء می‌شود و کسی که از این هم پایه کمتری داشته باشد خوابش هفتادمین جزء نبوت قرار می‌گیرد.

در اینجا این امر قابل توجه است که مراد از جزء نبوت بودن خواب راست چیست؟ در تفسیر «مظہری» توجیه آن چنین نقل شده است که سلسله وحی نبوت بر آن حضرت ظرف بیست و سه سال جاری ماند در شش ماه قبل وحی به صورت خواب، نمودار گردید و در بقیه چهل و پنج شش ماهی با پیام رسانی جبرئیل امین علیه السلام نمودار شد، و با این حساب خواب درست و حقانی چهل و ششمین جزء نبوت قرار گرفت، و آن روایاتی که عدد کمتر یا بیشتری در آن‌ها ذکر شده است یا محاسبه آن تقریبی است و یا از روی سند ساقط الاعتبار هستند.

و امام قرطبی فرموده است که مراد از جزء نبوت بودن این است که بسا اوقات انسان در خواب چنان چیزهای را می‌بیند که در حد توان او نیستند، مثلاً می‌بیند که به آسمان پرواز می‌کند، یا چنان چیزی از عالم غیب ببیند که تحصیل علم آن در حد توان او نبوده، پس وسیله آن‌ها به‌جز امداد و الهام خداوندی چیز دیگری نمی‌تواند باشد، و این در اصل از ویژگیهای نبوت است، بنابر این، جزئی از نبوت قرار داده شد.

### **گاهی خواب کافر و فاسق هم می‌تواند راست در آید:**

این امر نیز از قرآن و حدیث ثابت و از تجربیات واضح است که خواب راست گاه وقتی از فاسق بلکه از کافر هم متحقق می‌شود، راست درآمدن خواب دو رفیق زندانی حضرت یوسف عليه السلام و راست درآمدن خواب پادشاه مصر در سوره یوسف از قرآن مذکور است در صورتی که این هر سه نفر مسلمان نبودند، در حدیث خواب «کسری» آمده است که او نسبت به بعثت آنحضرت ﷺ خواب دیده بود، و آن خواب راست درآمد، در صورتی که کسری مسلمان نبود، عمه رسول الله «عاتکه» در حال کفر نسبت به آنحضرت ﷺ خواب راستی دیده بود، و نیز تعبیری که حضرت دانیال (یکی از پیامبران بنی اسرائیل) درباره خواب خوب بخت النصر (بخت النصر که از جبارترین، ستمکارترین و خونخوارترین پادشاهان دنیا به شمار می‌آمد، فرزند یکی از پادشاهان بابل در زمان ارمیای پیامبر بود) بیان کرده بود، راست درآمد.

از این معلوم گردید که تنها با دیدن خواب راست و واقع شدن آن مطابق با واقع لازم نمی‌آید که خواب بیننده مرد نیک و صالحی باشد، بلکه دلیل مسلمان بودن او هم نمی‌تواند باشد، آری این صحیح است که عموماً عادة الله این است که خوابهای مردمان نیک و صالح، راست در می‌آید، و خوابهای فاسقان و فجار عموماً از قبیل حدیث النفس یا تسویل شیطانی، باطل می‌باشد، اما گاهی بر خلاف این هم می‌باشد. در هر صورت خواب راست برای عموم امت موافق با صریح حدیث بیش از بشارت و تنبیه، مقام دیگری ندارد، نه برای خود خواب بیننده در معامله‌ای حجت قرار می‌گیرد، و نه برای دیگران.

### **بیان نمودن خواب پیش هر کس درست نیست!**

**مسئله:** در آیه «قال یابنی» حضرت یعقوب عليه السلام حضرت یوسف عليه السلام را از بیان کردن خوابش نزد برادرانش منع فرمود.

از این معلوم شد که انسان نباید خوابش را نزد کسی بیان کند که خیرخواه و همدردش نباشد و آن را برای کسی بیان کند که در تعبیر خواب مهارت نداشته باشد.

در «جامع ترمذی» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب راست یکی از چهلین اجزاء نبوت است، و خواب تا زمانی که با کسی بیان نشده آویزان می‌باشد وقتی که بیان گردید و شنونده تعبیری ذکر کرد مطابق با تعبیر او واقع خواهد شد. بنابر این خواب را نباید به‌جز نزد شخص عالم و عاقل یا حداقل دوست و خیرخواه پیش دیگری بیان کرد.

نیز در سنن «ابن ماجه» آمده است که رسول خدا فرمود: **خواب سه قسم است:** یکی بشارتی است از جانب خدا، دوم خیالات نفسانی است و سوم تصورات شیطانی. لذا هر کسی که خوابی بیند و به نظرش خوب باشد اگر خواست آن را برای مردم بیان کند و اگر به نظرش خوب نباشد با کسی بیان نکند، بلکه برخیزد و نماز بخواند، در حدیث «صحیح مسلم» نیز آمده است که اگر خواب بدی دیدید به طرف جانب چپ سه بار تف

کند و از بدی آن به خدا پناه ببرد و به کسی آن را بیان نکند، پس، این به او ضرری نخواهد رساند، وجه و علتی این است که بعضی از خوابها تصورات شیطانی است و آن‌ها بدین عمل دفع می‌شوند، و اگر خواب خوبی است پس با این عمل امید می‌رود که بدی آن برطرف گردد.

### **مسئله :**

واما درین مبحث و درین خصوص تعبیر خواب مراد از موقف بودن و منوط بودن خواب بر تعبیر در تفسیر «مظہری» چنین بیان شده است که بعضی امور تقدیری بر تقدیر معلق می‌باشند که اگر فلان کار انجام گیرد مصیبت بر طرف می‌گردد، و اگر انجام نگیرد مصیبت واقع خواهد شد، و به آن قضای معلق گفته می‌شود، در چنین صورتی با تعبیر بد معامله بد و با تعبیر خوب، خوب خواهد شد، از اینجاست که در حدیث «سنن ترمذی» از بیان کردن خواب با شخص غیر عاقل و غیر خیرخواه و غیر همدرد ممانعت آمده است، و نیز می‌تواند وجه آن این باشد که با شنیدن تعبیر بد، خواب در دل انسان خیالاتی پدید می‌آید که اکنون مصیبت دارد بر من واقع می‌شود، و در حدیث آمده است که خداوندمتعال فرموده است: «أَنَا عِنْدَ ذَنْ عَبْدِيْ بِي» یعنی همچنان که بنده نسبت به من گمان ببرد و در حق او چنان خواهم بود، پس وقتی بر وقوع مصیبت از طرف خداوند یقین کند، مطابق با این عادت الله وقوع مصیبت بر او ضروری خواهد شد.

**مسئله :** آن‌چه از این آیه، معلوم گردید که اگر در خواب، امر مشقت و مصیبت آوری به نظر برسد آن را با کسی بیان نکند از روایات حدیث معلوم می‌شود که این ممنوعیت تعبیر خواب نزد جاهل، فقط مبتنی بر شفقت و همدردی است ولی شرعاً حرام نیست لذا اگر آن را با کسی بیان کرد گناهی عاید او نخواهد شد، زیرا در احادیث صحیح آمده است که رسول خدا به وقت غزوه أُحد فرمود: من در خواب دیدم که شمشیر «ذوالفقار» شکست، و دیدم که تعدادی گاو دارند ذبح می‌گردند که تعبیر آن شهادت حضرت حمزه و شهادت تعدادی از صحابه بود که حادثه بزرگی بود؛ ولی آنحضرت صلی الله عليه وسلم آن را با صحابه در میان گذاشت. [تفسیر قرطبی]

**مسئله :** این نیز معلوم گردید که برای نجات مسلمانی از شر کسی جایز است که خصلت و نیت بد او را اظهار نماید، و این، غیبت به حساب نمی‌آید. مثلاً مطلع شود که فلان شخص در نظر دارد در خانهٔ فلان کس رفته عمل سرقت انجام دهد یا می‌خواهد او را به قتل برساند بر او لازم است که به آن کس اطلاع دهد، این در غیبت حرام به حساب نمی‌آید، چنان که حضرت یعقوب علیه السلام به حضرت یوسف علیه السلام اظهار نمود که او از طرف برادران در معرض خطر قرار گرفته است.

**مسئله :** از این آیه این نیز معلوم گردید که اگر نسبت به کسی چنین گمانی برود که اگر خوشحالی و نعمتی از ما در جلو او بیان گردد، حسادت نمی‌کند و در فکر و اندیشه اذیت و آزار رسانی قرار می‌گیرد پس نعمت، ثروت و عزت خود را پیش او بیان نکند، رسول خدا فرموده است که: «برای به پیروزی رساندن اهداف خویش با پنهان نگهداشتن کمک بجویید، زیرا در دنیا با هر صاحب نعمت حسادت ورزیده می‌شود.»

**مسئله :** از این آیه و آیات بعدی که در آن‌ها مشورت قتل یا در چاه انداختن یوسف علیه السلام و سپس عمل بر آن ذکر شده است، این نیز روشن شد که برادران یوسف پیغمبر و نبی نبودند و اگر نه به قتل یوسف مشورت و سپس بر ضایع کردن او تدبیر و

بر نافرمانی پدر عمل نمی کردند، زیرا انبیاء علیهم السلام از همه گناهان پاک و معصوم استند و آن‌چه در کتاب طبری، نسبت به آن‌ها پیامبر گفته شده است درست و صحیح نیست. (بهنگل از تفسیر قرطبی).

### وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲)

وچون (یوسف به مرحله‌ی بلوغ و) کمال قوت رسید، به او حکم (=نبوت) و علم عطا کردیم. ، و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. (۲۲)

**«وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»:** قبل از همه باید گفت که : علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می خواهد. وقتی که یوسف به کمال نیروی جوانی و قدرت و رشد، یعنی به سن سی سالگی رسید. به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. بهنگل از «تفسیر انوار القرآن» **«اَشَد»** از «شَد» به معنای «گرمه محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن عظیم الشأن؛ گاهی به معنای «بلوغ» استعمال شده است، چنان‌که در (آیه 34 سوره اسراء) آمده: **«حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»** یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سین بلوغ برسد.

گاهی مراد از «اَشَد» سن چهل سالگی است. مانند (آیه 15 / سوره‌ی احقاف) که می‌فرماید: **«بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»** و گاهی به سن قبل از پیری گفته می‌شود، مانند (آیه 67 سوره غافر) که می‌فرماید: **«ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدُّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا»**. آتیناًه حُكْمًا وَ عِلْمًا حق تعالیٰ به وی فهم، دانش و دریافت حق در فیصله و قضاویت را با حکمت‌های آن، عنایت کرد.

- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حق می‌رساند) وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است.

**«وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲)»:** وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. و آن‌گونه که او یوسف علیه السلام را در قبال عمل نیکش چنین گرامی داشت، همچنان هر نیکوکار دیگری را نیز در قبال نیکوکاری اش گرامی می‌دارد.

این آیه بر آرامش بخشیدن به پیامبر و تسلیت گویی به ایشان در محنت‌هایی که با آن رو به رو خواهند شد، دلالت دارد.  
خواننده محترم !

در آیات (23 الى 29) درمورد یوسف و زن عزیز مصر(زلیخا)، و این‌که یوسف نمونه کامل عفت و پاکی، است بحث به عمل آمده است .

**وَرَأَوْدَتْهُ اللَّيْتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثَوَّايِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)**

و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که] من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگار خویش خیانت نمی کنم] به یقین ظالمان رستگار نمی‌شوند. (۲۳)

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر «صفوة التفاسیر» می‌نویسد: بعد از این‌که خداوند متعال به فضل و کرم خود موقعیت و منزلت یوسف علیه السلام، را در قصر عزیز مصر استوار و مستقر ساخت، در اینجا فتنه و فریبکاری همسر عزیز مصر را در مورد یوسف یادآور شده است و پایداری و مقاومت یوسف را در مقابل چنان فتنه‌انگیزی‌های بنیان برانداز خاطر نشان ساخته و عفت و پاکدامنی او را بیان داشته است، تا جایی که رفتن به زندان را برابر عمل زشت و پست فاحشه ترجیح داد و برای اثبات عفت و پاکی او همین بس است.

**«وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ»:** این هم محنت و آزمایش سوم یوسف علیه السلام بعد از افتادن در چاه و بردگی است.

**«وَرَأَوْدَتُهُ»:** مراوده درخواست با رفق و نرمش است، از راد به معنی آمد و رفت گرفته شده است. رائد به حیوانی گفته می‌شود که برای پیدا کردن گیاه و علف در جلو گله حرکت می‌کند. برای مرد گفته می‌شود: **«رَأَوْدَهَا عَنْ نَفْسِهَا»:** خواست دلش را به دست آورد، و برای زن گفته می‌شود: **«رَأَوْدَتُهُ عَنْ نَفْسِهِ»** یعنی خواست دلش را به دست آورد و با او همبستر شود.

**راوده:** از مراوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی شیرین زبانی حیله است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است. (نباید فراموش کرد که: گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می‌شود).

همسر عزیز وزیر با آرایش و کرشمه خاصی یوسف را که در خانه‌اش بود به سوی خود خواند. و می‌خواست تا با یوسف همبستر شود. و با نرمش و آرامی از او خواست که با او نزدیکی کند، و از تمام وسایل و ابزار برای نیل به مقصود استفاده کرد. او زن عزیز مصر بود که نامش - بنابر آن‌چه نقل کردند - زلیخا بود. آن زن از منصب و جمال و مال هر سه برخوردار بود، یوسف نیز جوانی ازدواج نکرده و غریب و از زیباترین انسان‌ها بود.

با تأسف باید گفت: قدرت شهوت در برخی از حالات به اندازه‌ای می‌رسد که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می‌کند.

معمولًا عشق در اثر مراوده و به تدریج آغاز می‌باید ملاحظه فرمودید که: وجود دائمی یوسف در خانه کمک سبب عشق شد. بناءً پسران جوان وبالغ را با زنان نامحرم در خانه تنها نگذاریم. زیرا احتمال دارد و خطر آن وجود دارد که باب مراوده باز شود. واکثر حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، و تنها زمینه را برای گناه فراهم می‌کند.

**«وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ»:** زن عزیز درها را پیپایی برخود و یوسف محکم بست و به اصرار از یوسف می‌خواست که از وی کام گیرد.

شیخ قرطبی می‌فرماید: زلیخا بعد از این‌که هفت در را بست آنگاه یوسف را پیش خود به کامجویی دعوت کرد. (تفسیر قرطبی ۱۶۳/۹).

در این اوضاع و احوال یوسف به آستان عصمت حق تعالیٰ پناه برد و بر نفس و هوای خود پیروز شد.

**«وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ»:** زن عزیز به وی گفت: بیا زود باش به بستر بشتاب که من از آن تو ام! چیزی نیست که از آن بترسی. در البحر آمده است: به او دستور داد که به نزدش

بشتا بد. (البحر ۲۹۳/۵).

**«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ»:** یوسف خواسته اش را قبول نکرد و گفت: معاذ الله! به الله پناه می برم و خود را از شر ارتکاب این فعل نفرت بار حرام که اولاً در آن خیانت به الله و سپس خیانت به مولایم در امر خانواده و در درون قصرش هست، به جوار عصمت حق تعالی می سپارم؛ ابو سعود گفته است: بدین ترتیب نشان می دهد که عملی است سخت ناپسند و باید از آن به خدا پناه برد تا انسان رهایی یابد؛ چون الله متعال دلیل روشن را در مورد کمال زشتی آن به یوسف ارائه داد. (ابو سعود ۶۲/۲)

در آیه مبارکه به وضاحت در یافته ام که: موقعیت های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در قصر عزیز. و در این هیچ شکی نیست که: توجه به الله متعال ، عامل بازدارنده از گناه ولغزش است، ولی تقوا و اراده ای انسان، می تواند بر زمینه های انحراف و خطاء غالب شود. و نباید فراموش کرد که: همهی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است.

به هنگام خطر گناه باید به الله بزرگوار پناه برد، اولین اقدام علیه گناه، یاد الله و پناه بردن به اوست. بهترین نوع تقوا آن است که به خاطر لطف، محبت و حق خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش و عذاب در آخرت.

**«إِنَّهُ رَبِّيْ أَحْسَنَ مَثْوَايْ»:** آخر مولایم مرا به خوبی میزبانی و پذیرایی کرده و گرامی ام داشته است؛ یعنی شوهرت آقا و عزیز من است و مرا احترام گرفته و به نحو احسن سرپرستی مرا به عهده گرفته است، پس چگونه نسبت به او بدی کنم و به حریم او خیانت کنم؟ (صفوة التفاسیر).

تفسیران در تفسیر آیه مبارکه «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّيْ أَحْسَنَ مَثْوَايْ» دو احتمال نوشتند :

الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می برم.

ب: عزیز مصر مالک من است و من سر دست رخوان او هستم و درباره من به تو گفت:

**«أَكْرِمِيْ مَثْوَاهُ»:** و من به او خیانت نمی کنم.

هر دو تفسیر نزد علم تفسیر، طرفدارانی به خود دارد که : بر اساس شواهدی بدان استناد می جویند. ولی، احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتكب گناه نشد، نه به خاطر این که بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نمی کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقواست. البته در چند جای این سوره، «رَبُّكَ» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می خورد، ولی «رَبِّيْ» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند متعال است. بهنگل از (تفسیر نور).

**«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (23)»** پس چگونه زیبایی را با زشتی جواب دهم؟! ارتکاب گناه، ناسیپاسی و کفران نعمت ها است. قطعاً این ظلمی است آشکار؛ و ظالم توفیق و یاری نمی باید بلکه خوار و زیانکار می شود.

ملحظه می داریم که: یوسف علیه السلام در بحبوه درگیری با زلیخا به فکر فلاخ خود بود، او به طور دقیق بدین نتیجه رسیده بود که: یک لحظه گناه، می تواند انسان را از رستگاری ابدی محروم سازد بناءً می گوید: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی که شوهرت عزیز، آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس

چگونه او را در حريم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواستهات اجابت گویم؟ «قطعاً ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «رسنگار نمی‌شوند». از جمله‌ی آن تجاوزگران کسانی هستند که پاداش نیکی را به بدی می‌دهند و ناسپاسی می‌کنند. سپس خدای متعال خیر داده است که همسر عزیز تلاش کرده که او را در دام عشق خود اسیر سازد و در نهایت با او همبستر شود. و تمام وسائل فریب و اغواء را به کار گرفت، و اگر الله عز و جل او را از کید و نیرنگش حفظ نمی‌کرد، به دام هلاکت می‌افتد، آنجا که می‌فرماید:

**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُزْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ  
وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ {٢٤}**

البته آن زن قصد (مقاربت با) یوسف کرد. (ولی) اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید، او نیز قصد (مقاربت با) آن زن می‌کرد. ما این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، چون که او از بندگان مخلص و برگزیده ما بود. (۲۴)

تفسیر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارک می‌نویسد: و در حقیقت آن زن آهنگ یوسف کرد و نفسش به وی سخت تمایل یافته از وی همان چیزی را می‌خواست که زن از مرد می‌طلبد. یوسف نیز با خود در این مورد حدیث نفس کرد و خاطره‌هایی بر خاطرش گذشت؛ لیکن هرگز بر کار رشت مصمم نشد و آهنگ وی نکرد؛ زیرا لطف الله متعال شامل حالت گشت و نشان‌های از نشانه‌های وی و برهانی از برهان‌هایش را دید که وی را از الودگی به فحشا نهیب می‌زد. چنین شد تا الله متعال وی را از کار رشت و عمل زنا محفوظ دارد؛ چرا که او در طاعت حق تعالی از صادقان، در عبادتش از مخلسان، نبوت را از برگزیدگان و در دوری از پلیدی‌ها از پاکان بود. به حق که این کار یوسف جلوه تمام نمای تقوی و بزرگترین پیروزی بر نفس اماره بود.

همچنان مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش صفوة التفاسیر نگاشته است:

**«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ** « با عزم و نیتی استوار قصد و تصمیم آمیزش با یوسف را اتخاذ کرد و تصمیم قطعی گرفت به طوری که در مورد عمل رشت زنا هیچ قدرتی او را منصرف نمی‌کرد.

و تصمیم گرفت او را به عمل نزدیکی مجبور کند و در این مورد از زور استفاده کند. بعد از این که تمام درها را به رویش بست از او خواست بشتابد به طوری که یوسف ناچار شد به طرف در برود.

**«وَ هَمْ بِهَا** « بر مبنای اقتضای طبیعت انسانی یوسف هم تمایلی جزئی پیدا کرد. نفسش او را وسوسه کرد که با او کنار بیاید، اما نه با تصمیم و قصد جدی؛ بلکه فقط وسوسه‌ی محض بود. پس این دو عزم و تصمیم بسیار با هم متفاوتند.

(این از باب مشاکله می‌باشد که عبارت است از اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی. «هم» که از جانب همسر عزیز مصر صورت گرفت به معنی عزم و تصمیم قاطع است و «هم» که از جانب یوسف روی داد به معنی وسوسه‌ی درونی می‌باشد.) (تفسیر صفوة التفاسیر).

امام فخر رازی گفته است: «هم» یعنی خطور چیزی به قلب یا تمایل و آرزوی طبع،

مانند روزه داری که در تابستان آب خنک می‌یابد و نفسش او را بدان و امیدارد که از آن بنوشد، اما دیانتش او را از مصرف آن منع می‌کند). (تفسیر فخر رازی ۱۱۹/۱۸.)

**«لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»:** اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می‌لغزد. جواب لولا محفوظ است؛ یعنی اگر حفظ و عنایت الله متعال با یوسف نبود و او را محفوظ نمی‌کرد، با او در می‌آمیخت و خواست نفس خود را انجام می‌داد. اما پروردگار با عظمت او را محفوظ نمود، و قطعاً عملی از او سر نزد.

در البحر آمده است: عده‌ای چیز‌هایی را به یوسف نسبت داده‌اند که نسبت آن حتی به افراد فاسق هم جایز نیست. و به نظر من به طور یقین هیچ گونه قصدی از یوسف عليه السلام سر نزد است، بلکه به سبب دیدن برهان، ارتکاب و قصد کار بد از او منتفی است. به یک نفر می‌گویی: «اگر حفظ و عصمت خدا نبود مرتكب گناه می‌شدی». و عرب می‌گویند: اگر چنان کنی ظالمی، و در اینجا نیز موضوع چنین است. یعنی اگر برهان الله را نمی‌دید، قصد آن را می‌کرد، پس برهان تحقق یافت و قصد منتفی شد. اما راجع به اقوالی که در این زمینه از سلف روایت شده است، ما معتقدیم که چنین چیزی از هیچ یک از آن‌ها درست نیست؛ زیرا آن‌چه که در این راستا به سلف نسبت داده شده است عبارت است از اقوالی که یکدیگر را تکذیب می‌کنند و با هم متناقضند و انگهی حتی بسیاری از فاسقان از ارتکاب چنین عملی شرم دارند، تا چه رسد به یوسف که عصمت و پاکدامنیش قطعی و یقینی است. (البحر ۲۹۵/۵).

ابو سعود گفته است: «هم» یوسف عبارت بود از خواست طبیعی و غریزی انسان، تمایل فطری نه قصد و تصمیم اختیاری، مگر پرهیز و پاکدامنی قبلی او را نمی‌بینی که ناشی از اوج نفرت و بیزاری وی از آن عمل زشت می‌باشد؟ مگر نمی‌بینی که خود به عدم رستگاری ستمکاران حکم داده است؟ و آیا آن بیزاری و تنفر اثبات نمی‌کند که چنین قصد و تصمیمی محال است از جانب او صورت گرفته باشد؟ آن‌چه که گفته شده است مبنی بر این که او به مقدمات آن عمل اقدام کرده است، جز خرافات و اباطیل چیزی نیست که گوش از شنیدن آن ابا دارد و عقل و خرد و ضمیر آن را مردود می‌داند. (ابو سعود ۶۴/۲).

**«كَذِيلَكَ لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ»:** عبادت خالصانه، رمز موفقیت در دوری از گناه است، برای این که ناپسندی و زشتی را از او دور کنیم، آن‌چنان او را در مقابل عوامل و انگیزه‌های فتنه و نیرنگ ثابت قدم و استوار کردیم. این جمله دلیلی روشن و قطعی است بر این که هیچ گونه قصدی مبنی بر ارتکاب معصیت از او سر نزد است. و اگر مطابق زعم آن‌ها می‌بود می‌گفت: «**لِنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ**»، اما وقتی می‌گوید:

**«لِنَصْرِفَ عَنْهُ»:** نشان می‌دهد که عملی خارج از اراده‌ی او بوده و خدا آن را از او دفع و برطرف کرده است؛ زیرا موجبات عصمت و عفت را به او عطا کرده است.

**«وَ الْفَحْشَاءَ»:** و ارتکاب زنا را که بی‌نهایت زشت است از او دور و برطرف کنیم.

**«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (24)»:** به فتح لام، یعنی از جمله بندگانی است که خدا آن‌ها را برای اطاعت خود پاک و پالفته کرده و آن‌ها را برای وحی و رسالت برگزیده است.

بنابراین شیطان نمی‌تواند آنان را فریب دهد. سپس خدای متعال از ورود ناگهانی

شوهرش خبر می‌دهد در حالی که آن دو مسابقه می‌دادند تا خود را به در برسانند، در

حالی که زن به اوج تحریک و هیجان جنسی رسیده بود: (بهمنقل از تفسیر صفویه التفاسیر).

**وَاسْتَبِقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَةُ مِنْ دُبْرٍ وَالْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵)**

و هر دو به طرف دروازه بر یکدیگر سبقت کردند و (همسر عزیز) پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد. و شوهرش را نزدیک دروازه یافتند. (زن به شوهر خود) گفت: جزای کسی که قصد بدی به همسرت کرده چیست؟ جز این نیست که زندانی گردد یا عذاب دردنک (داده) شود. (۲۵)

**«وَ اسْتَبِقَا الْبَابَ»:** باید گفت که تنها گفتن «معاذ اللہ» کافی نمی‌باشد، بلکه باید از گناه هم فرار کرد. یوسف به سوی دروازه گریخت و می‌خواست از آن فرار نماید، زلیخا نیز شتاب کرد تا وی را بگیرد، و بدین ترتیب یوسف برای فرار و زن برای رسیدن به هدف مسابقه می‌دادند. گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی می‌دود تا به گناه الوده نشود، دیگری می‌دود تا الوده بکند).

قابل تذکر و وقت است که: بهانه‌ی بسته بودن دروازه برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی دروازه‌های بسته حرکت کرد و دوید، شاید باز شود.

#### یادآوری:

علماء در مورد آیه‌ی «وَ اسْتَبِقَا الْبَابَ» گفته‌اند: این بیان از جمله اختصار گویی‌های قرآن معجزه گر است؛ چرا که معانی فراوانی را در الفاظی اندک جا داده است، به این ترتیب وقتی همسر عزیز خواست دل او را به دست آورد و یوسف امتناع نمود، خواست به زور و اجبار او را وارد کرد، پس یوسف از دست او فرار کرد و به طرف دروازه دوید، زن هم خواست مانع بشود و او را به سوی خویش کشید و یوسف هم از دست او فرار کرد. قرآن تمام این مطالب را در عبارت رسا و بلیغ دریک جمله «وَ اسْتَبِقَا الْبَابَ» به اختصار گنجانیده است.

**«وَ قَدَّتْ قَمِيصَةُ مِنْ دُبْرٍ»:** پیراهن یوسف از پشت پاره شد؛ چون از پشت سر او را دنبال و تعقیب می‌کرد، و او را کشید تا پیراهنش پاره شد. در این میان زلیخا پیراهن یوسف را از پشت به سوی خود کشید تا از فرار و بیرون شدن ممانعت به عمل آورد که بر اثر آن پیراهن یوسف از پشت پاره شد.

**«وَ الْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ»:** مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است. یعنی ناگهان و به طور غیرمنتظره بر در قصر با عزیز روبرو شدند، اما فوراً صحنه عوض شد، پس زن نیرنگ زد و مظلوم‌مآبانه چیغ و فریاد کشید: در این وقت است که ظالم در جای مظلوم قرار گرفت و گناهکار تبرئه گشت.

**«قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۵)»:** زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدینسان بود که این قصد بد را به یوسف نسبت داد و اضافه کرد. زن گفت: سزای کسی که قصد فحشا با همسرت را کرده چیست جز این که به زندانش افکنی یا با عذابی دردنک که وی را از کار بدی که به عمل می‌آورد پشیمان سازد، مجازاتش کنی؟

ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف سزاوار این مجازات است. چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد می‌کند، و معمولاً صاحبان قدرت، زمانی که مقصّر باشند، دیگران را متهم می‌کنند.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای مشوق خویش کند، نه این که او را متهم و به زندان افکند.

**قَالَ هِيَ رَأْوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِصُهُ قَدَّ مِنْ قُبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶)**

یوسف (در جواب) گفت: این زن با اصرار مرا به سوی خود خوانده است! ، (ولی من امتناع کردم و از وی فرار می‌نمودم) و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش روی پاره شده باشد، پس آن زن راست گفته است و یوسف از دروغگویان است. (۲۶)

واضح است که: متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. یوسف عليه السلام در برابر جمله «ما جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلَكَ سُوءًا ۲۵» با گفتن «**قَالَ هِيَ رَأْوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي**» در جمله «**هِيَ رَأْوَدَتْنِي**»، جواب قناعت بخش و مناسبی به ادعای زلیخا ارایه داشت. و بدین ترتیب ادعای واتهام کاذب زلیخا را نسبت به خود تکذیب کرد و به مولایش گفت: این اوست که از من کام خواست، مرا دنبال کرد و خواستار کار زشت و قبیح با من بود. من قصد سوئی به او نداشتم.

**«وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِصُهُ قَدَّ مِنْ قُبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (26)**

خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، اشخاص را حمایت می‌کند، آنجا که الله تعالى بخواهد، بستگان مجرم عليه او شهادت می‌دهند، در این میان یکی از شاهدان آن خانه که می‌گویند، طلفی از خانواده زن بود چنین شهادت دادکه : اگر پیراهن یوسف از پیش رو پاره شده باشد ، پس زن راست گفته و او یوسف در ادعایش از دروغگویان است؛ زیرا این خود دلیل آن می‌باشد که یوسف دنبالش می‌کرده است.

تفسیر ابن عباس فرموده است : شاهد عبارت بود از طفلی در گهواره، الله تعالى او را به زبان آورد. او پسر خاله همسر عزیز بود. (تفسیر طبری ۱۹۳/۱۲).

تعدادی از مفسران بدین عقیده اند که: صحیح این است که آن شاهد، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر ﷺ نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف عليه السلام را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف عليه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «پاره شده پس این زن راست گفته است» که یوسف در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخن که زلیخا از وی کام خواسته است.

قابل تذکر است که در برخی از روایات آمده است که: شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید، و الا اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «إِنْ كَانَ....».

خواننده محترم!

در تاریخ چنین حوات زیاد به وقوع پیوسته است که: در برخی از حالات انسان‌های پاک و شریف در معرض تهمت قرار گرفته‌اند: بهطور مثال در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم

نیود، اما او را متّهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما الله متعال در هردو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ همین پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟ در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

### وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبْرٍ فَكَذَبَثْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

و اگر پیراهن اش از پشت پاره شده باشد، پس این زن دروغ گفته است و یوسف از راستگویان است. (۲۷)

اما اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده، پس این امر دلیل آن است که یوسف از سوی زن دنبال می‌شده؛ بناءً زن در ادعایش دروغگو و یوسف از راست گویان است، در ادعایش علیه آن زن. چون منطق چنان حکم می‌کند که اگر زن درخواست کرده باشد و یوسف فرار کرده باشد، پیراهن از پشت پاره می‌شود.

### فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبْرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدِكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

پس چون (عزیز مصر) دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: « این از مکر و حیله شما (زنان) است، بی گمان مکر و حیله شما زنان بزرگ است. (۲۸) قضاوت بر اساس ادله و بهدور از حد و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. بناءً زمانی‌که شوهر آن زن دید که پیراهن یوسف از پشت چاک و پاره شده، متین شد و حقیقت را دریافت که زنش او را دنبال می‌کرده و یوسف در حال گریز بوده است که این دلیلی قاطع بر برائت یوسف است. بناءً وقتی انسان به نتیجه قطعی دست یافت ، در اعلان حکم و فیصله شک و تردید را به خود راه ندهد.

قابل تذکر است که: عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. زیرا بدون سؤال وجواب کسی رامتهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد.

**«قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ»** گفت: پس به زنش گفت: این نیرنگ و شکایت بر ضد یوسف از مکروحیله شما زنان است. **«إِنَّ كَيْدِكُنَّ عَظِيمٌ (28)»** از مکر زنان ناپاک بترسید زیرا حیله و کید آنان بی‌نهایت خطرناک است. طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: ای جماعت زنان! بیگمان نیرنگ و حیله شما زنان برای رهایی از دسیسه و توطئه‌ای که خودتان آن را ساخته‌اید پس عظیم و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ زیرا به طور پنهانی شکل می‌گیرد و با گریه و ادعا همراه می‌شود.

در برخی از حالات خداوند متعال کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. بهطور مثال سرنگونی و شکست و فرار سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام محمد ﷺ را با تار عنکبوت درین اولین هجرت است به مدینه منوره، آموزش دفن میّت را با زاغ ، اثبات پاکی مریم عليها السلام را با سخن گفتن طفلش در گهواره ، پاکی یوسف عليه السلام را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر پرنده هدّه داد.

و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقیق بخشیده است.

### **یُوسُفُ أَعْرَضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)**

(عزیز مصر گفت: ) ای یوسف! تو از افسای این کار در گذر و تو ای زن! برای گناه خود آمرزش بخواه، همانا تو از خطای کاران بوده ای. (۲۹)

**«یُوسُفُ أَعْرَضْ عَنْ هَذَا»:** عزیز وزیر گفت: ای یوسف! در مورد این رویداد و این واقعه به کسی چیزی نگو و آن را به کسی یاد نکن تا آبروی قصر محفوظ بماند. و از جانب دیگر تا خبر میان مردم شایع نشود.

عزیز مصر می خواست مسأله مخفی بماند و در ضمن پاکی یوسف ثابت بماند ، ولی مردم دنیا در طول قرن ها از ماجرا واز حوادث به سرعت مطلع می شوند.

**«یُوسُفُ أَعْرَضْ عَنْ هَذَا»** عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر و چشم پوشی بکند.

سید قطب رحمة الله در این مورد می نویسد: در اینجا چهره و سیمای قشر مترقی در جامعه‌ی جاهلی نمایان می شود که در صورت آبروریزی جنسی آن را از جامعه مکتوم می دارند. از این روعزیز را می بینی که به یوسف بی گناه رو کرده و به او دستور می دهد که موضوع را با هیچ کس در میان نگذاری و آن را ابراز ندارد. سپس در رویارویی با جریان و حادثه‌ای که خون را به جوش می آورد، زنش را با نرمش مخاطب قرار می دهد و می گوید: « وَ إِسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ » و برای حفظ ظاهر همین مهم بود. (تفسیری ظلال القرآن).

ملحظه می شود که: روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتی در بین غیر متدینان به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می شده است.

و اما تو ای زن! از پروردگارت آمرزش بخواه؛ زیرا تو در کام خواهی از یوسف و دروغ سلامت نزدیکتر است.

**«إِنَّكِ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ (29)»:** یعنی از جمله افرادی هستی که آگاهانه و عمدًا مرتکب گناه می شوند. این تعبیر نشان می دهد که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد ، یا به دلیل این که عزیز انسان بی غیرت بوده است؛ زیرا برای انتقام گرفتن از آن که قصد خیانت به او داشته و اراده‌ی آلوده کردن دامن همسرش را کرده، اقدامی به عمل نیاورده است. (بهنگل از تفسیر صفوۃ التفاسیر).

همچنان ابن کثیر گفته است: از این اظهارات طوری معلوم می شود که: که شوهرش بی غیرت و سست عنصر بوده است یا این که به این سبب او را معذور داشت که دین و دل را از دست داده و تاب و توان از او سلب شده بود. (تفسیر مختصر ۲۴۷/۳).

### **أحكام:**

تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح) می نویسد: از آیات فوق الذکر چند مسأله مهم و احکام استخراج می گردد.

اول: از آیه «وَاسْتَبَقْتَا الْبَابَ - آیَةٌ ۲۵» معلوم گردید از جایی که خطر مبتلا شدن به گناه احساس شود باید گریخت، طوری که یوسف علیہ السلام از آنجا گریخت و این را به اثبات رسانید.

دوم: این که در اطاعت از احکام الهی بر انسان لازم است که در حد توان خویش کوتاهی نکند اگر چه به ظاهر توقع نتیجه گیری نباشد، نتایج به دست الله متعال می باشد،

وظیفه انسانی این است که زحمت و توان خود را در راه الله صرف نموده، بندگی خود را به اثبات برساند، هم چنانکه حضرت یوسف علیه السلام با وجود بندشدن درها، بلکه طبق روایات تاریخ قفل بودن آنها در دویدن به سوی درها توان خود را کاملاً صرف نمود، در چنین موارد بیشتر مشاهده می‌شود که از طرف الله متعال کمک و امداد شامل حال می‌گردد؛ زیرا وقتی بند جدیت و کوشش به خرج دهد، پروردگار با عظمت اسباب پیروزی را فراهم می‌سازد.(بهنگل از تفسیر معارف القرآن - سوره یوسف )  
خواننده محترم !

در آیات (30 الی 35) 5- موضوع بخش وفاش شدن خبر در میان زنان شهر، مشورت زلیخا با زنان مصری، و در مورد قطعی شدن زندان یوسف، بحث به عمل آمده است .

**وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ ثَرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَّفَهَا حُبًا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰)**

و (این خبر به شهر رسید) عده ای از زنان در شهر گفتند: «همسر عزیز، برای کامجویی غلام (= جوان) خود را به سوی خود می‌خواهد، تا او را از پاکدامنی غافل کند به راستی محبت (و عشق این جوان) در قلبش نفوذ کرده است، مسلماً ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.(۳۰)

به یاد داشته باشید که: بستن دروازه ها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی آن شده نمی‌تواند، طوری که می‌فرماید: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» آوازه کامجویی زن عزیز از یوسف برخلاف خواست وی، در شهر منتشر و بخش شد و زنان از باب ناپسند شمردن و محکومیت زن عزیز گفتند: چگونه این زن با وجود این شرف و مقامش با غلام خویش مراوده و روابط عاشقانه برقرار نموده و به شوهرش خیانت می‌کند؟

يعنى: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبان‌ها افقاد و گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد تا اورا از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است» يعنى: محبت یوسف در دلش جا خوش کرده و او را مریض ساخته است. مطابق روایت گروهی از زنان مصر که همچو صحبت ها را انتشار داده اند آن‌ها پنج نفر بودند: همسر ساقی عزیز، همسر حاجب و پردهدار، همسر نانوا، همسر سرپرست اصطببل (طويله خانه) و همسر رئیس زندان.

ابن عباس (رض) و تعداد دیگری از مفسران در این بابت می‌نویسند: اما ظاهر این است که این واقعه در شهر شایع و سخن ورد زبان زنان گشته بود. «إِمْرَأَتُ الْعَزِيزِ ثَرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» گفتند: همسر عزیز دل را به خدمتکار خود باخته است و از او می‌خواهد با او همبستر شود او را فریب می‌دهد و برای برآوردن خواست خود به هر وسیله‌ای متولّ می‌شود.

تفسر ابو حیان می‌نویسد: این که به صراحة او را به عزیز نسبت می‌دهند، مبالغه‌ی زشتی عمل را نشان می‌دهد؛ چون بعضی از مردم به شنیدن اخبار بزرگان و صاحب منصبان بیشتر مایل هستند. و از تعبیر «ثَرَاوِدُ» استفاده کرده‌اند تا نشان دهنده که چنان امری به صورت شخصیت و منش او در آمده بود، به نحوی که همیشه او را فریب می‌داد تا دلش را به دست آورد و کامی از او برگیرد؛ چون مضارع مقتضی تجدد و استمرار است. (البحر ۱/۵ ۳۰)

**«قَدْ شَغَّفَهَا حُبًا»:** عشق او در اعمق قلبش نفوذ کرده است. يعنى: محبت یوسف در

اعماق قلبش نفوذ کرده است. و او را مريض ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است.  
**«إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٣٠)»:** بیگمان این کاررا نکرده است مگر بعد از آن که عشق یوسف به غلاف قلبش وارد شده و در اعماق وجودش جای گرفته است، اما با این وصف ما او را بر این کار زشنش در اشتباهی آشکار و عملی رسواگر می‌بینیم.  
 خواننده محترم!

علاقه و محبت پیش از حد به یوسف نشانه گمراهی شمرده شده، بهطور مثال بعد از این که برادران یوسف که محبت پدر را به یوسف دیدند، آنان پدر را گمراه مخاطب قرار دادند و گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» همچنان بعد از این که زنان مصر از عشق و محبت بی حد و حصر زلیخا به یوسف اطلاع حاصل کردند، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

همچنان اگر خوانندگان محترم توجه کرده باشند: هر کس یوسف را برای خود می‌خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود می‌داند؛ **«بِأَبْنَى»** کاروانیان او را سرمایه خود می‌دانستد؛ **«شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بِحُسْنٍ»** عزیز مصر او را فرزند خوانده می‌داند؛ **«تَتَخَذِّهُ وَلَدًا»** زلیخا او را معشوق خود می‌داند؛ **«شَغَقَهَا حُبًّا»** زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می‌دانند؛ **«نَبَّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ»** ولی الله متعال او را برگزیده و رسول خود می‌داند؛ **«يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ** و آن چه برای یوسف ماندنی شد، همین مقام رسالت بود و بس. **«وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ»**.

### شیوع خبر در شهر:

خبر عشق زلیخا در بین درباریان قصر پادشاهی مصر باقی نماند، بلکه آوازه این عشق یک طرفه در شهر و بازار و در نهایت امر در کل قلمرو شاهانه مصر شیوع پیدا کرد و این خبر زبانزد مردم گشت. زنان شهر نکوهش و توییخ همسر عزیز را شروع کردند که چه شده یک زن دلباخته و عاشق بردهی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خویش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزیز رسید، زنان دوست نکوهش گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حیله‌ای به کار گرفت تا توسط آن خود را از ملامتی و سرزنش آنان رها کند طوری که در آیه مبارکه آمده است:

**فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَّأً وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِّينًا وَقَالَتْ اخْرُجْ عَلَيْهِنَ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيهِنَ وَقُلْنَ حَاسَنَ اللَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (٣١)**

پس چون زن عزیز حیله زنان (غیبت آنان) را شنید، کسی را به سوی زنان فرستاد و برای آن‌ها مجلسی آماده کرد و به دست هر یک از آن‌ها کاردهی داد و گفت: (به یوسف) بر زنان بیرون آی. پس چون زنان او را دیدند او را (در حسن و جمال) بزرگ یافتد و دست‌های خود را (از شدت مشغول شدن به جمال او) بریدند و گفتند: سبحان الله (پاکی است الله را) این بشر نیست بلکه این جز فرشته بزرگوار نیست.

**«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَ»:** بعد از این که زن عزیز آگاه شد که زنان شهر به غیبت وی مصروف گردیده اند و در پخش و نشر ماجراهی وی و یوسف به نیرنگ متولی شوند ایشان را به دیدار خویش در قصر خویش برای یک مهمانی دعوت نمودند.

تفسران در باره این مهمانی می‌نویسند: چهل نفر از زنان صاحب مقام و منزلت را با پنج نفر مذکور دعوت کرد.

شاید علت غیبت زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف عليه السلام می‌خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند.

در ضمن زلیخا برای کنترل جو سازی علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمدہ‌ای که در جو سازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. ( واضح است که دعوت شدگان همه‌ی زنان منطقه نبودند و در ضمن قابل تذکر است که: مجرم گاه برای تنزیه خود، جرم را گسترش می‌دهد و کوشش می‌کند آن را برای مردم عادی جلوه دهد .

**«وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكِأً»:** و برای شان بالش‌هایی آماده ساخت تا بر آن‌ها تکیه زند و انواع میوه جات به آن‌ها تعارف کرد. شهید سید قطب رحمه الله می‌گوید: در قصر برای آنان مهمانی تدارک دیده بود. از این رو می‌دانیم آن‌ها از طبقه‌ی بالا بوده‌اند؛ چرا که آن‌ها به چنین جایی و بر سر چنین مهمانی دعوت می‌شوند، و در قصرهای خود از این تجملات پر نعمت بهره می‌گیرند. نیز معلوم می‌شود که آن‌ها به پشتی تکیه داده و مشغول خوردن بودند که به هر یک از آنان کار دی داده تا در خوردن از آن استفاده کنند، و بدین ترتیب سیماهی عیش و عشرت و امکانات مادی آن‌ها معلوم می‌شود. در همان حال که مشغول خوردن و پوست کنن میوه بودند، که ناگهان یوسف را می‌خواند، وقتی او را می‌بینند از فرط دهشت، به جای پوست کردن میوه، دستهای خویش را زخمی می‌کنند. (فی ظلال القرآن ۲۳۲/۱۲).

**«وَ آتَثُ كُلَّ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ سِكِينًا»:** آنگاه به دست هر زنی کار دی داد تا میوه را پوست بکنند، **«وَ قَالَتِ أخْرُجْ عَلَيْهِنَّ»** در حالی که آن‌ها با کارد مشغول پوست کنن میوه بودند، تا به طور ناگهانی بر زنان وارد شود، زنان ناگهان یوسف را در بین خود دیدند. **«فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ»:** وقتی یوسف را به غایت شگرف و بزرگ دیدند او را تعظیم و تجلیل کرده و از حسن سیماش مات و مبهوت شدند. عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی‌فهمد، **«وَ قَطْعَنَ أَيْدِيهِنَّ»** آنان از حسن و جمال بی‌مانند یوسف مدهوش و بی‌خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندام‌های شان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان‌زده شدند که به جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس دردهم نکردند. می‌گویند زمانی که عشق بیاید، انسان بریدن دست خودش را هم نمی‌فهمد. باید گفت که هدف مهمانی و دعوت این هم بود که: زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما یاک لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! **«وَ قُلْنَ حَاشَ اللَّهُ مَا هَذَا بَشَرًا»:** آنگاه از تعجب و حیرت و سراسیمه‌گی گفتند: معاذ الله! سوگند به الله که او از جنس بشر نیست؛ زیرا ما هرگز همانندش را ندیده‌ایم!! زیرا چنان زیبایی حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیده نشده است. یوسف در زیبایی خویش در واقعیت بی‌نظیر بودو در عین حال در عفت الگویی برای همگان است **«إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (31)»:** به راستی که زیبایی‌اش باور نکردنی و حسن و ملاحتش بی‌مانند است؛ این جوان جز فرشته‌ای از فرشتگان شریف و پاکیزه نیست و از جنس بشر نمی‌باشد.

باید گفت که: جمال یوسف عليه السلام موجب مشکلاتی فروانی برای یوسف شد، ولی خوشبختانه علم و تقویش موجب نجات یوسف گردید. بلی در این هیچ جای شکی نیست

که: جمال معنوی مهمتر از جمال ظاهری است. واقعاً در سرشنست و طبیعت یوسف، زیبایی‌هایی برتر و فوق العاده‌ای نهاده شده است.

**قَاتُّ فَذِلْكُنَ الَّذِي لُمِثَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَ وَلَيُكُونَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲)**

(همسر عزیز) گفت: این همان جوانی است که مرا درباره محبت او ملامت کردید، و البته من او را بسوی خود طلب کردم، ولی خود را پاک داشت. و اگر آنچه را که به او دستور می‌دهم انجام ندهد، حتماً زندانی می‌شود و حتماً از خوار شدگان خواهد شد. (۳۲)  
لغات:

**«إِسْتَعْصَمَ»:** سرپیچی و خودداری کرد. پاکدامنی نمود.

**«الصَّاغِرِينَ»:** افراد پست. توهین و تحیر شدگان. (تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن»)  
**«قَاتُّ فَذِلْكُنَ الَّذِي لُمِثَنِي فِيهِ»:** همسر عزیز بعد از آنکه دهشت زنان از مشاهده حسن گیرا و جمال دل ربای یوسف را دید به صراحت گفت: بلی! این همان شخصی است که عقل از من روبوده و دلم را شیدای خویش ساخته است؛ همانسان که اکنون بر شما نیز همین اثر را گذاشت پس بعد از امروز دیگر بر من سرزنشی نیست.

**«وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ»:** واقعاً عشق که باگناه آلوده باشد، سبب رسوایی در انسان می‌گردد. زلیخا می‌گوید: بلی! من به صراحت می‌گوییم که از وی کام خواسته و بر آن شدم که وی را مفتون خود سازم. تا او شهوتم را ارضاء کند اما او امتناع ورزید و سخت ایبا کرد.

ملاحظه نمودیم که: دروغگو اخیر الامر رسوایی شود. کسی که دیروز ادعا داشت که: یوسف قصد سوء قصد بهمن داشت؛ «أَرَادَ بِأَهْلَكَ سُوءًا» امروز می‌گوید: «لَقْدْ رَاوَدْتُهُ» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

زمخشری گفته است: استعصام برای مبالغه است و بر امتناع و خودداری شدید دلالت دارد. (تفسیر کشاف ۴۶۷/۲).

باید گفت که: شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل انسان‌ها تأثیر بسزایی دارد. زلیخا همسر عزیز مصر در لحظاتی که از افسای کار رشت و بد خود می‌ترسد، در واژه‌های قصر خویش را می‌بندد، «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می‌بیند، علناً و بدون خوف و ترس اعلان می‌دارد: «أَنَا رَاوَدْتُهُ» من او را فرا خواندم. توجه باید داشت در جوامع امروزی ما نیز زمانی که حساسیت به بد شمردن گناه از بین برود، ارتکاب گناه دیگر کار ساده و آسان شمرده می‌شود.

**«وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَ وَلَيُكُونَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲)»:** و اکنون هم می‌گوییم که اگر به خواسته‌ام تن در نداده و بر مرادم موافقت نکند، و دستورم را عملی نسازد، یقیناً به سبب امتناعش زندانی‌اش خواهم کرد و از آنکه بر نظر خویش در تن ندادن به تمایل اصرار ورزیده است، او را خوار و بی‌مقدار خواهم ساخت. به سبب اینکه نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

ملاحظه می‌داریم که: گناهکاران و مجرمین برای رسیدن به هدف خویش از هر وسیله‌ای ممکن استفاده می‌کنند.

شیخ قرطبی می‌نویسد: زلیخا در حضور زنان در خواستش را برای یوسف تکرار کرد، و پرده‌ی عصمت و حیاء را پاره نمود. در صورت عدم انجام هدفش از طرف یوسف او

را به زندان تهدید کرد، و در این مورد از هیچ سرزنش و گفته‌ای باک و هراسی به دل راه نداد، به عکس بار اول که رازی نهان در بین او و یوسف بود. (قرطبی ۱۷۸/۹). ملاحظه می‌داریم که هوای نفس به قدری در وجود زلیخا نیرومند است که حتی با رسوای نیز به راه خود ادامه می‌دهد. و عاشق شکست خورده، بهمثابه دشمن سرخست مبدل می‌شود.

تفسیر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی می‌نویسد: قسم به الله که این فتنه‌ای بزرگ بود که بر یوسف رُخ نمود چرا که زنی زیبا، در شرف سرآمد، در منصب عالی و در مال و مکنت ممتاز، ازاو به الحاج و اصرار کام می‌طلبد، سپس تهدیدهایی سخت و هشدارهایی محکم به وی صادر می‌شود در حالی که یوسف غلامی است مستضعف و انسان غریبی است تحت ستم؛ اما با این وجود او به عصمت خدای یگانه پناه می‌برد و خدای مهربانش هم وی را در حیطه عنایت و حفظ و رعایت خویش می‌گیرد. و هاچه والا منزلت و چه خجسته سعادتی که الله متعال نصیب ما هم بگرداند. آمين یارب العالمین.

**قالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ  
إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳)**

(یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من از آن‌چه (اینها) مرا به سوی آن می‌خوانند، محبوب‌تر است، و اگر مکر و نیرنگ آن زنان را از من باز نداری به سوی آنان خواهم گرید و از جمله نادانان می‌گردم. (۳۳)

یوسف عليه السلام سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حсадت برادران خویش شد؛ ولی دشمنی نکرد، یکبار هم هدف عشق زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.

یوسف عليه السلام برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب‌تر است. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «**قالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ**» یوسف به الله خویش پناه می‌برد و با فروتنی و زاری به مناجات با او می‌پردازد و می‌گوید: پروردگارا! زندان که این زن مرا از آن می‌ترساند برای من دوست داشتنی‌تر است از آن‌چه مرا به سوی آن می‌خوانند تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. واقعاً هم هر آزادی ارزش نیست و هر زندانی عیب نیست. و انسان با استمداد از پروردگار با عظمت، می‌تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد.

واقعیت امر همین است که: دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است.

**«السِّجْنُ أَحَبُّ»:** شخصیت انسان به روح اوبستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، قصر هم زندان می‌شود. جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن انسان از گناه، عمل مقبول و عاقلانه‌ای است طوری که یوسف عليه السلام خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن هم باشد.

**«وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ»:** اگر شر آن‌ها را از من دفع نکنی و مرا از آنان مصون نداری. و اگر مرا علیه نفس و سرکوب هوایم یاری نکنی و از ریسمان‌های نیرنگ زنان بازم نداری **«أَصْبُ إِلَيْهِنَّ»** بنا به اقتضای طبیعت بشری به اجابت خواست آن‌ها مایل

می‌شوم.

آزمایش‌های الهی هر لحظه سخت‌تر می‌شود. یوسف قبلًا گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.

**«وَ أَكْنُ مِنَ الْجَاهِلِينَ (33)»:** و به سبب عمل زشتی که مرا به آن می‌خوانند مرتكب حرام گشته و در چاهسار گناه افتاده‌اند از آن‌رو که به احکام جاہل بوده‌اند. یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتكب می‌شوند. بدین‌گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی الله متعال التجا کرد، آن‌گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید.

جهل تنها بیسواندی نیست، انتخاب لذت آنی و چشمپوشی از رضای خدا، جهل محض است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله ﷺ آمده است: «هفت کس‌اند که الله متعال ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام برند که او را زنی صاحب جاه و جمال به‌سوی خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من از الله متعال خویش می‌ترسم.

**فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٣٤)**

پس پروردگارش (دعای) او را قبول کرد و مکر زنان را از او باز داشت. یقیناً او شنوازی داناست. (۳۴)

**«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»:** در بسیاری از اوقات همین شداید و سختی‌ها است که زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات را برای انسان‌ها امده می‌سازد، و از جانب دیگر در خواست خالصانه از پروردگار با عظمت است، که زمینه استجابت و عنایت را به عمل می‌آورد. طوری‌که در آیه مبارکه در یافتنیم که: پروردگار با عظمت به خاطر اخلاص و صداقت یوسف دعا‌یش را اجابت کرد او را از مکر و فتنه زن عزیز مصر و زنان هدمش نگاه داشت؛ و او را بر عصمت و پاکدامنی پایدار کرد. واقعاً هم پاکدامنی و عفاف، موجبات استجابت دعاء را فراهم می‌سازد. طوری‌که دعای یوسف علیه السلام برای مصون ماندن از کید فریب و خدمه زنان مصر سریعاً مستجاب شد. زیرا حرف «فاء» در «فاستجاب»، رمز سرعت است.

در جمله **«فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»** آیه مبارکه به این واقعیت انکار ناپذیر اشاره دارد که: هر کسی‌که به الله متعال پناه ببرد، محفوظ می‌ماند. در ضمن نباید فراموش کنیم که در بسیاری از اوقات عمل دشمن به نفع انسان هم تمام می‌شود. دشمن یوسف علیه السلام را محکوم به زندان ساخت و همین امر موجب نجات و خلاصی وی از کید و فتنه زلیخا شد. «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ همو دعای پناه جویان را می‌پذیرد. الْعَلِيمُ (34)» زیرا الله متعال دعای دعوتگر را شنیده و راستی را از دروغ باز می‌شناسد، او شنوازی صداتها و دانای نیت‌ها و اعمال است. به احوال و مکنونات قلب و نیات انسان‌ها آگاه و دانا است. بدین ترتیب یوسف در زیر سایه‌ی الطاف و توجه الله متعال، محنت و آزمایش سومش را به سلامت پشت سر نهاد.

**ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْأَيَّاتُ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (٣٥)**

سپس بعد از آن‌که علامات (پاکی یوسف) را دیدند؛ تصمیم گرفتند تا مدتی او را زندانی کنند. (۳۵)

**«ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيَسْجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ (35)»:** رفقن یوسف به زندان سرآغاز محنت چهارم یوسف علیه السلام است. محنت زندان که آخرین آزمایش او نیز به شمار می‌رود و هر آن‌چه بعد از آن پیش آمد گشايش و آسایش بود؛ بعد از این‌که نشانه‌های پاکدامنی و وارستگی یوسف، بر عزیز و یاورانش چنین نمایان شد که از روی مصلحت و به خاطر بر چیدن سفره بدنامی وختم به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم سر زبان‌ها بود، خاموش و پایان دهنده و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

به تأسف باید گفت یک زن عاشق شد، مردان متعدد و شخصیت‌های بزرگ یک کشور نتوانستند این رسوایی را چاره‌اندیشی کنند؛ بناءً فیصله کردند که یوسف را تا مدتی غیر معین که چه بسا طولانی یا کوتاه خواهد بود، به زندان افکنند.

مالحظه بفرمایید وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می‌گیرد، مدت زمان زندان نیز نامشخص است. نباید فراموش کرد که: زیبایی، همیشه خوشبختی‌آور برای انسان نمی‌باشد، بلکه در درس‌های را هم دربر دارد.

روایت شده است وقتی همسر قدرتمندترین شخص مصر یعنی عزیز مصر یوسف را مطیع و رام نشده یافت و از او نا امید شد، به حیله‌ی دیگری پناه برد؛ به این معنی به شوهرش گفت: این برده‌ی عبرانی آبروی مرا پیش مردم برد است و به آن‌ها می‌گوید: او چنین درخواستی را از من کرده است، اکنون من نمی‌توانم چیزی بگویم. بنابراین یا به من اجازه بده بیرون بروم و از خود دفاع کنم، و یا او را زندانی کن. در این موقع عزیز مصر زندانی کردنش را مصلحت دید.

مقتضای عدالت این بود که یوسف به‌خاطر صداقت و طهارت‌ش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز به‌عنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم بر عکس گرفته شد. یوسف پاک و مطهر محکوم به زندان شد و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکه‌ی ننگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به برائت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند.

ابن عباس می‌نویسد: یوسف را بر الاغی نشاندند و طبل زنان بانگ برمی‌داشتند که یوسف عبرانی قصد تجاوز به خانم عزیز را کرده و درسزای این عمل رشت او را به زندان می‌برند. ابو صالح گفته است: هر وقت ابن عباس این حدیث را باز می‌گفت می‌گریست. (البحر ۳۰۷/۵).

خواننده محترم !

در زندانی شدن یوسف از رحمت حق تعالیٰ بر حق یوسف بود که وی را به بلا رفعت داد تا درجه‌اش را والاتر گردانیده و برائتش را در همه جا نمایان و آفتابی سازد. در آیات متبرکه ذیل (40) - (36) موضع یوسف در زندان و دعوت کردن از زندانیان به دین توحیدی خالص ، بحث به عمل می‌آید .

**وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٌ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصَرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ تَبَتَّلَتِ بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶)**

و دو جوان با او به زندان در آمدند [روزی] یکی از آن دو گفت: «من خواب دیده ام که (انگور برای) شراب می فشارم » و دیگری گفت: «من خواب دیده ام که نان بر سر حمل می کنم ، پرندگان از آن می خورند ، ما را از تعبیر آن آگاه کن ، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می بینیم ». (۳۶)

**«وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ»:** یوسف با دو جوان از جوانان خدمتکار دربار شاه، یکجا راهی زندان عمومی شدند، یکی از آن ها خباز و دیگری ساقی شاه بود. آن ها متهم بودند که می خواستند شاه را مسموم کنند. به قولی: آن دو با همدستی یکدیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار خویش پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. آن دو غلام چون یوسف را دیدند به او انس و افت یافتد.

**«قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصُرُ خَمْرًا»:** این جریر طبری می نویسد: آن دو از یوسف راجع به علم و دانش اش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می دانم. آنگاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان که خداوند متعال حکایت می کند: ساقی گفت: من در خواب دیدم که آب انگور می گیرم تا شراب بشود و آن را به شاه بدهم. یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می فشارم، «وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمَلُ فُوقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الظَّيْرُ مِنْهُ» «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خواب دیدم که روی سرم ٹکری (سبد) نانی را برداشته ام که پرندگان از آن می خورند. باید یاد آور شد خواب ها را نباید ساده نگری کنیم، در برخی از اوقات در خواب اسراری نهفته است. و در این هیچ جای شکی نیست که: ممکن است انسان های عادی نیز خواب های مهمی ببینند.

**«تَبَيَّنَتْ بِتَأْوِيلِهِ إِنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (36)»:** خواب ها را برای ما تعبیر کن، ما معتقدیم که شما بهترین تعبیر کننده خواب استی. یعنی: از تعبیر خواب هایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکو کاران می بینیم» یعنی: ما تو را از کسانی یافته ایم که در عبادت شان راستگو و در طاعت نیکو کاراند؛ افزون بر کمال خلقت و جمال مروت که در تو مشهود است. انسان همه جا می تواند مثمر ثمر باشد، حتی در زندان. نیکو کاران همه جا حتی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکو کاران، جایگاه شایسته ای قایلند.

بناءً باید گفت که انسان اول نیکو کاری خود را به اثبات رساند ، سپس به تبلیغ دین پردازید. به طور مثال یوسف زمانی که در نظر مردم نیکو کار شناخته شد، یعنی قبل از این که یوسف به تعبیر خواب دوستان زندانی خویش پردازد، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی آنان را دعوت می نمود.

**قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلِمْنَيْ  
رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَةً قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷)**

یوسف گفت: پیش از آن که غذای تان به شما برسد، و تناول کنید، شما را از تعبیر خواب تان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می گوییم از چیز هایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آین قومی را که به خدا ایمان نمی آورند ، و آنان به (سرای) آخرت (نیز) کافرند، ترک کرده ام. (۳۷)

تفسیر شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا  
نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا» قبل از این که برای تان خوارک بیاورند، حقیقت تعبیر آن

را به شما خبر می‌دهم. یوسف به آن‌ها گفت: که من دارای معجزات از جمله دانستن «غیب» به اذن الله هستم تا بدین وسیله مقدمات فراغوانی آن‌ها را به سوی ایمان فراهم کند. امام بیضاوی می‌فرماید: یوسف خواست قبل از جواب دادن به سؤالشان و قبل از برآوردن حاجت‌شان آنان را به توحید هدایت کند و آن‌ها را به دین راستین و استوار ارشاد نماید، همچنان که دیگر پیامبران نیز از این روش استفاده کرده‌اند. و برای آن که اعتماد آن‌ها را جلب کند تا صدق او را در دعوت و تعبیر بپذیرند، قبل از هر چیز از «خبر دادن از غیب» به عنوان معجزه‌ی خود استفاده کرد.

**«ذِلِّكُمَا مِمَّا عَلِمْنَى رَبِّي»:** یعنی خبر دادن از غیب، کهانت و ستاره‌بینی و نجومگری نیست، بلکه وحی و الهامی است از جانب خدا که به من إلقا می‌شود.  
**«إِنَّى تَرَكْتُ مِلَّةً قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»:** الله از این جهت آن علم را به من اختصاص داده است که من از خاندان نبوت هستم و دین قوم مشرک را رها کرده‌ام که به خدا ایمان ندارند.

**«وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (37)»:** روز قیامت را تکذیب می‌کنند. بر دو اصل مهم تأکید نهاد و آن ایمان به الله متعال و روز آخرت است؛ چون آن دو بزرگترین ارکان ایمانند. و لفظ (هم) به منظور تأکید تکرار کرده است.  
 خواننده محترم!

چرا یوسف عليه السلام خواب آن دو نفر را فوراً تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موقول کرد؟

در این مورد امام فخر رازی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر کبیر می‌نویسد:  
 - یوسف عليه السلام می‌خواست آن‌ها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.  
 - یوسف می‌خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.  
 - می‌خواست آن‌ها را تشنگتر کند تا بهتر بشنوند.

- و در نهایت حضرت یوسف عليه السلام می‌خواست: چون تعبیر خواب یکی از آن‌ها اعدام بود، کمی ذهن وی را مصروف مسائل دیگر بسازد تا شنیدن خواب اعدام برایش سخت تمام نشود.

بناءً در رساندن احکام الهی به مردم؛ در صورت ممکن از فرصت‌ها، باید به بهترین وجه استفاده به عمل آرید. ملاحظه فرمودید که یوسف عليه السلام قبل از تعبیر خواب، به چه شیوه دقیق و حساب شده، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.  
 علمای اسلام بدین نظر اند: که گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران هم عرضه کند. باید گفت: در مجموع این بیان یوسف دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

**وَاتَّبَعْتُ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ  
 ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸)**

بلکه دین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب را پیروی کرده‌ام، برای ما شایسته نیست که با الله چیزی را شریک گردانیم، این (ایمان و توحید) از فضل الله بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکر گزاری نمی‌کنند. (۳۸)

**«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ»:** آنگاه یوسف علیهم السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانی اش بر ایمان آوردن به الله متعال افزود: من دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب را پیروی کردہام از این رو تنها پروردگارم را به یگانگی پرستش نموده و دین را برای وی خالص گردانیده‌ام. مقصود این است که نشان دهد که وی متعلق به خاندان نبوت است تا بدینتر تیپ رغبت آن‌ها را به شنیدن نصایح اش تقویت کند و درنتیجه بیشتر به گفته‌ی او اعتماد کنند. از جانب دیگر افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند، پسندیده و رواست.

باید یادآور شد که: اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت انسان نقش وذی تاثیر می‌باشد، این امر در پذیرش مردم نیز اثربسزایی دارد. بنابر همین منطق است که حضرت یوسف علیه السلام برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی استند تکیه می‌کند تا هم اصالت خانوادگی اش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. البته این همان روشی کاری است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در معروفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است.

**«مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ مِنْ شَيْءٍ»:** آخر برای ما سزاوار نیست که چیزی را با الله متعال شریک قرار دهیم؛ این دین استوار – یعنی توحید پروردگار و شرک نیاوردن به وی از عنایات الهی بر ما و بر مردم است.

**«ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ»:** این ایمان و توحید از فضل خدا است که به ما رسالت عطا کرده و برای مردم پیامبران فرستاده است تا آن‌ها را راهنمایی و ارشاد کنند.

**«وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (38)»:** در این هیچ جای شکی نیست که: تعالیم انبیاء، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. ولی اکثر مردم فضل و کرم الله متعال را بر نعمت هدایت و ایمان شکر نگذاشته و بیشترشان به وحدانیتش اقرار نمی‌کنند. باید گفت: که پشت کردن به راه انبیاء، بزرگترین کفران نعمت است. در ضمن باید گفت که: اکثریت، همیشه معیار شناخت صحیح نیست.

باید گفت که: جد انسان، در حکم پدر انسان است و «أب» به او نیز اطلاق شده است. بنابر همین بنیاد است که یوسف، ابراهیم و اسحاق را نیز پدر نامید.

و در ضمن ابن عباس (رض) با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قابل بود.

بعد از این که یوسف دین حقیقی را برای آنان به بیان و توضیح گرفت، و به صورتی نیکو بر فساد دین آن دو گروه استدلال کرد، در رابطه با فساد عبادت بت‌ها گفت:

**يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَلَّاْبَابَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ الْوَاحِدُ الْفَهَارُ (٣٩)**

(یوسف گفت): ای دوستان زندانی ام! آیا معبودهای پراگنده بهتر است یا الله یگانه غالب (بر همه مخلوقات). (۳۹)

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف آن دو جوان را به‌سوی دین حق دعوت نماید: یوسف علیه السلام در خطاب به دو تن غلامی که در زندان همراش بودند گفت: ای یاران زندانی من! آیا پرستش خدایان آفریده شده و متفرق برای انسان بهتر است یا عبادت الله یگانه قهار؟ پیداست که عبادت الله یگانه بهتر است؛ زیرا اوست که هم آفریده و هم روزی بخشیده است پس فقط او سزاوار پرستش می‌باشد.

تفسیر ان در تفاسیر خویش در مورد شخصیت حضرت یوسف علیهم السلام می نویسد : انسان ها سه دسته اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف در می آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می کنند. اما گروهی سوم شخصیت هایی اند شخصیت شان چنان عالی است که : دیگران را به رنگ حق در می آورند. یوسف علیه السلام نمونه ای از انسان های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرك، موحد می سازد. در ضمن قابل یاد دهانی می دانم که مبلغ باید از همه اوضاع و احوال برای رساندن حق از هر امکان و هر زمان استفاده به عمل ارد. و در این هیچ جای شکی نیست که انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. بنابر همین حکم است که : یوسف علیه السلام به مجرد این که می داند که دو زندانی به تعبیر خواب یوسف نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و به کار تبلیغاتی خویش غرض رساندن حق آغاز می نماید . در ضمن باید یاد آور شد که: اعتقاد به توحید اساس ایمان است. بناءً یوسف علیه السلام سرآغاز دعوت خود را مبحث توحید اختصاص می دهد.

**مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُوْنِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَيَّتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرَ إِلَّا إِيَاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰)**

شما به جای الله (چیزی را) نمی پرسنید، مگر نامهایی را که خود و نیاکان تان به آن ها داده اید ، خداوند هیچ دلیلی و برهانی بر (اثبات) آنها نازل نکرده است ، فرمانروایی (کائنات) تنها از الله است و امر کرده که جز او را نپرسنید، این است دین راست و استوار ، ولی بیشتر مردم نمی دانند.(۴۰)

**«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُوْنِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَيَّتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ»:** ای جماعت! آن چه را که پرسش می کنید جز اسماء تو خالی چیزی نیستند که شما آنها را خدایان می نامید، آنها دارای قدرت و تسلطی نمی باشند، اینان به جز از جمادات بیجان و روح، چیزی بیشتری نیستند، که نه سودی به شما میرسانند و نه فایده از آنان برای شما متصور است .

**«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»:** پس این شما و پدران تان بوده اید که این اشیاء بی زبان و ناشنو را به زعم خود به خدایی گرفته اید و به یقین الله متعال بر درستی پرسش آنها هیچ دلیل قاطع و برهان روشنی نازل نکرده است.

**«إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»:** پس بدانید که حکم در آسمانها و زمین و در همه گستره هستی از آن الله یگانه لاشريك است، در برابر هیچ فرمان غیر الهی، گردن خم نکنید . زیرا فرمان دادن تنها حق ذات پروردگار است.

**«أَمْرَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَاهُ»:** فرمان داده است که فقط او را پرسش کنید؛ چون جز او که دارای عظمت و جلال است، هیچ کس استحقاق پرسش را ندارد. اوست که به عدل حکم نموده و به حق فیصله می نماید، او خود فرمان داده که غیر وی را به یگانگی نخوانده و جز او را به پرسش نگیرید. عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست .

**«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ»:** بناءً انقیاد و فرمان پذیری تمام و خضوع و فروتنی کامل از آن اوست؛ هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. اخلاص در عبادت که شما را بدان دعوت می دهم همان دین مستقیم است که در آن کجی و کاستی نیست.

## «دین قیم»:

یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

**«وَلِكُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰)»:** «دین قیم» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند» و از این رو عبودیت را برای حق تعالیٰ خالص نمی‌سازند. از این رو به پرستش چیزی مصروف اند که؛ سود و زیانی از آن نمی‌خیزد. با تأسف باید گفت که: بیشتر مردم به استواری دین الله جاهماند. این عده از انسان‌ها (یا جاهمانی بسیط اند که به جهل خود آگاه نیستند، ویا هم یا هم جاهم مرگب که خیال می‌کنند می‌دانند، ولی در واقعیت نمی‌دانند.) ونباید فراموش کنیم که: همین مرض خطرناک جهل و نادانی است، که زمینه‌ساز پیدایش شرک در بین انسان‌ها می‌گردد. شیخ صابونی در تفسیر خویش در مورد شیوه دعوت یوسف عليه السلام می‌نویسد: یوسف عليه السلام دعوت آن‌ها را پله به پله انجام داد و آن‌ها را به پذیرش دلیل و حجت ملزم کرد. به این معنی که اول برتری توحید را بر اتخاذ خدایان متعدد برای آنان بیان کرد. آنگاه با دلیل و برهان ثابت کرد که آن‌چه را که مردم خدایان می‌خوانند و آن‌ها را پرستش می‌کنند شایستگی الوهیت و پرستش را ندارند. آنگاه بر دین مستقیم یعنی پرستش خدای یگانه، خدای واحد و فریادرس تأکید نهاد. چنین روشنی در دعوت به سوی الله متعال دارای حکمت است؛ چون راهنمایی و ارشاد و پند و اندرز را اول ارائه داده است. خواننده محترم !

در آیات ( ۴۱ الی ۴۹ ) -۷ به موضوعاتی متعلق به تعبیر خواب دو جوان در زندان، و موضوع تعبیر خواب پادشاه مصر، اشاره به عمل می‌آید: در قدم اول به تفسیر و تعبیر خواب آن دونفر زندانی پرداخته و می‌فرماید:

**يَا صَاحِبَ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ  
مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱)**

ای دوستان زندانی ام! اما یکی از شما [از زندان رهایی می‌باید و] به آقای خود شراب می‌نوشاند، اما آن دیگری به دار کشیده می‌شود و پرنده‌ها از سر او می‌خورند. (باز گفت:) امری که شما دوتن جویای (تعبیر آن) از من شدید، قطعی و حتمی است. (۴۱) یوسف عليه السلام طی خطابه ای به دو رفیق زندانی خود گفت: حالا به تعبیر خواب شما پرداخته پس این تعبیر را بشنوید؛ آن شخصی اولی که ساقی پادشاه بوده و درخواب دیده است که انگور می‌فشارد و عصاره‌ی شراب می‌گیرد، از زندان آزاد می‌شود و به شغل پیشین و قبلی خویش یعنی ساقی‌گری بازمی‌گردد و آقای خود را شراب می‌نوشاند، اما آن شخص دوم که نان را در خواب بر سر خود دیده است محکوم به اعدام شده و جسدش به دار آویخته می‌شود تا پرنده‌گان بر سرش منقار زند و از گوشت‌ش بخورند. قابل تذکر است که: معتبر می‌تواند تعبیر خواب راکسی را تعبیر و بیان کند، بادر نظرداشت این‌که خواب ناگوار باشد.

در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود (رض) آمده است: بعد از آن‌که یوسف خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابی ندیده بودیم، بلکه فقط می‌خواستیم مهارت را در تعبیر خواب بیازماییم.

آنگاه گفت: «**قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱)**»: اما یوسف عليه السلام در جواب

شان فرمود: «امری که شما دو تن از من جویا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خواب بهپای پرنده‌ای آویخته است تا آنگاه که تعبیر نشود، پس چون تعبیر شد، محقق می‌شود».

باید گفت: تعبیر خواب یوسف علیه السلام صرف پیش‌بینی، حس و گمان نمی‌باشد، بلکه خبر قطعی از جانب پروردگار با عظمت است. پس آنگونه که یوسف خبر داده بود، هردو خواب به همان صورت تحقق یافت.

**وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٌ مِنْهُمَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضُعْ سِنِينِ (٤٢)**

و (یوسف) به یکی از آن دو که گمان می‌کرد رهایی می‌باید، گفت: مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یاد کن، ولی شیطان از یادش برد که پروردگارش را (برای نجات خویش) یاد کند، بنابراین یوسف چند سال در زندان ماند. (۴۲)

**«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٌ مِنْهُمَا»:** یوسف به آن ساقی که گمان می‌کرد نجات می‌باید گفت: «أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»: مرا نزد آقایت پادشاه با او صاف و داستانم یاد کن و به وی خبر ده که بر من ظلم شده و بی‌هیچ جرمی در زندان به سر می‌برم، امید است که دستور آزادی‌ام را صادر فرماید.

قابل تذکر است که: هر تقاضایی به مثابه رشوه نمی‌باشد ، یوسف علیه السلام برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای را درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسانید. واقعاً هم زندان چه عذابی سخت و رنجی جانکاه است.

وبرای اثبات بی‌گناهی و پاکی خویش انسان باید از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولان استفاده نماید.

یوسف فقط گمان می‌کرد که آن شخص آزاد می‌شود و به این امر یقین نداشت؛ زیرا تعبیر کننده خواب فقط گمان می‌کند و گمان مبنای قضاؤت اوست.

**«ظَنَّ»:** به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت و قاطعیت از آزادی یکی واعدام دیگری خبر داده است. بنابراین «ظَنَّ» در اینجا به معنای گمان همراه با شک و تردید نیست. (تفسیر نور)

**«فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»:** آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به وظیفه ساقی‌گری اش گماشته شد ولی شیطان سفارش یوسف را از یاد و خاطر وی برداشت. که این موضوع را به شاه یادآور شود وحال یوسف را برای شاه بیان نماید. و به صورت کل باید گفت که: آزاد شدن یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان اصلاً ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. و طوری دست به توطیه ابلیسی زد که آنرا از خاطر آن شخص آزاده شده به فراموشی بسپارد.

در روایتی از ابن عباس و مجاهد، ضمیر «ربه» در آیه مبارکه به یوسف برمی‌گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف برداشت و در نتیجه او چند سال در زندان باقی ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند»

**بِضُعْ سِنِينِ**: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف هفت سال در زندان ماند است. «تفسیر انوار القرآن».

**«فَلِيَتْ فِي الْسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ. 42 »:** بناءً یوسف چندین سال در زندان باقی ماند.

تفسران گفته‌اند: چون یوسف به مخلوق اعتماد و تکیه کرد، چند سال در زندان ماند و فراموش کرد احتیاجش را پیش پروردگار با عظمت پیش کند.

امام قرطبی می‌نویسد: عبدالله بن وهب گفته است: ایوب هفت سال را در بلا به سر برد و یوسف هفت سال را در زندان.

روایت شده است که جبرئیل به عنوان اعتراض در زندان نزد یوسف آمد و گفت: یوسف چه کسی تو را از کشته شدن به دست برادرانت نجات داد؟ گفت: الله تعالى. گفت: چه کسی تو را از چاه بیرون آورد؟ گفت: الله تعالى. آنگاه گفت: پس چرا الله را رها کردی و به مخلوق اعتماد کردی؟ یوسف گفت: خدایا کلمه‌ای بود به اشتباه از زبانم دررفت. ای خدای ابراهیم و یعقوب پیر! از پیشگاهت مسالت دارم که مرا زیر پوشش مهر و محبت خود قرار دهی. آنگاه جبریل گفت: کیفرت این است چند سال در زندان بمانی. (به‌نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

**وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٌ وَآخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايِّ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳)**

و پادشاه [مصر به بارگاه نشینانش] گفت: همانا من در خواب هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر، آن‌ها را می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت خوشه خشک دیگر را دیدم. ای سران قوم! در باره خوابم به من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (۴۳) تاکنون در این سوره مبارکه، چهار بار موضوع خواب مطرح شده است؛ خواب اولی خواب حضرت یوسف علیه السلام بود، خواب دومی و سومی خوابی دو رفیق زندانی که با یوسف علیه السلام در زندان بودند و خواب هردوی شان توسطی تعبیر شد، و حالا هم در این آیه مبارکه خواب پادشاه مصر. که مطرح می‌گردد.

خواب اول سبب دردرسی را برای حضرت یوسف علیه السلام به عمل آورد ، ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاو‌های لاغر گاو‌های چاق را می‌خورند و نوبت دیگر، خوشه‌ی سبز در کنار خوشه‌های خشکیده را دید.

**وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٌ:** پروردگار با عظمت با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملتی را از قحطی نجات می‌دهد، طوری که پادشاه مصر گفت: ای قوم! من در خواب دیدم که هفت گاو چاق از رودخانه‌ای خشک شده بیرون آمدند و پشت سر آن‌ها هفت گاو بسیار لاغر و مردنی آمدند و گاو‌های چاق را خوردند.

باید گفت که: اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبول مشخصی دارند. (مثلًا گاو لاغر، سمبول قحطی و گاو چاق، سمبول فراوانی است).

**وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٌ وَآخَرَ يَابِسَاتٍ :** یعنی همچنین خواب دیدم که: هفت خوشه‌ی سبز که دانه‌هایشان سخت شده بود و هفت خوشه‌ی خشک را دیدم که در روشه بودند، خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیدند و آن‌ها را خوردند.

**يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايِّ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (43):** در این آیه مبارکه ملاحظه می‌نماییم که: رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ی ناگواری، احساس خطرمی‌کنند که مبادا قدرت از آن‌ها گرفته شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ای

سران قوم! پس اگر به تعبیر خواب آشنایی دارید، این خواب را برایم تفسیر و تعبیر کنید. برای تعبیر خواب، بیننده خواب باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هر کس توجه و اهتمام نمود. و خداوند متعال چون امری را بخواهد، اسبابش را نیز آماده می‌گردد و چنان‌که خواهیم دید همین خواب سبب رهاسازی یوسف عليه السلام از زندان شد.

### **قالُوا أَضْغَاثُ أَحَلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحَلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴)**

(سران قوم) گفتند: این خواب‌های (آشفته و) پریشان کننده و بی‌اساس است و ما به تعبیر خواب‌های پریشان و بی‌اساس آگاهی نداریم. (۴۴)

**«قالُوا أَضْغَاثُ أَحَلَامٍ»:** اشراف قوم گفتند: این خوابت آمیزه‌ای از خواب‌های پریشان است و حقیقت ندارد. ضحاک گفته است: به معنی خواب‌های کاذب است.

حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان‌گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساس به انسان در برخی از حالات رخ می‌دهد.

**«أَضْغَاثُ أَحَلَامٍ»:** یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که معتبر نمی‌تواند سرنخی از آن را به دست آورد.

**«وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحَلَامِ بِعَالَمِينَ (44)»:** کار را باید به اهل کار سپرد، خبیر تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است. یعنی این‌که خواب شما هیچ تفسیر و حقیقتی ندارد و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم. و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. و ما تأویل امثال این رویای کاذب را نمی‌دانیم. (عده‌ای می‌گویند: معنی آیه چنین است: ما مطلقاً تعبیر خواب را نمی‌دانیم.)

### **رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف از زندان:**

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد و وضعیت مناسبی برای خلاصی از رنج و مشقت مساعد گردید. طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم. پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به چریدن در باعچه‌ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بدمنظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوها چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوش‌هی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوش‌هی خشک مورد هجوم واقع شدند و آن‌ها را خوردند. پادشاه از ترس آن‌چه دیده بود. از خواب پرید از ساحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده‌ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خواب‌ها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. نزد یوسف رفت و رؤیای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می‌باشد. برکات و غلات فراوان در این هفت سال به دست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی‌باران خواهند بود و سال‌های خشک محصولات سال‌های سرسبز و حاصلخیز را خواهند خورد. لذا بر آن‌ها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قوت سال‌های خشک و بی‌حاصلی را نخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی‌نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربان واقع شود و یکی از وزارت خانه‌های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالی که

متهم و مجرم به شمار می‌آید. مگر این‌که دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این تهمت شرم‌آور از ساحات او زدوده شود و مردم به نزاهت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیغمبری است.

**وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهُمَا وَأَذَكَرَ بَعْدَ أُمَّةً أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُونِ (٤٥)**

و یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود ، بعد از مدتی (یوسف) را به یاد آورد ، گفت: «من شما را از تأویل (= تعبیر) آن خبر می دهم ، پس مرا (به سوی جوان زندانی یعنی یوسف ) بفرستید». (۴۵)

**«وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهُمَا وَإِذَكَرَ بَعْدَ أُمَّةً»:** آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یادآورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف در زندان گذرانده بود، ملاحظه می‌کنیم رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته چار فراموشی می‌کند

**«أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»:** یوسف را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آورد گفت: من تأویل و تعبیر این خواب را به شما بیاورم.

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که: زندانی به خبرگی کامل یوسف چنان که از طرف خود به پادشاه و عده قطعی به تعبیر خواب را می‌دهد.

**«فَأَرْسَلُونِ (۴۵)»:** پس اجازه دهید که به زندان نزد یوسف بروم ، در آیه مبارکه می‌آموزاند که انسان باید به سراغ استاد رفت نه این‌که استاد را پیش خود احضار کنیم. البته بعد از این‌که پادشاه را با کلمات تعظیم مورد خطاب قرار می‌دهد می‌گوید: مرا پیش یوسف بفرستید، تا تعبیر خواب را برایتان بیاورم. ابن عباس می‌نویسد : چون زندان در داخل شهر نبود ، از این رو گفت: مرا نزدی بفرستید. (طبری ۲۲۹/۱۲).

**يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّدِيقُ أَفْتَنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سَبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ لَعَلَى أَرْجُعِ إِلَى النَّاسِ لَعَلَمُمْ يَعْلَمُونَ (٤٦)**

(چون نزد یوسف آمد، گفت: ) «یوسف ، ای (مرد) راستگو ! در (باره‌ی این خواب که: ) هفت گاو چاق ، هفت گاو لا غر آن‌ها را می خورند ، و در باره هفت خوشه‌ی سیز و (هفت خوشه‌ی) دیگر خشک ، برای ما نظر بده (و تعبیر کن) تا من به سوی مردم باز گردم ، شاید آنان (از تعبیر این خواب ) با خبر شوند». (۴۶)

**«يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّدِيقُ»:** چون غلام ساقی به طرف زندان شتافت و نزد یوسف رفت و به او گفت: ای یوسف! ای مرد راستگوی، درباره خواب مردی به ما نظر ده . غلام حضرت یوسف علیه السلام را صدیق خطاب کرد ؛ چون صداقت او را در تعبیر خوابی که در زندان دیده بود، تجربه کرده بود. صدیق صیغه‌ی مبالغه از ماده‌ی صدق است. «صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همیگر را تصدیق کنند.

در ضمن باید گفت که ساقی دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق خطاب کرد.

پروردگار با عظمت ابراهیم علیه السلام را «صدیق» خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صِدِيقًا» (مریم، ۴۱) و او را خلیل خود کرد؛ «وَ اتَّحَدَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء، ۱۲۵). مریم را صدیقه خوانده، «وَ أُمَّهُ صِدِيقَةً» (مائده، ۷۵) و او را برگزید؛ «إِنَّ اللَّهَ اصْنَطَفَاكِ» (آل عمران، ۴۲) یوسف را صدیق شمرده، «يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّدِيقُ» (یوسف، ۴۶) و هرگونه مکنت

به او داد؛ «وَ كَذَلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ» (یوسف، 56). ادریس را صدیق خوانده، «إِنَّهُ كَانَ صِدِيقًا» (مریم، 56) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلَيْاً» (مریم، 57).

و برای کسانی که در آن درجه نیستند، همراه بودن با صدیقان است. «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِيقِينَ ... » (نساء، 69). «أَفَتَنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٌ وَ سَبْعُ سُنْبُلَاتٍ حُضْرٌ وَ أُخْرَ يَالِسَاتٍ » یعنی ما را از تعبیر این رویای عجیب با خبر کن. «لَعَلَّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (46)» تا پیش پادشاه و یارانش برگردم و آنها را از آن باخبر سازم، تا مردم از بزرگی و دانش تو باخبر شوند و تو را از ناراحتی نجات دهند.

ساقی خواب پادشاه را به یوسف چنین به بیان می‌گیرد : پادشاه درخواب هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشة سبز را با هفت خوشة خشکیده دیگر دیده است.

ساقی به یوسف گفت : می‌خواهم تعبیر خواب را گرفته و به سوی پادشاه و یارانش بر گردم و تفسیر این خواب را به ایشان خبر دهم، شاید آنها از تعبیر آن بهره‌مند گشته و به فضل و دانایی‌ات پی‌ببرند.

امام فخر رازی گفته است: از این رو گفته است: «لَعَلَّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» که او عجز و ناتوانی سایر تعبیر گویان را از دادن جواب به این مسأله دیده بود، ترسید او هم از آن درمانده شود پس به این سبب گفت: «لَعَلَّى» (تفسیر رازی ۱۴۹/۱۸). برخی از مفسران می‌نویسند که: جمله‌ی «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» در آیه مبارکه احتمال دارد به معنی مطلع شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری استی.

**قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبَلَهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾**

(یوسف) گفت: «هفت سال پی درپی(با جدیت) زراعت کنید ، پس آن‌چه را دور کردید ، جز اندکی که می‌خورید ، (بقيه) در خوشه اش باقی بگذاري(و ذخیره نمایيد). (۴۷) یوسف عليه السلام بدون گلایه و گلایه گذاری به غلام و ساقی پادشاه از بابت این که سفارش اش را به فراموش کرده و آنرا به پادشاه انتقال نداده است ، یادآوری به عمل نیاورد ، ولی برای نجات جامعه از مشکلاتی که در پیش رو دارد ، از موضع شخصی خویش گذشت و یکه و راست به فکر حل مشکل مردم و جامعه که مردم به آن مواجه می‌شود ، به تعبیر خواب پادشاه اهتمام نمود .

همچنان یوسف عليه السلام بدون این‌که موضوع بیرون آوردن از زندان را پیش‌شرط برای تعبیر خواب قرار دهد ، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان علم و دانش به خصوص در هنگام نیاز و ضرورت جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است.

یوسف عليه السلام در ضمن تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با پروگرام روش و عملی بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‌ریزی و اداره امور مملکت را نیز دارا می‌باشد .

یوسف «گفت؛ هفت سال پی در پی بر عادت خود می کارید پس آن چه را در ویدید، با خوشهاش کنار بگذارید» یوسف هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی محصول تعبیر کرد و گفت: آن چه را در هر سال از این سالهای حاصل خیز و فراخ می دروید، همچنان در خوشهاش واگذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریانه‌ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشها واگذارید.

«آن گاه پس از آن» یعنی: پس از سالهای فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آن‌ها بر مردم سخت و دشوار است «می‌آید که آن چه را قبل از آن‌ها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌ها در خوشها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آن گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی الله متعال بر آن‌ها سهولت و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب می‌شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصل خیز.

در اینجا یوسف عليه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی الله متعال از طریق وحی او را بر آن آگاهانید. (بهنفل از «تفسیر انوار القرآن»).

قابل یادآوری است که: هر تلخی ای چیزی بد هم نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدمه صرفه‌جویی و کاربیشتر در میان مردم گشت. در ضمن قابل یادآوری است که: رؤیایی کافران نیز می‌تواند بیانگر واقعیت‌ها و حاوی دستور العمل‌هایی برای حفظ جامعه باشد.

**ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلُنَّ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾**

سپس بعد از آن [هفت سال فراوانی و گشایش] هفت سال سختی [و قحطی] پیش می‌آید که [مردم] آن چه را از پیش برای آن [سال‌ها] ذخیره کرده اید مگر اندکی که برای کاشتن نگهداری می‌کنید، می‌خورید. (۴۸)

**ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾**

آن گاه بعد از آن [دوره سخت و دشوار]، سالی می‌آید که مردم در آن باران [فراوان] یابند و در آن [سال از محصولات زراعی انگور و زیتون و دیگر میوه‌ها] عصاره میوه می‌گیرند. (۴۹)

**«يُغَاثُ النَّاسُ»:** یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می‌شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می‌بارد و حوادث تلخ پایان می‌پذیرد.

آنگاه پس از آن هفت سال خشک و قحط زده، سال باران و فراوانی و میوه و محصول فرا می‌رسد و گشایش پس از سختی و آسانی پس از دشواری می‌آید و در این سال است که مردم از کثرت حاصل و میوه، آب میوه می‌گیرند.

و در خلال آن به سبب فراوانی نعمت، مردم عصاره‌ی انگور و دیگر میوه‌ها را می‌گیرند.

تفسیر مخشری گفته است: حضرت یوسف علیه السلام گاوهای فربه و خوشه‌های سبز را به سال‌های پر محصول و رفاه، و گاوهای لاغر و خوشه‌های خشک را به سال‌های بی‌حاصل و قحطی تعبیر و تأویل کرده است. سپس به آنان مژده داد که سال هفتم با برکت و خیر فراوان و نعمت‌های افزون فرا می‌رسد. و این تعبیر را از راه وحی ارائه داد. (تفسیر کشاف ۴۷۷/۲).

از دروس حاصله این آیه مبارکه اینست که:

- از فحوای جمله «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٌ ۴۸» بر می‌آید که: جامعه را باید نسبت به شداید و سختی‌های آینده که آن جامعه و مردم به آن رو برو می‌گردد، در قدم اول آگاه کنیم تا آنان شیوه آمادگی مقابله با آن را در پیش خود داشته باشند.

- «سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلُنَّ مَا قَدَّمْتُمْ»: طرح پروگرام و مقدار و مدت پرگرام برای ایام ناتوانی، دارای ارزش خاص می‌باشد.

- واقعیت امر همین است که: آینده نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور ونجات دهد.

- «مِمَّا تُحْصِنُونَ»: ودر شرایط سخت دشوار باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد.

- یقین و امیدوار باید بود که: بعد از هر سختی، آسانی آمدنی است. طوری‌که فحوای آیه مبارکه در مورد صراحت دارد: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ»

- مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند.

- ودر نهایت باید گفت که: علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش او حکایت دارد).

خواننده محترم!

در ایات ( ۵۰ الی ۵۲ ) - موضوع ؛ شاه خواهان دیدار یوسف می‌شود و به بیرون آوردنش از زندان دستور و هدایت می‌دهد. اما یوسف تا قطعی شدن برانتش از انتهام ناروا، از بیرون آمدن امتناع می‌ورزد. طوری‌که می‌فرماید :

**وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالِ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلَيْمٌ ( ۵۰ )**

و پادشاه (چون این تعبیر را شنید) گفت: یوسف را پیش من بیاورید، پس چون فرستاده‌ی (پادشاه) نزد او آمد، (یوسف) گفت: «به سوی سرورت باز گرد، پس از او بپرس ماجراهی زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود؟! قطعاً پروردگارم به نیرنگ آن‌ها آگاه است. (۵۰)

«وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ»: وقتی ساقی پیش پادشاه دوباره برگشت و تعبیر خواب ارایه شده توسط یوسف را به حضور پادشاه عرضه و بیان داشت، پادشاه تعبیر ارایه شده را استماع کرد و آنرا نیکو و پسندیده شمرد، از یاورانش خواست تا یوسف را از زندان نزد وی حاضر نمایند « ائتونی به : او را پیش من بیاورید.»، تا خودم تعبیر و تفسیر خواب را از او شخصاً بشنوم و او را ببینم. سبحان الله اگر پروردگار با عظمت بخواهد پادشاه را

محاج بردہ زندانی ہم می کند۔

**«فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ»:** فرستادہ پادشاہ نزد یوسف در زندان آمد و از وی خواست به حضور شاہ برود، ملاحظہ می داریم کہ: یوسف علیہ السلام با تعبیر خواب پادشاہ وارائے برنامہ ای سنجیدہ، آن ہم بدون توقع و قید و شرطی، ثابت کرد کہ اویک مجرم وزندانی عادی نیست، بلکہ انسانی فوق العادہ و داناست۔

وقتی فرستادہ شاہ بہ نزد یوسف علیہ السلام دوبارہ بہ زندان آمد، وی فوراً از خبر آزادی اش استقبال نکرد، بلکہ درخواست کرد کہ دوسری سابق دوبارہ بررسی شود، زیرا او نمی خواست مشمول عفو شاهانہ شود، بلکہ می خواست بیگناہی و پاکامنی او ثابت شود و بہ شاہ بفهماند کہ در رژیم او تا چہ اندازہ فساد و بی عدالتی حاکم شده است۔

**«قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَئَلَهُ مَا بِالنِّسْوَةِ الَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ»:** «پس ہنگامی کہ آن فرستادہ نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آفای خود «برگرد و از او بپرس کہ چگونہ است حال آن زنانی کہ دستهای خود را بریدند؟ ہمانا پروردگار من بہ نیرنگ آنان آگاہ است۔»

**«قَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ»:** یوسف بہ خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشارہ بہ مجلس مهمانی کرد۔ بدین گونه، یوسف علیہ السلام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاہ را بہ طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود۔

باید گفت کہ: آزادی، بہ هر قیمتی کہ باشد ارزش ندارد۔ بلکہ اثبات بیگناہی مهمتر از آزادی است۔ یوسف علیہ السلام، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت۔ بی تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول اللہ ﷺ فرمودند: «اگر من بہ آن اندازہ که یوسف در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاہ را بی درنگ اجابت می کرم». البته این حدیث رسول اللہ ﷺ برای بیان رخصت در حق امتشان و از روی مهربانی بہ این امت است تا کسی از امت با تکیه بر سنت یوسف اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد۔

**«إِنَّ رَبَّيْ بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (50)»:** سپس افزود: بیگمان پروردگارم بہ فریب و نیرنگ زنان داناست، هیچ کار پنهانی بر وی نہان نمی ماند و بہ زودی حق را آشکار خواهد ساخت۔ واقعاً ہم! هیچ بندہ ای بہ فتنہ ای سخت تراز فتنہ زنان مبتلا نشد۔ پس خوشبخت کسی است کہ اللہ متعال وی را (بسان یوسف) بہ سلامت دارد۔

بادر نظرداشت این کہ: کید دشمن عظیم است، اما اللہ متعال نیز بہ ہمه کیدها آگاہ است و دوستان خود را از کیدها حفظ می کند۔

### مزایای عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف:

در مورد این کہ یوسف علیہ السلام چرا بہ عجلہ تصمیم نگرفت و در بر آمدن خویش از زندان و ارخطایی بہ خرج نداد، می توان در آن مزایای ذیل را بر شمرد:

- 1- نشان شکیبایی نیکو و آرامش روحی است۔

- 2- عزت نفس و حفظ کرامت او چنان اقتضا می کرد کہ پیش از آن کہ، از آن اتهام ناروا تبرئہ شود، از زندان پا بہ بیرون نماند۔ پس اول خواست تا حقایق روشن گردد و

شک و شباهی در اطرافش باقی نماند.

3- یوسف از طریق تحقیق قاطعانه‌ی پادشاه از اتهام پاک گردید، آنگاه از زندان بیرون آمد و به درخواست شاه، وزارت اقتصاد و دارایی مصر را به عهده گرفت.

4- یوسف در جواب فرستاده‌ی شاه می‌گوید: از طرف من به سرورت بگو: «ما بال النسوة الالاتی قطعن ایدیهین: حال و وضع زنانی که دستهای شان را بریدند چگونه است؟» یوسف بزرگوار، اسمی از زلیخا - که این آشوب و بلوا را پلان و به راه انداخته بود بهزبان نیاورد، تا نسبت به عزیز که او را ولی نعمت خود می‌دانست، وفادار مانده و او را مورد تقدیر قرار داده باشد. اما آن قلت که زلیخا آشوب برپا کرد و درهای کاخ را بر رویش بست که از او کام بگیرد، یوسف به دو دلیل زلیخا را متهم کرد و مورد تعرض قرارش داد و گفت: «هی راودتنی عن نفسی...»:

الف: دفاع از شخص خود در آن هنگامه‌ی تلخ و ناخوشایند در حضور عزیز،  
ب: پس از آن که زلیخا او را مورد طعن و تهمت بی‌جا قرار داد... (بهنگل از تفسیر فرقان **محمد بهاء الدین حسینی**).  
**قالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَأَوْدُثُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ اللَّهُ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءِ قَالَتِ امْرَأُتُ الْغَزِيزِ الْآنَ حَصْنَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدُثُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لِمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱)**

(پادشاه آن زنان را خواست و) گفت: «جريان کارتان چه بود؛ هنگامی که یوسف را به سوی خود دعوت دادید!». گفتد: «پناه بر الله! ما هیچ گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد، این من بودم که او را به سوی خود خواندم (ولی او به من روی نداد) و یقیناً او از راستگویان است. (۵۱)

### تشریح لغات و اصطلاحات :

**خطبکن**: رویداد، کار شما، منظور و هدف شما. **حاش الله**: خدا منزه است. [در همین سوره ۳۱]. **حصخص**: آشکار گشت، نمایان شد.

**قالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَأَوْدُثُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ**: پادشاه به زنانی که دستهای شان را با کاردها بریده بودند و در این میان زلیخا زن عزیز نیز حضور، دعوت به عمل آورد: «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند «خطب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می‌کند.

در این میان پادشاه مصر در خطاب به این زنان گفت: به من بگویید در چه حال و وضعی قرار داشتید، چرا از یوسف در روز میهمانی قصر کام خواستید؟ آیا او به خواست شما تن در داد، آیا از وی رغبتی در خویشتن یافتید؟ و گفت: چه هدف و قصد مهمی از این دعوت داشتید؟ (سید قطب رحمة الله می‌گوید: فرستاده نزد شاه برگشت و او را از ماجرا باخبر کرد، شاه هم زنان را احضار و از آن‌ها بازجویی نمود.

شاه تحقیق کرد و از راز آن‌ها مطلع شد و انگشت اتهام را به سوی آنان دراز کرد، آن‌هایی که در پی کاری بس مهم بودند: «ما خَطْبُكُنَّ إِذْ رَأَوْدُثُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ». بدین وسیله از شمهای از مجالس تشریفات خانه‌ی عزیز و آن‌چه زنان به یوسف گفته‌اند و فریبکاری‌هایی که به منظور جلب توجه یوسف صورت گرفت و به حد درخواست نزدیکی رسیده است، سردر می‌آوریم. از این بیان می‌توان تصور کرد که در آن محاق و در میان مجالس زنان چه مسائلی می‌گذشت. آن ایام بر این مبنای جاھلیت در هر عهد و

زمان جاھلیت است. هر جا رفاه و آسایش باشد، قصر و کاخی در میان باشد، عیش و عشرت و بی‌عفتی و فسق و فجور سایه‌ی شوم خود را می‌گستراند. (تفسیر فی ظلال القرآن ۱۲/۲۴۸).

**«قُلْ حَاشَ اللَّهُ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»:** زنان گفتند: پناه بر الله! قسم به پروردگار که ما از وی کمترین شائبه و عیبی ندیده و ندانسته‌ایم و او کاملاً بی‌گناه است. این بیانگر پاکی یوسف و تعجب از عفت او را نشان می‌دهد.

ملاحظه می‌نماییم که پادشاه امر کرد که اشخاص متهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. **«مَا خَطْبُكُنَّ»** حتی زلیخا نیز باید حضور داشته باشد. واقعاً به دنبال هر سختی و دنبال هر تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر **«أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا»**، **«مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»**: امده است. در این جلسه زنان دعوت شده مصری نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. («منْ سُوءٍ» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست. به یاد داشته باشید که حق برای همیشه، مخفی نمی‌ماند). **«الآنَ حَصَّصَ الْحَقُّ»**: روزی آمدنی است که وجدان‌ها، بیدار شده و اعتراف می‌کنند. **«أَنَا رَاوَدْتُهُ»**، چنان‌که فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف و ادار می‌کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد).

سبحان الله؛ عزیز مصر خواست مراوده‌ی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی پروردگار با عظمت آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف به اثبات برسد.

**«قَاتِ إِمْرَأَةُ الْغَرِيزِ الْآنَ حَصَّصَ الْحَقُّ»:** در این هنگام بود که همسر عزیز مصر حق را به صراحة مطرح کرد و گفت: اکنون حق بعد از پنهان ماندن آشکار و راستی و درستی بعد از پیچیده‌گی و ابهام آفتابی و آشکارا شد؛ **«أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لِمَنِ الصَّادِقِينَ (۵۱)»**: قسم به الله که من تلاش کردم تا وی را به فتنه اندازم. این من بودم که به اغوا و انگیزش وی پرداخته و شیفته و شیدایش شده بودم. من بودم که از وی کام خواستم. اما به الله قسم یاد می‌کنم که او نپذیرفت و مخالفت کرد. به الله قسم که یوسف در هرچه گفته راستگوست و بیگمان او مظلوم است.

این اعتراف در ملا عام به برائت یوسف علیه السلام صریح است. آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتهام می‌شود.

**ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲)**

(یوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت) این (در خواست من) به آن خاطر است که او (عزیز مصر) بداند من در نهان به او خیانت نکرده ام و الله هرگز مکر و خدعاً خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند. (۵۲)

قبل از همه باید گفت: در مورد این‌که این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام خانم عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از مفسران آن را سخنان همسر عزیز می‌شمار و لی برخی دیگری از مفسران آن را ادامه سخن یوسف می‌دانند، ولی با توجه به محتوای آیه، نمی‌تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از این‌که یک نفر بی‌گناه، سالها در زندان بماند. یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده‌ی حیثیت مطرح می‌کند.

**«ذِلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ اظْهِرْ»:** طوری که یادآور شدیم : این است که این گفته از سخنان یوسف است. وقتی خبر به او رسید که زنان به برائتش شهادت داده‌اند آن را به زبان آورد؛

باید گفت: که انسان‌های کریم در صدد انتقام نیستند، به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت می‌باشند.

«این» درخواست اعادة حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده‌ام و بداند که خداوند نیرنگ خائن را به جایی نمی‌رساند».

یعنی اگر من درخواست فرستاده‌ی پادشاه را رد کردم بدان دلیل بود که عزیز بداند در پنهان به او خیانت نکرده‌ام، بلکه من عفیف و پاک‌ام بودم. باید گفت: واضح است که: نشان ایمان واقعی هم ، عدم خیانت در پنهانی و خفاست.

**«وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَبِيدَ الْخَائِنِينَ (٥٢)»:** یوسف تلاش می‌کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده‌ی پروردگار و سنت الهی، نقش تعیین کننده‌ای در حوادث و رخدادها دارد. «إِنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ»: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی‌که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده‌ام. از سنن الهی، عدم موفقیت خائن و شکست و رسایی آنان است.

## پایان جزء دوازدهم:

**مبحث نفس اماره:**

**وَمَا أَبْرَئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي عَفُورٌ  
رَّحِيمٌ (٥٣)**

من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس (amarah، انسان) پیوسته طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزende و مهربان است. (۵۳)

**تفسیر آیه:**

**«وَ مَا أَبْرَئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ»:** نفس خود را پاک و منزه جلوه نمی‌دهم؛ زیرا نفس انسان به هوس و شهوات تمایل دارد. یوسف این سخنان را به طریق تواضع و فروتنی گفته است: یوسف می‌خواست در مقابل الله فروتنی و شکسته‌نفسی را نشان دهد، تا نفس خود را پاک معرفی نکند و آن را به خودخواهی و مباهات و ادار ننماید. (تفسیر کشاف ۲/۴۸۰).

تفسیر «انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این نیز از سخن یوسف است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است.

پس اگر (چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید) این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سوال کرد، حقیقت را گفتم؛ ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم، زیرا وقتی یوسف از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او

را به زندان افگندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبیعی دارد و بازداشت و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعت‌ش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهای تان است».

### نفس و حالاتی آن در قرآن:

خواننده محترم!

خطر هوای نفس جذی است، آن را ساده ننگرید در قرآن عظیم الشأن برای نفس، حالات ذیل بیان گردیده است:

- نفس امّاره که انسان را به سوی اعمال شنیع و شریر سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار و تحت کنترول آورده نشود ، انسان یکباره سقوط می‌کند.
- نفس لواحه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند. طوری که و در سوره قیامت از آن یادآوری به عمل آمده است.
- نفس مطمئنه، حالتی است که تنها انبیاء و اولیاء و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دلبسته‌ی الله تعالیٰ لا یزال اند.

خواننده محترم !

آیات ( ۵۴ الى ۵۷ ) ۹ - یوسف، زمام امور مصر را در دست می‌گیرد. قابل تذکر است که با دست گرفتن زمام امور مصر ؛ دوران رنج زندان و رنج اتهام به سر می‌رسد و فصل دیگری از زندگانی یوسف علیه السلام شروع می‌شود که آن زندگانی خوش و خرم و در عین حال برایش آزمایشگاه بزرگی است.

**وَقَالَ الْمَلِكُ ائْثُونِيٌّ بِهِ أَسْتَخْلَصْنَهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ( ۵۴ )**

و پادشاه (بار دوم) گفت: یوسف را نزد من بیاورید تا وی را از مخصوص (مشوره خود و از افراد مقرب) خود گردانم. پس چون با او به سخن پرداخت، (پادشاه) گفت: البته تو امروز نزد ما ارجمند و امانتدار (و قابل اعتماد) صاحب مقام والا (و) و مورد اعتماد هستی. (۵۴)

**«وَقَالَ الْمَلِكُ ائْثُونِيٌّ بِهِ أَسْتَخْلَصْنَهُ لِنَفْسِي»:** پروردگار با عظمت زمانی که: اراده کند ؛ اسیر دیروز را امیر امروز هم قرار می‌دهد. بعد از این‌که برائت یوسف علیه السلام و تقوی و شرافت اخلاق اش برای پادشاه مصر عیان شد، چنین گفت: یوسف را نزد من آورید تا او را خاصه خود، از دوستان خود و از نزدیکترین اشخاص به خویش مقرر نمایم ؛ تا او از من بعزم شود و من از مشوره‌های عالی اش مستفید شوم .

چون یوسف حاضر شد و پادشاه با وی سخن گفته با رجاحت عقل، حسن ادب، عظمت امانتداری، عفت، آبرومندی و وارستگی اش آشنا گشت.

**«أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي» «أَسْتَخْلِصُهُ»:** او را از مقرّبان و خاصّان خویش قرار دهم. باید گفت که: برای تصدی اعطای پست‌های مهم و کلیدی در یک کشور علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیّت و مقبولیّت نیز نقش بسزایی داشت. یوسف علیه السلام در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگ‌گواری، محبوبیّت خاصّی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد.

**«فَلَمَّا كَلَمَهُ قَالَ إِنَّكَ أَلْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ (54)»:** بعد از این‌که او را آورند و با یوسف سخن گفت و پادشاه فضل و عقل و حسن بیان او را دید، گفت: تو امروز در نزد ما قرب و منزلتی رفیع داری و در تمامی امور مورد اعتماد و امین است. واقعاً انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. طوری‌که ملاحظه شد که: پادشاه با کلمه «لَدِينَا» اعلام می‌دارد که: یوسف در حکومت ما مقام و منصب بس عظیمی دارد، نه تنها در دل من، بلکه همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.

قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اماً امین نباشد، حیف و میل بیت‌المال می‌کند.

ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشاند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است.

**«مَكِينٌ»:** صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و

**«أَمِينٌ»:** امانتداری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آن‌چه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

مؤلف تفسیر فرقان شیخ محمد بهاء الدین حسینی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: وقتی شاه مصر مطابق روایات تاریخی بهنام «ولید بن ریان» بود. بعد از این‌که سخنان حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت والای او را خوب شناخت، انگشت‌تر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدراعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و او را پیروی کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستمدیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد.

سبحان الله زنان مصر جمال یوسف را دیدند، دل از کف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش قرار داد. اگر سایر کمالات یوسف بر آنان آشکار می‌شد به الله معلوم که چه می‌کردند؟

**قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِظَ عَلِيمٌ (٥٥)**

(یوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه‌های این سرزمین (مصر) قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم. (۵۵)

**«قالَ اجْعُلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ»** یوسف به پادشاه مصر گفت: مرا به سرپرستی خزانه‌های این سرزمین بگمار؛ یعنی مرا متولی امر نگهداری خزانه‌های سرزمین مصر و ذخایر خواروبار آن بگردان. زیرا من بر ودیعتی که من سپرده شود، امانتدار هستم، به حساب و کتاب دانا و در ذخیره‌سازی و مصرف، صاحب بصیرت و بینش می‌باشم.

تفسیر «نووار القرآن» نویسنده: یوسف این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر بمسوی ایمان به الله متعال و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می‌داد.

**«إِنِّي حَفِظٌ عَلِيمٌ (55)»:** در مورد آن‌چه در اختیارم قرار می‌دهی امین هستم و به راههای دخل و تصرف آگاهم. «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب‌دانی و مانند آن از راهکارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانه‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی‌کنم و به وجوده جمع و تفریق و درآمد و برآمد آن‌ها به خوبی دانایم.

یوسف به منظور اجرای عدالت و برقراری حق و احسان، سرپرستی و ریاست را خواستار شد و این درخواست به منظور ارضای خواهش‌های نفس نبود، بلکه می‌خواست کارایی و شایستگی خود را در وزارت خزانه کشور به نمایش بگذارد.

آیه کریمه بر جواز درخواست مقام و منصب برای کسانی دلالت دارد که در آن‌ها شایستگی وجود دارد، از هوی و هوس عاری‌اند و در عین حال امانتدار، دانا، مدبر و برپا دارنده حق مسؤولیت می‌باشند. (تفسیر المیسر).

خواننده محترم !

سؤال: چرا یوسف پیشنهاد اعطای مسؤولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست خزانه داری به اصطلاح وزارت اقتصاد را کرد؟

جواب: او از خواب پادشاه مصر، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار اقتصادی، لایق می‌دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسؤولیتی اعلام داشت.

سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «فَلَا تُرْكُوا أَنْفُسَكُمْ»: (نجم، 32) خود را نستایید؟

جواب: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسؤولیت بود، که می‌توانست جلو آثارسوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ...» (هود، 113).

جواب: یوسف، برای حمایت از ظالم این مسؤولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی یک کلمه تملق هم نگفت.

شخصیت‌های سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و دست به فرار می‌زنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از این‌که اگر نمی‌توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری

کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود. (بهنفل از تفسیر فی ظلال القرآن) همچنان در تفسیر نمونه آمده است که: مراجعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است.

شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملتی از قحطی مهمتر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحقی ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی را آن هم برای نجات مردم بر عهده گرفت.

**وَكَذَلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأً مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحسِنِينَ (٥٦)**

و این گونه به یوسف در آن سرزمین تمکن (و قدرت) دادیم ، از آن (سرزمین) هر جا که می خواست منزل می گرفت ، ما رحمت خود را به هر کس که بخواهیم می رسانیم ، و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.(۵۶)

**«وَكَذَلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»:** این چنین الله متعال برای یوسف با بیرون آوردن یوسف از زندان، اعلام برآتش از تهمت، پی در پی فرستادن نعمت هایی چون دانش، علم تعبیر و امانتداری، عزت و احترام و قدرت بر وی منت گذاشت . سنت خداوند، عزت بخشیدن به انسان های پاکدامن و باتقوا است. گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ» ولی در واقع پروردگار با عظمت به یوسف مکنت داد.

**«يَتَبَوَّأً مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»:** همچنان برایش در سرزمین مصر اقتدار بخشید، هر جا که بخواهد اقامت می گزیند و در امور مملکت به میل خود دخل و تصرف می کند. یعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف می کند، «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشاءُ» «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را می رسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می کنیم. واقعاً قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است و گرنے زیانبخش خواهد بود.

**«وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحسِنِينَ (٥٦)»:** بیگمان خدای سیحان عمل مخلسان راستگوی درستکار را بی اثر نمی سازد، بلکه به ایشان بزرگترین پاداش ها را همراه با سرانجام نیک، زندگی پاکیزه و گوارا و استواری در هر کار ارزانی می دارد. با آنکه همه چیز در گرو مشیت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون دلیل به کسی قدرت نمی دهد.

تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: آیه کریمه دلالت می کند بر این که به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در بر پاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد بهنفسی برخوردار باشد و به شرط این که کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد.

چنان که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهدهدار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول الله ﷺ خطاب به عبدالرحمن بن سمره (رض) فرمودند: «لا تسأل الإمامة: درخواست

امارت نکن...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق و لایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند.

نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: «**فَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ**». «خود را تزکیه نکنید» «نجم/32» نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته و لی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر ﷺ انطباق نداشت. خواننده محترم!

در این دو آیه مبارکه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متّقی» ستایش شده است. در سراسر این سوره، اراده الله متعال را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با اندختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «**أَكْرِمِي مَثْوَاهُ**» او را گرامی بدارید. همسر عزیز (زلیخا) قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «**لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونُنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ**»؛ اما در مقابل پروردگار با عظمت اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد.

تفسران می‌نویسند: بعد از این‌که شاه مصر - که به نام ولید بن ریان نام داشت، کلام حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت والای او را خوب شناخت، انگشت خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدراعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و از اوامر او اطاعت کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستمدیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد. (بهنفل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی) یوسف بنا به رؤیایی که در پیش دیده بود، یقین داشت که در آن مدت خشکسالی می‌تواند در سرزمین مصر توازن اقتصادی برقرار کند و مصر و اطراف را از گرسنگی و نابودی نجات دهد.

یوسف علیه السلام زمانی‌که اختیاردار امور مالی و اقتصادی کشور مصر شد، برای سر و سامان دادن وضع اسفبار قحطی زده‌ی مملکت، جانانه به پا خاست و بر امور مالی چیره گشت و ذخایر را از انواع حبوبات پر کرد تا در وقت خشکسالی به داد مردم برسد. بلی! این عطایای آفریدگار است که به بنده‌ی نیکوکارش بخشیده است، تا او نیز به دیگران بدهد.

### **وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ** {٥٧}

ویقیناً ثواب آخرت برای آنانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردن (نسبت به پادشاهی دنیا) بهتر است. {٥٧}

یعنی اجر و پاداش و ثواب آخرت برای مؤمنان پرهیزگار از پاداش دنیوی بهتر است. و در این هیچ جای شکی نیست که پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. زیرا پاداش آخرت بهتر و ماندگارتر است. این پاداش برای کسانی محقق است که ایمان به الله متعال را در وجود خود پایدار ساخته و با انجام اوامر و پرهیز از نواهی به تقویش پایبند شده‌اند.

ایمان، همراه با تقوا چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است بدین سان الله متعال خبر می‌دهد که آن‌چه برای پیامبر شیوخ علیه السلام و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگتر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمت‌های دنیاست.  
خواننده محترم!

در ایات (۵۸ الی ۶۲) ۱۰- برادران یوسف برای خریدن گندم نزد یوسف می‌آیند .  
یوسف از آنان می‌خواهد برادرشان ، بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند.

### وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ {۵۸}

و برادران یوسف [با روی آوردن خشکسالی به کنعان، جهت تهیه آذوقه و تهیه گندم به مصر] آمدند، و بر یوسف وارد شدند. پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند.(۵۸)

### وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ {۵۸}

تفسران می‌نویسند: طبق پیش‌بینی و پیشگویی یوسف علیه السلام ، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی نه تنها در مصر بلکه به فلسطین و کنعان هم رسید.

یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر روانه شوند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غله، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حق هم همین بود، زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله افتاده بود. یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «یا بُشْریٰ هَذَا غُلامٌ» چند سالی در خانه عزیز، خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر بردو از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره کثرت و وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

در زمان قحطی، جیره‌بندی لازم است و هر کس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «إخوة» با این‌که می‌توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

طوری که یاد آور شدیم برادران یوسف بعد از آن‌که دچار فقر و تنگدستی شدند و خشکسالی و قحطی دامنگیرشان شد از سرزمین کنعان فلسطین به مصر نزد یوسف آمدند؛ آمدند تا از خزانه مصر در خواست کمک آذوقه کنند اما یوسف برادران خود را شناخت؛ اما آن‌ها به سبب هیبت موقعیت و فاصله‌ی زمانی زیاد و تغییر قیافه، او را نشناختند.

البته این شناخت، دلیل کمال ذکاوت و هوشمندی یوسف را نشان می‌دهد ؛ زیرا با آن‌که حال، چهره و وضع ایشان نیز تغییر کرده بود، اما او با ذکاوت و هوشمندی برتری که داشت ایشان را شناخت.

ابن عباس (رض) گفته است: فاصله‌ی بین انداختنش به چاه و وارد شدن برادران به سرزمین مصر بیست و دو سال بود، از این جهت او را نشناختند. (حاشیه‌ی صاوی ۲۴۹/۲)

و علت آمدن شان این بود که آن‌ها در دیار خود دچار گرسنگی ناشی از قحطی شدند که همه‌ی ولایات را فرا گرفته بود و برای خرید خوار و بار ذخیره شده توسط یوسف به

مصر و نزد یوسف آمدند.

بعد از این‌که برادران نزد یوسف آمدن و طوری‌که در فوق یادآور شدیم؛ یوسف آنان را شناخت ولی خود را نااشنا انداخت. در خطاب به آن‌ها گفت: چرا به مملکت ما آمده‌اید؟ گفتند: برای تهیه‌ی خوارکی آمده‌ایم. یوسف گفت: شاید جاسوس باشید؟ گفتند: پناه بر خدا! گفت: از کجا آمده‌اید و اهل کجا هستید؟ گفتند: از سرزمین کنعان می‌آییم و پدر ما یعقوب، پیامبر‌الله است گفت: آیا به‌جز شما اولادی دیگردارد؟ گفتند: بله، ما دوازده برادر بودیم، برادر کوچکترما در صحراء از بین رفت‌که پدر او را از همه‌ی ما بیشتر دوست داشت و برادر خردش که از مادر باهم شریک اند، باقی است که پدر او را نزد خود نگه داشته است. و ما ده نفر آمده‌ایم. یوسف دستور داد از آن‌ها پذیرایی و احترام به عمل آورند. (تفسیر جلالین ۲۴۹/۲).

**وَلَمَّا جَهَزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ (۵۹)**

و چون یوسف خوار و بارشان را مجهز کرد، گفت: (بار دیگر) «آن برادری که از پدرتان دارید، (نوبت آینده) نزد من بیاورید، آیا نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم، و من بهترین میزبان هستم؟» (۵۹)

**«وَلَمَّا جَهَزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ»:** بعد از این‌که یوسف از ایشان به خوبی میزبانی و پذیرایی نمود و نیز ایشان را به خوار و بارشان به طور کامل مجهز کرد و ما يحتاج سفر آن‌ها را به آنان داد، و بسان انسان‌های بزرگوار و با فضیلت افزون بر آن‌چه انتظارش را داشتند به ایشان بخشدید، **«قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ»:** به ایشان گفت: واز آنان در خواست کرد که: در سفر بعدی برادر پدری خود را (که برادر پدری و مادری وی بود). نیز با خود بیاورند. البته آن‌ها خود در جریان گفتگو به وی خبر داده بودند که برادر پدری نیز دارند که او را در سرزمین خویش جا گذاشته‌اند.

تفسران می‌نویسند: یوسف به برادران خود گفت: **«إِنْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ»** یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام طوری معلوم می‌شود که یوسف در چهره‌ی ناشناس، باب گفتگو و صحبت را با برادران خویش آغاز کرد و در ضمن یوسف علیه السلام گفت: **«بِأَخٍ لَكُمْ»** و نگفت: برادر من، تا مفهوم راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

طوری‌که مفسران تذکر می‌دهند: آنان به یوسف گفتند: که ما فرزندان یعقوب نواسه‌ءه ابراهیم می‌باشیم. پدر ما شخص ریش سفید است که به خاطر غم و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهایست گریان و گوش‌هیگیر است و یکی از برادران‌مان را نیز به خدمت او پیش او گذاشتیم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر مارا نیز به ما بدهد که با خوشحالی برگردیم. یوسف هدایت داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

یوسف برای جذب برادران گفت: **«أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ»** من بهترین میزبان هستم، و آن برادران جذب شدند، ولی پروردگار با عظمت با جملات زیبا چنین تعبیرات را در قرآن عظیم الشأن برای جذب انسان‌ها بیان فرموده است:

- **«خَيْرُ الرَّازِقِينَ»** (جمعه، ۱۱). او بهترین روزی رسان است.
- **«خَيْرُ الْغَافِرِينَ»** (اعراف، ۱۵۵) او بهترین بخشنده است.

- «خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (اعراف، ۸۹). او بهترین گشايشگر است.
- «خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (انفال، ۳۰). او بهترین تدبیر کننده است.
- «خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء، ۸۹). او بهترین وارث است.
- «خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (یونس، ۱۰۹) او بهترین داور است.
- «اً لَا تَرُونَ أَتَى أَوْفِي الْكَيْلَ»: مگر نمی‌بینید که من پیمانه را بدون کم و کاست تمام می‌کنم.

**«وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ (۵۹)»:** من بهترین مهمان‌نوازم و از مهمانان به نحو احسن پذیرایی می‌کنم. ازان‌ها نیز به خوبی پذیرایی کرده بود واقعاً یوسف علیه السلام ازان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

### فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلٌ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرِيبُونِ (۶۰)

پس اگر او را نزد من نیاوردید، پس برای شما هرگز پیمانه غله نزد من نیست و هرگز به من نزدیک نشود. (۶۰)

یوسف بدی‌ها را به خوبی جواب داد، سهم برادران را به طور کامل اجرا و پرداخت نمود، و درباره‌ی ظلمی که به وی کرده بوند، بحثی به عمل نیاورد. و بدین ترتیب قدرت مقام و منزلت خویش را وسیله‌ی انتقام قرارنداد.

چه زیبا است درس واعجز قرآن. در آیهء مبارکه بیان می‌دارد که: در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت؛ **«أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ»** بعد تهدید و اولتیماتوم. **«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي»** (پس اگر او را نزد من نیاوردید) یوسف به برادرانش گفت: اگر برادر خویش را در سفر بعدی با خود نیاورید، بعد از این پیش من خوار و بار نخواهید داشت، و باری دیگر به کشور من نزدیک هم نشود. پس نه به قصرم نزدیک شوید و نه به خانه‌ام در آیید. و بدین ترتیب آنان را تهدید کرد.

يعنى: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی‌فروشم «و هرگز به من نزدیک نشود» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنان‌که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانه را به شما تمام دادم.

در تهدید لازم نیست که مسؤول تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. **«فَلَا كَيْلٌ لَكُمْ»** (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند).

در تفسیر البحر آمده است: ظاهر این است که تمام کارهای یوسف بر مبنای وحی و از جانب الله متعال بود، و گرنه نیک مردی چنان مقتضی بود که نزد پدر بشتابد و او را بخواند، اما الله می‌خواست پاداش و محنت یعقوب را تکمیل کند. و تعبیر و تفسیر خواب تحقق یابد. (البحر المحيط ۳۲۲/۵).

### قَالُوا سَنُّرَا وَدْ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱)

گفتند: ما درباره او با پدرش با اصرار گفتگو نموده تلاش می‌کنیم که به هر وسیله ممکن او را نزد تو بیاوریم و این کار را خواهیم کرد. (۶۱)

يعنى: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده، او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم.

«مراودة»: به مراجعه پی‌درپی، همراه با التماس یا خدعاً و فریب گفته می‌شود. برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین

اطلاع داشتند «سُنْرَاوُدُ» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است. حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی هم نبود.

تفسیر انوار القرآن در مورد وعده برادران به یوسف می‌نویسد : که برادر خویش بنیامین را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و چال و فریب که می‌شود او را نزد تو خواهیم آورد «وَ مَا الْبَتْهُ أَيْنَ كَارَ رَا خَوَاهِيمَ كَرَد» و در آن هیچ کوتاهی خواهیم ورزید.

در ضمن قابل دقت است که از کلام برادران یوسف بوی حسد و عداوت با تمام وضاحت به استشمام میرسد، زیرا بهجای این‌که «ابانا» بگویند ، گفتند: «أَبَاهُ» و در اول سوره نیز گفتگوی برادران این بود که؛ «لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

**وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتْهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَبَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٦٢)**

و [یوسف] به جوانان (خدمتگزار خود) گفت: سرمایه (پول) شان را (که در برابر در یافت آذوقه پرداخته اند) در بارهای شان بگذارید، تا چون به نزد خانواده شان بازگردند آن را بازیابند و شاید دوباره برگردند. (۶۲)

**«وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتْهُمْ فِي رِحَالِهِمْ»:** نباید فراموش کرد که: صله رحمی، یعنی کمک نمودن، به معنی معامله کردن نیست. در ضمن پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار هم نیست. یوسف به کارگران و مؤظفان خویش هدایت فرمود: پولی را که از بابت خرید خوار و بار پرداخته‌اند در درون کالای شان بگذارند، بعد از آن که ببینند بها همراه با کالا به ایشان بر گردانیده شده است خوش و خوشحال خواهند شد نه. بدی‌ها را باید با خوبی جبران کنیم . سبحان الله یوسف که دیروز خودش برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار در اختیار دارد.

اما در هنگام ملاقات با برادران خویش، نه در فکر انتقام برآمد، و نه گلایه‌ای از آنان به عمل آورد، و نه کینه‌ای در مورد داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آن‌ها توجه و چنین اهتمام داد که گویا من شما را نوشت می‌دارم.

**«لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ»:** تا وقتی که نزد خانواده خود برگشتند و بارها خویش را باز نمایند ، آن را ببینند و بشناسند.

**«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (62)»:** شاید وقتی آن را دیدند، به کرم و بزرگواری یوسف پی‌برده و به طمع افزایش این کرم دوباره نزد وی برگردند؛ چون یوسف می‌دانست آیین آن‌ها آنان را وادار می‌کند که بها را مسترد دارند؛ زیرا آنان از خوردن حرام پاکند. پس این امر بیشتر آن‌ها را به عودت تشویق می‌کند. ویا هم شاید هم حکمت برگرداندن بهای کالا به آنان، نگرانی یوسف از این امر بود که آن‌ها بهایی پیدا نکنند تا مجددا برای خرید آذوقه به مصر برگردند.

یا هم کرم و بزرگواری یوسف به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد.

در مورد این‌که چرا یوسف علیه السلام خود را به برادرانش معرفی نداشت، تا خبر

صحتمندی اش را به پدرشان می‌رساند و در نتیجه پدر شان از غم و اندوه نجات می‌یافتد؟ همینقدر باید گفت که فرمان پروردگار چنین بود که یعقوب دوران آزمایش را سپری کند و هنوز زمان آزمایش پایان نیافته بود. (بهنفل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدین حسینی).

خواننده محترم!

در آیات (۶۳ الی ۶۶) ۱۱- گفتگوی برادران یوسف با پدرشان که بنیامین را همراه آنان به سرزمین مصر بفرستد، بحث به عمل می‌آید.

**فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنْعَ مِنَ الْكَيْلِ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ {۶۳}**

پس چون به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر! پیمانه از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما روانه کن تا سهمی (از غله) بگیریم، یقیناً ما او را حفظ خواهیم کرد. (۶۳)

وقتی برادران یوسف پیش پدر برگشتند، قبل از این که بارها را باز کنند، گفتند: پدرجان! ما را تهدید کرده‌اند که اگر بنیامین را این مرتبه با خود نبریم، دیگر خوار و بار و مواد خوراکی به ما نخواهند داد؛ چون پادشاه گمان برده بود که ما جاسوسیم، و ما داستان خود را به او گفتیم، او از ما خواست برادر خود را با خود ببریم تا صدق سخنان ما محقق شود.

پدرشان به ایشان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم در حالی که شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم به من خیانت کردید؟ پس هرگز به وعده شما اعتماد نکرده و سخن شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگهبانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداری الله متعال متکی می‌شوم که بهترین نگهبانان است.

**«فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ»:** از پدردر خواست کردند که برادر دیگرشنان بنیامین را نیز به منظور دیدار با عزیز مصر همراه شان به آنجا بفرستد تا این بار نیز آذوقه کافی بیاورند. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط کامل داشت و در ضمن پدر، بهطور طبیعی دارای حق امر و نهی به فرزند خود می‌باشد.

**«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ {۶۳}»:** مجرم چون در درون خویش تشویش و نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی‌درپی دارد.

**«إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»:** «إِنَّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است. و افزودند: با تو عهد می‌بندیم که برادر خویش را نگهبان بوده و از وی به خوبی مراقبت کنیم. و اجازه نمی‌دهیم مشکلی برایش پیش بیاید.

**قالَ هَلْ أَمْنَكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنَتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ {۶۴}**

(یعقوب) گفت: «آیا شما را بر او امین دانم، همانگونه که پیش از این نسبت به برادرش (یوسف) امین داشتم، پس خداوند بهترین نگهبان است، و او مهربانترین مهربانان است». (۶۴)

**«قَالَ هَلْ آمُنْتُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنَثْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ»:** اعتماد سریع به کسی که که سابقه تخلف دارد، جایز نیست، بناءً حضرت یعقوب عليه السلام به آنان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم در حالی که شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم و شما تضمین نمودید که از یوسف محافظت به عمل آورید آن کار را کردید و به عهد و پیمان خیانت کردید؟

می ترسم همانطور که برای برادرش دسیسه چیزید، برای این هم نیرنگی به کار برید؟ پس هرگز به وعده شما اعتماد نکرده و قول شما را تصدیق نمی نمایم؛ هرگز به نگهبانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداری از الله متعال متکی می شوم که بهترین نگهبانان است. **«فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»**، برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، **«إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»**، ولی حضرت یعقوب تذکر داد که: حفظ و صیانت الله متعال از حفظ و صیانت شما بهتر است. چنان که او به رحمتش یوسف را حفظ کرده و وی را به من بر می گرداند.

**«وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (64).»:** ذات پروردگار ارحم الراحمین است که به عاصی (چنان چه توبه کار شود). پاداش می دهد و چون از راه عصیان باز گردد، بدی هایش را به حسنات تبدیل می کند. حق تعالی به خاطر پیری و ناتوانی ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که الله متعال او را به من برگرداند، پس بر او توکل کردم و او بهترین مهر بانان است. لذا امیدوارم منت حفظ او را بر من بنهد. و دو مصیبت را با هم بر من رواندارد.

بناءً یعقوب عليه السلام که طعم تلخ و ناگوار مفقودشدن یوسف را سالها چشیده بود، پس از پافشاری و درخواستهای پی در پی پسران، از آنان پیمان محکم گرفت که بنیامین را برایش باز آورند و خدا را بر این قول و قرار شاهد و وکیل گرفت و سرانجام با توکل به الله متعال موافقت کرد و از طرفی نیز به گندم و حبوبات نیاز مبرم داشتند.

پس با توجه به رحمت بی نظری الهی و با توکل به پروردگار با عظمت، باید به استقبال حوادث زندگی برویم. **«فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»** یعقوب می فرماید: امیدوارم خداوند به من رحم کند و بنیامین را از گزند مصون بدارد و مصیبت من، تازه و دو چندان نگردد و بر مصیبت اولی ام نیفزايد.

خواننده محترم !

بادر نظرداشت این که فرزندان یعقوب سابقه نیکی نداشتند، چرا با آنهم پدر شان بار دیگر فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟

تفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی در تفسیر کبیر احتمالات متعددی را مطرح نموده می نویسد: هر کدام از آن ها می تواند توجیهی بر این موافقت باشد؟  
اوّلاً: برادران از اقدام اولیه شان به نتیجه های که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند.

ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود.

ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط خاص و فوق العاده ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می کرد.

رابعاً: دهها سال از حادثه اوّل گذشته و فراموش شده تلقی می شد.

خامساً: الله متعال در حفظ فرزندش به او تسلی خاطر داده بود.

در آیه 12 سوره یوسف خواندیم که: حضرت یعقوب عليه السلام در مورد یوسف، به

حافظ بودن برادر انش اعتماد کرد، که به فراق یوسف بنیایی چشم خویش را از دست داد، ولی در مورد بنیامین به الله متعال تکیه کرد و گفت: «**فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا**»، هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدایی پایان یافت.

**وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتِهِمْ رُدَّتِ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ  
بِضَاعَتِنَا رُدَّتِ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ  
يَسِيرٌ (٦٥)**

و هنگامی که کالای شان را گشودند، دیدند که سرمایه (پول) شان به آنان بازگردانده شده است. گفتد: ای پدر! ما دیگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است و (باز می رویم تا) برای خانواده خود آذوقه بیاوریم و برادر خود را محافظت می کنیم و یک بار شتر زیاده خواهیم آورد، و این مقدار برای ما کم و ناجیز است. (۶۵) زمانی که بارهای آذوقه خود را بازکردند، بهای خوراکی را در میان کالا یافتد. یعنی سرمایه کالای خریداری شده که آن را پرداخته بودند به آنان باز گردانیده شده است!! **«قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي»**: گفتد: پدر جان! از این بیشتر دیگر چه می خواهیم؟ چه چیزی بالاتر از فضل و کرم پادشاه می جوییم؟

به قولی: **«مَا نَبْغِي»** به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوار ستایش و قدردانی است.

**«هَذِهِ بِضَاعَتِنَا رُدَّتِ إِلَيْنَا»**: اینک این کالا و این هم سرمایه همراه آن را عزیز مصر به ما برگردانیده است، ولی نمی دانیم به چه علت به ما مسترد شده است. آیا بالاتر از این احساس چیزی پیدا می شود؟ پیمانه را کاملا به ما داده و بهای آن را هم مسترد کرده است!

پس ای پدر جان! به وعده ما اعتماد کن و فرزندت را با ما بفرست تا قوت خانواده مان را فراهم نماییم، بدین وسیله می خواستند پدرشان از اصرار و پافشاری دست بردارد و نظرش را تغییر بدهد. **«وَنَمِيرُ أَهْلَنَا»**: مواد خوراکی برای خانواده می آوریم.

**«وَنَحْفَظُ أَخَانَا»**: برادر خود بنیامین را نگهبان باشیم و او را از هر آسیب و گزندی حفظ می کنیم. و به علاوه با بردن برادر، عزیز مصر یک بار شتر بیشتر برای ما می افزاید؛ **«وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ»**: زیرا عزیز مصر (یوسف) در خشکسالی به هر فرد فقط یک بار شتر می دهد نه بیش از آن.

از فحوای جمله **«نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ»**، چنین استنباط می شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

همچنان در روایت آمده است که: به هر کس بیش از یک بار داده نمی شد. از این رو بار ده شتر به آنها داد. یازده هم را نداد مگر اینکه دیگر برادرشان حاضر شود.

**«ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (٦٥)»**: پادشاه به آسانی آن را می دهد؛ چون انسانی سخاوتمند است. البته این بار اضافی نزد عزیز مصر ناجیز است و از آن دریغ خواهد کرد.

تفسران می نویسند: هنر یوسف، نه فقط انسان بودن بلکه انسان سازی است. **«وَجَدُوا  
بِضَاعَتِهِمْ رُدَّتِ إِلَيْهِمْ»**: (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می دهد تا زمینه

را برای مراجعت آن‌ها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: «اَدْفِعْ بِالْتَّيْ هِيَ اَحْسَنُ»: بدی را با خوبی دفع کنید. (فصلت، 34).

**قَالَ لَنْ اَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونَ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتَنَّى بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)**

(یعقوب) گفت: «هرگز او را با شما [به مصر] نمی‌فرستم؛ تا آن‌که عهدی به نام الله به من بدھید که او را حتما نزد من بر می‌گردانید، مگر این‌که گرفتار شوید (و از توان شما خارج گردد)، پس وقتی با پدر عهد بستند، یعقوب گفت: الله بر آن‌چه می‌گوییم وکیل (آگاه و ناظر) است. (۶۶)

یعقوب عليه السلام به آن‌ها گفت: تا تعهد مؤکد نسپارید و به الله قسم نخورید که او را پیش من باز می‌اورید، من بنیامین را با شما به مصر نمی‌فرستم.  
**«إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ»:** مگر این‌که همه شما مغلوب و قدرتی نداشته باشید او را نجات دهید ویا هم در پاوی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود و به اصطلاح در آن وقت شما معذور خواهید بود.

مجاهد گفته است یعنی: مگر این‌که همه بمیرید، که چنین امری عذر به حساب می‌آید.

**«فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتِقَهُمْ»:** هرگاه از انسان ازکسی بدقولی و بدرفتاری دیدید، در نوبت بعد قرارداد محکمتری از وی بگیرید؛ بناءً برادران بنیامین تعهدات مؤکد را به پدر دادند و بعد از این‌که برایش سوگند خورند و پیمان‌های غلیظ به وی سپرندن،

**«قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)»:** گفت: خدا را بر گفته و پیمان خود وکیل می‌گیریم. بر او توکل کرده، کارمان را بدو سپردم و او ما را بس است و نیک کارسازی است. خواننده محترم !

در آیات (67 الی 68) - سفارش یعقوب به فرزندانش که از دروازه‌های مختلف وارد شهر مصر شوند، بحث به عمل می‌آید .

**وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقةٍ وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِّي الْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَعَلَيْهِ فَلَيَتَوَكَّلَ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)**

و (همچنین یعقوب به آن‌ها) گفت: «ای پسران من ! از یک در وارد نشوید ، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید، و نمی‌توانم چیزی را که الله مقرر کرده است از شما دور کنم، (چون) حکم (نفع و ضرر) تنها و خاص به دست الله است، بر او توکل کرده ام و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند. (۶۷)».

یعقوب عليه السلام به فرزندان خویش دستور داد از دروازه‌های مختلف و جدگانه وارد شهر شوند تا مورد حسد و کینه‌ی این و آن قرار نگیرند.

**«وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقةٍ»:** ای پسران من ! همه از یک دروازه به مصر یا به قصر عزیز مصر وارد نشوید، بلکه بر دروازه‌های مختلف و متفرق وارد شوید.

زیرا یازده فرزند با آن شکوه و شوکت از یک خانواده بودند. و پدرشان بدین وسیله راه متوصل شدن به اسباب و مسیبات را به آنان آموخت تا احتیاط لازم را فراگیرند. **«خُذُوا حِذْرَكُمْ»** [نساء ۱۰۲]. این سفارش و رهنمود یعقوب به خاطر آرامش دل و روح خود بود، تا بیار امد؛ هر چند احتیاط را مراعات کردند. و از چهار دروازه‌ی شهر وارد شدند.

تفسران در این مورد می نویسند: حضرت یعقوب از زخم چشم (نظر) ترسیده بود که اگر باهم از یک دروازه وارد شوند چشم بد آنها را نظر کند؛ چون اهل جمال و هیبت بودند. و همان طور که در حدیث آمده است؛ چشم حقیقت دارد، انسان را به قبر و شتر را در دیگر می اندازد.

در ضمن قابل یادآوری است که: عاطفه پدری چنان محکم و خل ناپذیر است که حتی نسبت به فرزندان خطاکارهم، از بین نمی رود.  
**«وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»**: البته این فقط سفارشی از من به شماست، من نمی توانم با تدبیر خودم چیزی از قضا و قدر الله متعال را از شما دفع کنم؛ چون حذر و احتیاط تقدیر را رد نمی کند.

**«إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِيدُهُ»**: هیچ برگرداندهای برای قضای وی نیست، ولی ما وظیفه داریم اسباب را به کار گرفته اما بر مسبب الاسباب توکل (به الله تعالی توکل) کنیم فقط به او تکیه می کنم و بر او اعتماد دارم.  
**«وَ عَلَيْهِ فَلَيَتَوَكَّلَ الْمُتَوَكِّلُونَ(67)»**: اهل ایمان و توکل باید فقط به او تکیه کنند و کار خود را به او واگذارند. هر مؤمن فقط بر او تکیه کرده و هر موحدی تنها به او اعتماد می کند و بس!

در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ همیشه از چشم زخم به الله متعال پناه می برند و می گفتند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ مِنْ كُلِّ عَيْنِ لَامَةٍ» به کلمات تامه الله پناه می برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی ای و از چشم زخم هر چشم بدی».

**وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمْرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَمَنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸)**

و چون به همان گونه که پدرشان به آنها دستور داده بود، داخل شدند، - (این کار) نمی توانست چیزی از (قضای) خداوند را از آنان دفع کند - جز حاجت (و خواهشی) در دل یعقوب که آن برآورده شد ، و بی گمان او علمی داشت که ما به آموخته بودیم ، ولیکن اکثر مردم نمی دانند. (۶۸)

**«وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمْرَهُمْ أَبُوهُمْ»**: همانطوری که یعقوب عليه السلام توصیه فرموده بود آنان از دروازه های متفرق و مختلف وارد مصر یا قصر عزیز مصر شدند، «ما کان يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: چنان نبود که یعقوب با این توصیه چیزی از قضای حتمی الله متعال را از آنان دفع کند، «إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا»: جز این که یعقوب قبل از ترسید که فرزندانش دچار ضرر و زیانی شوند و از بس که به فرزندان شفقت داشت از چشم بد می ترسید.

به قولی: در ضمیر یعقوب عليه السلام این تشویش و بی قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعتمد که در وجودشان هویداست یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزندی برساند، «وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَمَنَاهُ»: بیگمان یعقوب از دانشی نافع، بصیرتی نافذ و فهم و خردی بزرگ، (از آن چه حق تعالی به وی وحی کرده بود) برخوردار بود این عبارت تمجید بزرگی است از یعقوب از جانب الله؛ زیرا به

و سیله‌ی نور نبوت می‌دانست که تقدیر به وسیله‌ی احتیاط و حذر دفع نمی‌شود.

**«وَ لِكُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦٨)»:** معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست طوری که می‌فرماید: ولی بیشتر مردم؛ فرجام امور، رازهای اشیاء و مقاصد احکام را نمی‌دانند، بلکه این یعقوب علیه السلام و امثال وی اند که بر این امور آگاهی دارند.  
خواننده محترم !

در آیات متبرکه ذیل (٦٩) ۱۳ - یوسف خود را به بنیامین به معرفی گرفت و تدابیری اندیشید تا نزد او بماند. بحث به عمل آمده است .

### **وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوْى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَسِنْ بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ {٦٩}**

و چون (برادران) (بار دوم) بر یوسف وارد شدند، برادر [مادری] اش(بنیامین) را کنار خود جای داد، گفت: بی شک من برادر تو (یوسف) هستم، بنابراین بر آن‌چه آنان همواره انجام می‌دادند [و من برای تو افشاکردم] اندوهگین مباش.(٦٩)  
خواننده محترم !

بعد از این‌که فرزندان یعقوب بار دیگر به مصر می‌روند. این بار ماجراهی تازه‌ای رخ می‌دهد و خانواده‌ی یعقوب از آن بی خبرند و بر غم و اندوه یعقوب می‌افزاید و بر گران فرقت آن دو گل (یوسف و بنیامین) دلش را به درد می‌آورد و غم کهنه اش تازه‌تر می‌شود. یوسف نیز فرمان الله را دوست‌تر دارد و این شیوه را در نگهداشتن بنیامین نزد خود به امر حق، برای رسیدن به مقصد و تحقق روایی شگفت انگیز دوران کودکی اش به کار می‌بندد؛ هر چند یعقوب نگران و چشم به راه است.

بلی! وقتی‌که پازده برادر با یوسف دیدار می‌کنند و بنیامین را به او می‌شناسانند و می‌گویند: این برادر کوچک‌تر ماست که نزد تو آورده ایم، یوسف به آنان آفرین می‌گوید و خوشحال می‌گردد، از آنان اکرام می‌گیرد، دو نفر دو نفر آنان را سر سفره‌های جداگانه می‌نشانند. بنیامین تک و تنها می‌ماند، یوسف نیز با او سر سفره می‌نشیند و اندک اندک از احوال پدر می‌پرسد، خود را به او می‌شناساند.

**«وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ»:** ملاحظه می‌داریم برادرانی که دیروز به قدرت خود می‌پالیدند؛ و خود را «أَنْحُنْ عُصْبَةً»: (گروهی نیرومند هستیم) می‌نامیدند، اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع نزد یوسف آنهم در قصر پر شکوه حاضر شدند.

**«أَوْى إِلَيْهِ أَخَاهُ»:** (یوسف بنیامین) برادر شقیق خویش را، در آغوش گرفت و در کنار خود جا داد .

**«قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ»:** و در پنهان برایش گفت: من برادر تو، یوسف هستم . این را به تو می‌گوییم اما این موضوع را به هیچ کس نگو. (هدف این بود که به سایر برادران این راز را افشا نکنی).

**«فَلَا تَبْتَسِنْ بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ(٦٩)»:** هرگاه به نعمتی دست یافتد، خاطرات تلغی گذشته را باید فراموش کرد. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی‌های قبلی را باید فراموش می‌کردند).

یوسف در خطاب با برادر خویش بنیامن گفت: از آن‌چه برادران با من کردند نه ترسی داشته باش و نه غصه ای بخود راه دهی و نباید از این بابت، محزون و غمگین باشی؛ زیرا پروردگار با عظمت با ماست و سرانجام کارها به خیر و خوبی و بسیار فرخنده

وشاد خواهد بود، لیکن راز میان من و خود را پنهان دار، به زودی الله متعال به ما لطف کرده و ما را مورد حمایت خاصه خویش قرار خواهد داد.

تفسران در مورد دیدار و ملاقات یوسف و بنیامین می نویسند: وقتی برادران یوسف وارد قصر شدند، یوسف از آنان احترام و پذیرایی و مهمان نوازی نیکو و خاصی به عمل آورد، آنگاه هر دو نفر از آنان را در یک اتاق جا داد و بنیامین تنها ماند و گفت: این یکی رفیق ندارد، پس با من می باشد. پس از آن یوسف او را در آغوش گرفت و دست در گردنش انداخت و به او گفت: من برادرت یوسف استم، از کاری که بمن کردند خفه ناراحت و افسرده مباش. سپس به او گفت: برای این که او را نزد خود نگه دارد حیله ای به کار خواهد برد. و به او گفت: راز را مکثوم و مخفی بدارد. (بهنفل از تفسیر صفوة التفاسیر).

همچنان در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفری که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست داری در نزد من باقی بمانی . بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراحی می کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

**فَلَمَّا جَهَرَ هُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذْنَ مُؤَذِّنَ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (٧٠)**

پس هنگامی که یوسف بار های آذوقه آن ها را مهیا کرد ، جام (آبخوری پادشاه) را در بار برادرش گذاشت، سپس ندا دهنده ی ندا داد : «ای کاروانیان ، بدون شک شما سارق هستید». (۷۰)

**«فَلَمَّا جَهَرَ هُمْ بِجَهَازِهِمْ»:** بعد از این که ساز و برگ شان مجهز با شتران برادران یوسف آماده سفر شدند و نیاز آنان برآورده شد.

**«جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ»:** «رحل» جام آبخوری طلایی است که قبل از پادشاه با آن آب می نوشید، سپس از آن به عنوان پیمانه استفاده می شد «در بار شتربرادر خود» بنیامین «نهاد» **«رَحْلٌ»** به خورجین و مثل خورجین است که آنرا بالای شتر می گذارند. **«ثُمَّ أَذْنَ مُؤَذِّنَ»:** وقتی آهنگ باز گشت کردند، در این وقت است که :جارچی جار زد. **«أَيَّتُهَا الْعِيرُ»:** ای کاروانیان و ای مسافران کاروانی!

**«عِيرُ»** به معنی کاروانی شتر سواری ای است که مواد غذایی بر آن حمل می کنند.

**«إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (70)»:** شما جمعی دزد هستید؛ یعنی: باید منتظر بمانید تا حقیقت ماجرا روشن شود. چون مصلحت نگهداشتن برادر اقتضا کرد، تهمت دزدی به آنان را روا داشت.

**قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ (٧١)**

کاروانیان روی به گماشتگان کردند و گفتند: چه چیزی گم کرده اید؟ (۷۱) فرزندان یعقوب در حالی که به جای نداکننده باز گشتد گفتند: چه گم کرده اید که ما را به دزدی آن متهم می کنید؟

تفسران گفته اند: وقتی جارچیان (منصبی از مناصب دیوان به حساب می رفت) نزد آن ها آمدند گفتند: مگر ما از شما احترام به عمل نیاوردیم و از شما مهمان نوازی و پذیرایی نکردیم، و پیمانه را کامل به شما ندادیم و با شما طوری عمل نکردیم که با دیگران چنان نکردیم؟ گفتند: بلی ! موضوع چیست؟ گفتند: ظرف پیمانه ی پادشاه

رَاكَمْ كرده ايم و به جز شما به کسی ظنين نیستیم، از اين رو گفتند: «**قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ**»: به آنها رو آوردن و پرسیدند: چه چيزی گم شده است و چه چيزی را از دست داده‌اید؟ در گفته‌ی «**مَاذَا تَفْقَدُونَ**»: به جای «ماذَا سرقنا» آنان را به رعایت حسن ادب راهنمایی می‌کنند تا بدون دلیل بی‌گناهان به ذردی متهم نشوند. از این جهت در مقابل آنان ادب را رعایت کرده و در جواب آنان گفتند:

**قَالُوا نَفْقَدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (٧٢)**

«پیمانه‌ی پادشاه را گم کرده ايم، و هر کس آن را بیاورد یك بار شتر (از غله چایزه) دارد، و من ضامن این ( وعده ) هستم.(٧٢)»  
**«قَالُوا نَفْقَدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ»**: گفتند: پیمانه‌ی طلایی پادشاه که با جواهرات تزیین شده است از ما گم شده است. **«وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ»**: هر کس پیمانه را به ما بازگرداند، به عنوان چایزه بار یك شتر خوار و بار دارد.

**«وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (٧٢)»**: و من این چایزه را که به عنوان پاداش راهنمایی وی بر جای وجود جام پادشاه تعیین شده است، ضامنمن.

**«صُوَاعَ» و «سقايه»**: به یك معنی بکار رفته‌اند، پیمانه‌ای که هم با آن آب می‌خورند و هم گندم را کیل و اندازه می‌کنند که نشانه صرفه‌جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از یك وسیله است.

«صُوَاعَ» ظرفی است که گنجایش یك صاع (حدود 3 کيلو) گندم را دارد.

**قَالُوا تَالِهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (٧٣)**

(برادران یوسف) گفتند: «به خداوند قسم، شما می‌دانید که ما نیامده ايم تا در این سرزمین فساد کنیم، و ما (هرگز) دزد نبوده ايم ». (٧٣)  
**«قَالُوا تَالِهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»**: برادران یوسف در خطاب به ماموران یوسف گفتند: قسم به ذات الله متعال است که شما از مشاهده وضع و بررسی احوال ما در خلال این ایام به علم یقین دانسته‌اید و شما خوب هم می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فساد کنیم.

**«وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ (٧٣)»**: و ما از جمله افرادی نیستیم که به صفت ذردی موصوف اند. و ما هرگز دزد نبوده‌ایم و ذردی نکرده‌ایم؛ چون ما فرزندان پیامبران هستیم و مرتكب چنین عملی رشت نمی‌شویم.

آنان افزودند که: به صورت قطعاً یوسف و یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فساد‌افروزی در زمین که ذردی از بزرگترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می‌باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهای مان نهاده و آن را به ما برگرداندید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

تفسیر بیضاوى می‌فرماید: به آگاهی و علم مأموران حکومت بر برائت خود استشهاد کرند؛ زیرا مأموران امانتداری و صداقت آنان را می‌دانستند؛ زیرا بهایی را که در بار آنان گذاشته بودند مسترد داشته و دهان چهارپایان را بسته بودند تا زراعت یا خوراک کسی را نخورند. (تفسیر بیضاوى ٢٦٧).

## قالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ {٧٤}

(ماموران) گفتند: پس سزای او (دزد) چیست اگر دروغگو باشد؟ (۷۴)

ماموران یوسف در خطاب به فرزندان یعقوب گفتند: اما اگر دروغ تان آشکار گشت و روشن شد که شما دزد هستید، در آن صورت مجازات دزد نزد شما چیست؟ چنین کردند تا بدین ترتیب حکم قضیه بر زبان خودشان اظهار و حجت بر آنها الزام آورتر گردد.

## قالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ {٧٥}

گفتند هر کس (آن پیمانه) در بارش پیدا شود، پس خودش سزای آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ظالمان راسزا می‌دهیم. (۷۵)

**«قالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ»:** برادران یوسف گفتند: سزای دزد نزد ما این است که هر کس مال دزدی در میان کالایش پیدا شد، باید همراه با آن مال به صاحب مال تسليم داده شود تا پیش وی برداگی کند.

**«كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ {٧٥}»:** ما آن عده اشخاصی را که از حدود الله تجاوز می‌کنند و به سرقت و امثال آن می‌پردازند، او در برابر مال دزدی شده به برده‌گی گرفته می‌شود. این است مجازات کسی که برخود و دیگران ظلم کرده و به عمل دزدی دست زده است. این گفته برادران یوسف است، والبته جزای دزدی در حکم شریعت یعقوب عليه السلام این بود که به مدت یک سال برده آن کسی می‌گشت که از وی دزدی کرده بود. و یوسف عليه السلام هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

**فَبَدَا بِأُوْعِتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَحْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَذَنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذُ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَاءُ وَفَقُوقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ {٧٦}**

پس شروع به (جست و جوی و تفتیش نمودن) بارهای آنها ، پیش از بار برادرش پرداخت، آنگاه آن را از بار برادرش بیرون آورد، این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم ، او (هرگز) نمی توانست بر پایه قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بگیرد ، مگر آنکه الله بخواهد ، درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم ، و بالاتر از هر صاحب علمی ، دانا تری است. (۷۶)

**«فَبَدَا بِأُوْعِتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ»:** مؤظfan، برادران یوسف را نزدش برگرداندند و او خود به بازرگانی کالایشان پرداخت اما از حسن تدبیر و درایت گرایی که حق تعالی به وی عنایت کرده بود، پیش از کنترول و تفتیش و تلاشی بار برادرش «بنیامین»، از بار دیگران آغاز کرد یعنی: بارهای برادران دهگانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حیله‌ای که سنجیده بود آغاز کرد، تا این اتهام را که برای رفتن وی نقشه قبلی طرح نموده است از خود دفع کرده و حجت را بر آنان اثبات کند.

تفسران گفته‌اند: این کار او ج مهارت یوسف را نشان می‌دهد تا تهمت و سوء ظن را برطرف کند؛ چون بعد از این که ادعای بی‌گناهی کردند به آنان گفتند: باید بارهای یکایک شما تفتیش و کنترول شود. آنگاه آنان را نزد یوسف برند. یوسف قبل از تفتیش بار بنیامین، بازرگانی وسائل آنها را شروع کرد.

قتاده گفته است: هر ظرف و باری را که باز می‌کرد و آن را تفتیش می‌نمود از این که آنها را متهم کرده بود از خدا طلب بخودگی می‌کرد، تا به بار برادرش رسید که از همه کوچکتر بود، یوسف گفت: گمان نمی‌کنم چیزی در این وجود داشته باشد. اما

برادران گفتند: برای این که خاطرت جمع و مطمئن باشد، حتماً باید بار او را هم تفتیش کنی، تا ما هم آسوده خاطر شویم. به محض این که بار را گشودند کاسه را در آن یافتدند. همان گونه که خدا فرموده است: «**ثُمَّ اسْتَخْرِجَهَا مِنْ وَعَاءٍ أَخِيهِ**» سرانجام چون به بار برادرش رسید، ظرف را از میان وسائل بنیامین بیرون آورد. وقتی آن را بیرون آورد، برادران سر شرمندگی را پایین انداختند و شروع به سرزنش وی کردند و می‌گفتند: آبروی ما را بردی و روی ما را سیاه کردی ای پسر راحیل!

**«كَذَلِكَ كَذَنَا لِيُوسُفَ»:** آنچنان وضع را برای یوسف تدبیر کردیم و حیله را به او الهام نمودیم تا برادرش را نزد خود نگه دارد.

واقعاً این تدبیر سنجیده شده، تسهیل و آموزش از سوی خدای متعال به یوسف بود تا با این وسیله به مرام گرفتن برادرش دست یابد؛ زیرا براساس قوانین حاکم بر پادشاهی مصر، او نمی‌توانست با ارتکاب آن جرم برادرش را تحت قبضه خویش در آورد چرا که جزای دزد در قوانین‌شان، تملک وی در بدл مال دزدی نبود. لیکن حق تعالیٰ برای انجام این مأمول، اسبابش را نیز آماده ساخت و به آنان راه نمود تا در این مورد شریعت برادران یوسف را اساس حکم خود قرار دهند. این هم نشان مقام بلند یوسف بود که الله متعال به او نصیب فرموده بود. یوسف هم از آین قانون جزایی مصر و هم از شریعت پدر و نیاکانش خبر داشت که در قانون نیاکانش مجازات دزد، اسیر نمودن خود اوست.

**«مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمُلْكِ»:** چرا که یوسف طبق قوانین و دستور پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را گرفتار نماید؛ چون نزد او سزای سارق زدن او و جریمه‌ای معادل دو برابر مال مسروقه بود.

نه قوانین حاکم بر مصر را تا حکم مورد نظر بر زبان خود برادرانش جاری شده و دیگر در این مورد برای جدال و مناقشه مجالی باقی نماند.

**«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»:** مگر به میل و اجازه‌ی خدا. آیه بیانگر آن است که این حیله به تعلیم و الهام خدا صورت گرفته است. این‌گونه است که حق تعالیٰ جایگاه هر کس از خلقش را که بخواهد بلند می‌برد، آن‌گونه که جایگاه یوسف را بر برادرانش رفعت داد. بی‌تردید برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندتری وجود دارد تا سرانجام، گستره علم با همه مطلقیت خود به خدای متعال می‌انجامد.

**«تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَشَاءُ»:** «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم، با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنان‌که درجه یوسف علیه السلام را با این مواهб بلند بردمیم. **«وَفُوقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (76)»:** بالاتر از هر دانشمندی، دانشمندی دیگر هست، تا به دانشمند نهایی یعنی پروردگار عالمیان می‌رسد.

حسن بصری در تفسیر این جمله می‌فرماید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این‌که فوق آن دانشمندی است تا این‌که کار به الله متعال منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که الله سبحانه و تعالیٰ می‌باشد. ابن عباس گفته است: یعنی الله دانا و آگاه است و بر تمام عالман تفوق دارد. (تفسیر طبری ۲۷/۱۳).

خواننده محترم!

در آیات ( ۷۷ الی ۸۷ ) -۱۴ در مورد گفتگوی یوسف و برادران و پدرشان در مورد

سرقت ، مطالی بیان گرفته می‌شود .  
**قالوا إِنْ يَسْرِقْ فَقْدْ سَرَقَ أَخْ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ {٧٧}**

(برادران) گفتند: «اگر او دزدی کرده است (تعجب ندارد)؛ چون برادرش پیش از او دزدی کرده است. پس یوسف آن (سخن) را در دل خود پنهان نمود و آن را برای شان آشکار نکرد. (و در دل خویش) گفت: «شما از نظر منزلت بدترین (مردم) هستید، و خداوند به آن‌چه توصیف می‌کنید ، آگاه تراست». (۷۷)

**«قالوا إِنْ يَسْرِقْ فَقْدْ سَرَقَ أَخْ لَهُ مِنْ قَبْلُ»:** برادران یوسف گفتند: اگر این برادر ما دزدی کرده، قبل از وی برادر شقيقش، «یعنی یوسف» هم دزدی کرده بود. یوسف و برادرش را به دزدی متهم کردند. که این دروغی محض و اتهامی بی‌اساس نسبت به یوسف بود. به قولی دیگر: برادران یوسف هنوز هم در دل بر وی حسد می‌بردند، لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف سابقه نداشت.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: متهم، یا انکار می‌کند و می‌گوید: من دزد نیستم؛ «ما کُنَّا سَارِقِينَ» یا کار خود را توجیه می‌کند و می‌گوید: دزد بسیار است. همچنان آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته می‌شود.(بیرون آمدن پیمانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسأله را مسلم پنداشتند).

در جمله «**فَقْدْ سَرَقَ أَخْ لَهُ مِنْ قَبْلُ**» اشاره به داستانی معتمد است که این مردویه به نقل از ابن عباس روایت می‌کند که: یوسف علیه السلام در دوران کودکی ازنزد جد مادری اش بتی که مزین به طلا و نقره بود ربود و آن را شکستاند و توتنه های آن را در راه عمومی پر تاپ کرد.

این بود که برادرانش دزدی را به او نسبت می‌دادند. در این خصوص روایت مشابه دیگری نقل کرده اند. از جمله، داستان کمربند اسحاق، پدر یعقوب که نزد عمه‌ی یوسف بود.(بهنقال از تفسیر فرقان شیخ بهاءالدین حسینی).

**«فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ»:** جوانمردی و سعه‌صدر، رمز رهبری است. یوسف آن گفته و اتهام را در دل خود نگه داشت و کتمان کرد و از سر لطف و محبت نسبت به آن‌ها آن را به روی برادران نیاورد. لیک با خود گفت: شما از کسی که متهمش کردید موقعیت بدتری دارید.

نباید فراموش کنید که : رازها را فدای احساسات نکنیم. یوسف از برادران نسبت دزدی می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت و حفظ رازش چیزی نگفت.

**«قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا»** گفت: شما دارای منزلتی پست و بد هستید که برادر خود را از پدر دزدیدید، آنگاه دارید بی‌گناهی را متهم می‌کنید و به او افترا می‌بندید. یعنی: این شما بودید که کردید آن‌چه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست ، این سخنان را روی‌روی آن‌ها بر زبان نیاورد، بلکه آن را در دل گفت.

حسد در حق برادر، دروغگویی و اتهام بی مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «شَرُّ مَكَانًا» به برادران بود.

**«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصْفُونَ (77)»:** الله متعال به گفته‌های نادرست و افتراهای تان، از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین، داناتر و آگاه تر است.  
**قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)**

گفتند: ای عزیز! او پدر پیر و سالخورده ای دارد، (که از دوری او سخت ناراحت می‌شود) پس یکی از ما را به جای او بگیر، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می‌بینیم.  
**(۷۸)**

وقتی برادران متوجه شدند که بنیامین در گرو و اسارت دزدی مطابق شریعت پدرشان یعقوب، سزای دزدی که همانا اسارت و بردگی است، از عزیز یوسف با تصرع وزاری خواهش به عمل آوردند که: این برادر ما بنیامین که تو گرفته‌ای، پدری پیر و سالخورده دارد که به وی بسیار خاطر خواه بوده و تاب جدایی از وی را ندارد، «**فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ**» پس لطف کن یکی از ما را به جای او بگیر تا جایگزین وی در تحمل مجازات سرفت باشد اورا نگه دار که در نزد پدر به اندازه‌ی او از قدر و منزلت و محبت برخوردار نیستیم.

**«إِنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)»:** احسان و نیکی خود را در حق ما به اتمام برسان. ما را به احسان و کرم خود عادت داده‌ای. و در این هیچ جای شکی نیست که تو را از نیکوترين مردم در اخلاق و رفتار می‌بینیم چنان‌که به ما نیکی کرده و به خوبی پذیرایی‌مارا به عمل آورده.

سبحان الله فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار زندگی، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. در همه جا و در همه شرایط، از یوسف به نیکوکاری توصیف به عمل آمده است.

**قَالَ مَعَادَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَظَالِمُونَ (۷۹)**

(یوسف) گفت: «پناه بر الله ، که ما جز آن کسی که کالای مان را نزد او یافته ایم، (دیگری را) بگیریم ، بی گمان در آن صورت از ظالمان خواهیم بود.  
 (۷۹) واقعیت اینست که: قضاوت کار حساسی است که باید در آن به الله متعال پناه برد.  
 (یوسف) می‌گوید: از این که یکی را به گناه دیگری بگیریم به الله پناه می‌بریم. بناءً شخصی که جامم را دزدی کرده است هرگز شخصی دیگری را به جای آن خواهیم گرفت . این حکم همان مقتضای عدل و انصاف و مبتنی بر شرعیت خودتان صورت گرفته است و نیز مبتنی بر این قاعده است که: هیچ کسی بار دیگری را بر نمی‌دارد. همچنان بی‌گناه نباید به جای گناهکار جزا ببیند، ولو که خودش به این کار هم رضایت داشته باشد.

باید یاد آور شد که: یوسف علیه السلام در دو موقع به الله پناه می‌برد: یکی در خلوت زلیخا و دیگری به هنگام قضاوت و حکم.

**«إِنَّا إِذَا لَظَالِمُونَ (79)»:** اگر چنین کاری بکنیم جزو ظالمان خواهیم شد. واضح است که انسان‌های نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند، از جانب دیگر مراجعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز روا ندارد.

شیخ محمود بن عبد الله الوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی» می‌نویسد: تعبیر گفته‌ی «**مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ**»: به جای «من سرق» به

خاطر تحقیق حق و دوری جستن از دروغ است. (تفسیر روح المعنی ۱۲/۳۴). در ضمن قابل دقت و یادآوری است که حضرت یوسف علیه السلام در استعمال کلمات این را نشان می دهد که: نمی خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی گوید: «**وجدنا** سارقاً» بلکه می گوید: «**وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ**»: متاع در بار او بود، نه آن که قطعاً او سارق است.

واضح است که اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین می گرفت، پلان یوسف بر هم می خورد و برادران با او بمثابة یک نفر دزد برخورد می کردند و انواع آزار و اذیت ها را در حق اوروا می داشتند در ضمن آن شخصی که به جای بنیامین می ماند، احساس می کرد به ناحق گرفتار شده است.

**فَلَمَّا اسْتَيَّسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلِ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾**

پس هنگامی که (برادران) از عزیز مایوس شدند، در کناری [با یکدیگر] به گفتگوی پنهان پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: «آیا نمی دانید که پدرتان از شما به نام الله عهد محکم و پیمان (استوار) گرفته است و پیش از این (نیز) در باره ی یوسف کوتاهی کرده اید؟! پس من هرگز از این سرزمین (مصر) بیرون نمی شوم ، تا پدرم به من اجازه دهد ، یا الله در حق من حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. (۸۰)

**«فَلَمَّا اسْتَيَّسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»:** بعد از این که فرزندان یعقوب از جواب مثبت یوسف علیه السلام به درخواست خویش نا امید و مایوس شدند (که یکی را به جای دیگری زندانی کند)، به گوشه ای دور از مردم رفتند و در میان خود به مشوره پرداختند.

**«خلصوا»:** یعنی گروپ خود را از سایرین جدا کردند.

**«نجيأ»** یعنی به نجوى پرداختند. پس **«خلصوا نجيأ»**: یعنی مجلس محramانه تشکیل دادند که چه کاری را انجام دهند.

سبحان الله روزگاری بود که همین برادران، قادرمندانه به مشوره می پرداختند که: چگونه یوسف را از بین ببرند و او را بقتل برسانند؛ ولی پروردگار با عظمت روزی را بالای شان آورد که: با تمام عجز و ناتوانی به مشورت ونجوی می پردازند که: چگونه بنیامین را از قید زندان آزاد سازند. **«فَالْكَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتًا مِنَ اللَّهِ»**: برادر بزرگشان، «روبل» گفت: آیا فراموش کردید که در پیش پدر خویش یعقوب قسم خوردیم و عهد بستیم که: بنیامین برادر خویش صحیح وسلامت را باز گردانیم مگر این که همگی مغلوب و یا هم نابود شویم؟

برخی از مفسران گفته اند که مراد از: بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این که او رئیس شان بود.

البته در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای یک خانواده به برادر بزرگتر سپرده می شود. **«وَمِنْ قَبْلِ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ»** ودر ضمن از یاد شما نه رود که در حق یوسف چه تفریطی کردید؟ پس حالا با چه رویی پیش پدر برمی گردید؟ پس اکنون بر پدر مصیبتی بر مصیبت دیگر خواهد آمد بنابراین من هرگز سرزمین مصر را ترک نخواهم کرد.

**«فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي»:** تا آن که از سوی پدر اجازه ای به خروج از خاک مصر و بازگشت به خانه را دریافت کنم، غربت، بهتر از شرمندگی است.

**«أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (80)»:** يا این‌که الله متعال حکم خلاصی برادرم را بدهد و يا با پایان دادن به اجمل آن‌چه می‌خواهد برایم برگزیند. بیگمان الله متعال بهترین حاکمان در قضایا، برترین دادگر در هر کار و فیصله‌بخش هر اختلاف است. مفسران در معنی جمله **(أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي** يا الله در حق من حکم کند ) سه وجه را به بیان گرفته اند:

- 1- الله متعال به پیروزی ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.
- 2- الله متعال به پدرم یعقوب عليه السلام حقیقت این موضوع را وحی کند.
- 3- ویا در مصر بمیرم.  
خواننده محترم !

سرانجام و در نهایت امر مشوره‌های متعددی توسط براران، فیصله به عمل آمد که برادر بزرگ در مصر باقی بماند، تا فرمان الهی چه پیش آورد و سایر برادران، با دلی پردرد به سوی کنعان برگشتند و ماجرا غم انگیز را به پدرشان گزارش دادند. یعقوب غم دیرینه اش تازه شد؛ اما به رحمت پروردگار امید داشت و برای بار سوم آنان را به مصر فرستاد تا از پسرانش خبری باز آورند.

قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» آورده است که مرد عرب شنید یک نفر آیه‌ی **«فَلَمَّا إِسْتَيَأْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»** را می‌خواند. گفت: شهادت می‌دهم که مخلوق توانایی آوردن چنان کلامی را ندارد؛ (کتاب الشفا بحث اعجاز قرآن) چون آیه عزلت و گوش‌گیری آنان را از مردم یادآور شده است. آن‌ها به کنجی خزیدند و به تبادل آرا پرداختند و مشورت نمودند که چگونه پدر را فریب داده و او را مقاعد سازند و به هنگام روپروردشدن با پدر چه بگویند.

بنابراین هر چند آیه کوتاه و مختصر است اما متنضم معانی زیاد و داستانی طولانی است.

**إِرْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (٨١)**

(شما) به سوی پدرتان باز گردید ، و بگویید : «ای پدر جان ! بی گمان پسرت دزدی کرد، و ما جز به آن‌چه می‌دانستیم گواهی ندادیم ، و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱)  
**«إِرْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ»:** سپس به برادرانش دستور داد که پیش پدر برگردید و او را از ماجرا واصل موضوع آگاه و با خبر سازید و حقیقت آن‌چه را که به وقوع پیوسته بهطور واضح وروش بیان سازدید ؛ بگویید که پسرت بنیامین جام پادشاه را دزدیده است.

مالحظه می‌فرمایید که انسان، چه قدر خودخواه است. در آن زمانی‌که می‌خواستند ، حصه گندم بیشتر بهدست اورند به پدر گفتند: **«فَأَرْسِلْ مَعْنَا أَخَانَا»** (یوسف، 63). برادر ما را با ما روانه کنید ، ولی امروز که تهمت در میان است ، به پدر گفتند: «ابناؤ» پسر تو دزدی کرده و نگفتد: برادر ما.

**«وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا»:** و ما جز به آن‌چه که دیده‌ایم گواهی نمی‌دهیم. زیرا با چشم‌های خود جام را در میان بارش دیده‌ایم. و عذر خود را با کمال صراحة بیان کنیم و بگوییم.

**«وَ مَا كُنَا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (٨١)»:** ای پدر عزیز! روزی که ما تعهد کردیم وی را به تو بر می گردانیم دنانای غیب نبودیم که بفهمیم او دزدی خواهد کرد، پس اکنون کار از دست ما خارج شده و بالاتر از توان ماست؛ گناه، گناه برادر ما بنیامین است نه گناه ما.

**وَاسْأَلِ الْقَرِيَةَ الَّتِي كُنَا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَا لَصَادِقُونَ (٨٢)**

و از (مردم) شهری که در آن بودیم ، و از کاروانی که با آن بودیم بپرس، و بدون شک ما در (در گفتار خود) صادق هستیم.(٨٢)

**«وَ سُئَلَ الْقَرِيَةَ الَّتِي كُنَا فِيهَا»:** ای پدر! حقیقت همین بود که به خدمت شما بیان و به عرض رسانیدیم، و اگر باز هم ما در نظرت متهم هستیم، پس از باشندگان آن دهی و شهری که ما در آن اقامت داشتیم بپرسید.

امام بیضاوی در این مورد می نویسد : که یکی را نزد مردم مصر بفرست و در این رابطه از آن ها بپرسد.(تفسیر بیضاوی ٢٦٨)

**«وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»:** و نیز از کاروانیانی که با آن ها درین قافله به دیار خویش برگشته ایم ، بپرس که جماعتی از مردم کنعان بودند و در این سفر همراه ما بودند.

**«وَ إِنَا لَصَادِقُونَ (٨٢)»:** و به الله متعال قسم در آن چه ما گفتیم، راستگو و صادقیم. ملاحظه می کنیم که: سابقه بدو دروغگویی، چقدر رضیرش سخنان انسان در طول عمر ایجاد تردید و شکاکیت می کند. باید گفت که: برادران یوسف در گفتگو با پدر، در حادثه به قتل رساندن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در زندانی شدن بنیامین دو دلیلی را برای پدرخویش پیش کشیدند؛ یکی سؤال از مردم آن قریه مصری که ما در آن زندگی می کردیم و دیگر این که از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم سؤال کن. علاوه بر آن که در ماجرای قبل گفتند: «لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» و «لَوْ» نشانه تردید دولی و سستی است، ولی در این صحنه با «إِنَّا» و حرف لام که در جمله «إِنَّا لَصَادِقُونَ» است نشان می دهند که قطعاً راست می گویند.

**قَالَ بْلَ سَوْلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبَرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (٨٣)**

(یعقوب) گفت: «(حقیقت چنین نیست) بلکه (هوای) نفس شما، کاری (ناشایست) را برای شما آراسته است؛ پس (کار من) صبر جمیل است ، امیدوارم خداوند همه آن ها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است.(٨٣)

**«قَالَ بْلَ سَوْلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا»:** بعد از این که پسران نزد پدر خود یعقوب بازگشتن و پدر را از داستان و قضیه بنیامین مطلع ساختند، گفت: قضیه چنان که می گویید نیست! بلکه نفس های اماره بالسوء شما، برای شما نیرنگ دیگری را آراسته است که آن را سازمان داده اید؛ زیرا شما اهل توطئه و نیرنگ هستید، زیرا قبلًا علیه یوسف توطئه چیدید، حضرت یعقوب آنان را به دسیسه و توطئه چینی علیه «بنیامین» متهم کرد؛ چون قبلًا چنین عملی را نسبت به یوسف انجام داده بودند.

**«فَصَبَرْ جَمِيلٌ»** پس اکنون من چاره ای جز صبری جمیل که در آن هیچ بی قراری و شکوایی جز به آستان الله متعال نیست دیگر چاره ای ندارم؛ صبر، شیوه هی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. واقعیت امر اینست که: صبر یکی از اخلاقهای حمیده و صفت انبیاء و اسلحه متقدیان و نیکو کاران است به نحوی که هیچ پیغمبر و هیچ رهبر وزعیم و در نهایت امر هیچ

انسان خیر خواه بدون صبر و شکیابی کامیاب و موفق نگر دیده است. در قرآن عظیم الشان هفتاد و چهار بار از صابران و نعمت صبر یادآوری به عمل آمده است. در روایات اسلامی تذکر رفته که: «**الصبر نصف الايمان**» صبر نصف ایمان است. مثل مشهوری و معروف عربی است که می‌گوید: «الصبر مطیة النصر» صبر وسیله کامیابی وظفر است.

امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می‌نویسد: از واقعه حضرت یعقوب عليه السلام ثابت گردید که بر هر مسلمان واجب است که هرگاه بر او مصیبت و مشقتی در جان، مال و یا اولاد وارد گردد، آن را صبر جمیل و رضا به قضای خداوند معالجه و مداوا نماید، و به حضرت یعقوب عليه السلام و آنباشی دیگر تأسی بجودی.

حضرت حسن بصری فرموده است: «از هر جُرْعَه‌ای که انسان بنوشد دو جرعه به پیش خداوند محبوب تر است، یکی جرعه صبر بر مصیبت، دوم فرو بردن خشم».

در حدیثی به روایت حضرت ابوهیره آمده است که آن حضرت فرمود: «من بث لم يصبر» هر کسی مصیبت خویش را پیش همه کس بیان نمود او صبر نکرده است.

حضرت ابن عباس فرموده است که خداوند در برابر با این صبر به حضرت یعقوب عليه السلام ثواب شهدا را عنایت فرموده است، و در این امت هم اگر کسی بر مصیبته صبر کند به او چنین اجری خواهد رسید. (بهنگل از تفسیر معارف القرآن)

**«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِينَنِي بِهِمْ جَمِيعًا»:** انسان در هیچ وقت و در هیچ صورت نباید از قدرت الله بزرگوار مایوس و دلسوز شود. حضرت یعقوب عليه السلام می‌گوید: امیدوارم الله متعال که ذات رحیم و رحمان است، بر ضعف و پیری ام رحم کند و فرزندان سه گانه‌ام: یوسف، برادرش بنیامین و برادر بزرگترشان را که به خاطر برادرش باقی مانده است به من برگرداند، و چشم به دیدن آن‌ها روشن شود.

**«إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (٨٣)»:** همانا پروردگارم به حال و در خواستم داناست، او در

فیصله‌اش متهم نیست و در حکم و کارگردانی و تدبیر امور بندگانش ستم نمی‌کند.

مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت های الهی قلمداد می‌کند. باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، انسان را به صبر و شکیابی در حوادث دشوار و ادار می‌کند. آیه کریمه دلالت بر آن دارد که: به هر اندازه مصیبت سخت گردد گشايش نزدیکتر می‌شود و هرگاه شب محنت طولانی شود، بارقه‌های صبح در افق نمایان می‌گردد، بناءً نسبت به ظهور فرج و گشايش از هر زمان دیگر، بیشتر مطمئن باش که از آن نا امیدتری.

**وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (٨٤)**

و از آن‌ها روی بر گرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندوه سفید شد، در حالی که (سرشار از غم بود) اندوه خود را فرو می‌برد. (۸۴)

**وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ** «: یعقوب عليه السلام بر اثر خبری اندوه‌گین، حسرت آور خبری که شنید گریه گرفتش واز آن‌ها روگردان شد.

**وَ قَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ** و گفت: آه حزن و اندوه و حسرت دوری از یوسف چقدر سنگین است!

**«اسف»:** به معنای حزن و اندوه همراه با غصب است. یعقوب عليه السلام بر چشم

گریه، و بر زبان «یا اسفی» و در دل حزن داشت.  
مالحظه بفرمایید که: اهمیت مصائب، بر محور شخصیت انسان‌ها است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می‌شود، نه دو برادر دیگر.)

**«وَإِيَضَّأْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»:** غم و غصه و گریه پیش از حد ، گاهی موجب نابینایی چشم می‌شود «و چشمانش از غم سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را می‌بلعید و آن را اظهار نمی‌داشت.

یعنی بر اثرشدت حزن و اندوه ناشی از فقدان دو فرزند بینایی‌اش ضعیف شد و از بین رفت.

**«عشی البصر»:** یعنی از شدت گریه بینایی‌اش ضعیف شد ، طوری که نمی‌تواند ببیند و طوری که گویا پرده‌ای بر آن افتاده است.  
تفسران می‌نویسند که: یعقوب علیه السلام از شدت تأسف بر یوسف شش سال نابینا ماند تا این که به سبب پیراهنش مشکل برطرف شد، و به آیه‌ی مبارکه **«الْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَ بَصِيرًا»** استدلال کرده‌اند. (بهنگل از تفسیر صفوه التفاسیر).

در این هیچ جای شکی نیست که: تحمل غم و غصه برای انسان حدی و مرزی دارد و روزی در زندگی اش می‌آید که کاسه صبرش لبریز می‌شود .

**«فَهُوَ كَظِيمٌ (84)»:** قبل از همه باید گفت : گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. قلبش از افسردگی و کین و اندوه لبریز شد اما آن را در دل نگه داشت و کتمان کرد. مصیبت سنگین سیاهی از غصه و اندوه را بر قلب او مستولی کرد.  
البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، یک حقیقت وامری انسانی است که اگر به شکیابی و خود نگهداری مقرون باشد، شرعاً مذموم نیست . طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ بر فوت پسرشان ابراهیم گریان کرد و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گرید و دل می‌گیرد، اما جز آن‌چه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

تفسر ابوالسعود محمد بن مصطفی عmadی (متوفی ۹۸۲) فرموده است: هر چند مشکل تازه، مسئله‌ی برادر یوسف بود، اما با این وجود غم از دست دادن یوسف یک لحظه او را تنها نمی‌گذاشت و برای او تأسف می‌خورد؛ زیرا یاد و خاطره‌ی یوسف تمام زوایای قلبش را فرا گرفته بود و هرگز آن را فراموش نمی‌کرد. و نیز از زنده بودن این دو مطمئن بود و امید بازگشت آن‌ها را داشت ولی در مورد یوسف جز فضل و رحمت خدا امیدی نداشت.(تفسیر ابوالسعود ابوالسعود ابوالسعود ۸۸/۳ با نام ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم ).

تفسر امام رازی فرموده است: اندوه جدید، حزن قدیم را که در نهان مکنون است زنده و تقویت می‌کند. و غم ایجاد غم و غصه می‌کند.

**قالُوا تَالِهِ تَقْتَأْ تَذَكُّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)**

پسران گفتند: قسم به الله همیشه یوسف را یاد می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردي!(۸۵)

**«قَالُوا تَالِهِ تَقْتَأْ تَذَكُّرُ يُوسُفَ»:** پسران یعقوب گفتد : به الله قسم که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی، **«حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)»:** از روی تأسف و درد و

دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری « تازار و نزار شوی » واقعاً آن که یوسف را می‌شناسد، سوزی دارد که انسان‌های عادی آن را درک کرده نمی‌توانند.

**حرض:** تباہی در جسم یا در عقل به اثر اندوه و تاثیر پیش از حد « یا از هلاک شدگان گردی » و بمیری. پس ای پدر! صبر و شکیبایی پیشه کن؛ زیرا آنچه گذشت، از دست رفت و آنچه فوت شد، در حکم موت است. یعنی: ای پدر! یوسف دیگر از میان رفته است، یا ( چنان‌که ادعا کرده بودند) او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟ در ضمن قابل یادآوری است که : مسایل روحی و روانی، پیش از حد به صحتمندی جسم تاثیر بسزایی می‌گذارد.

**«حرضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» :** (فرق می‌تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت.).

**قالَ إِنَّمَا أَشْكُوْ بَيْتِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٨٦)**

(یعقوب) گفت: «من شرح غم و پریشانی خود را تنها به الله شکایت می‌کنم و از سوی الله چیز‌هایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶)

یعقوب در جواب فرزندانش گفت: **«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُواْ بَيْتِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»**: من شکایتم را جز به سوی پروردگارم نمی‌برم ، بلکه آن را پیش پروردگار با عظمت باز می‌گویم که شکوی فقط نزد او فایده دارد و بس.

**بَثْ:** آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بَثْ» بزرگترین و دشوارترین اندوه است.

فرآن عظیم الشأن می‌فرماید : حضرت آدم از کار خود به درگاه الله متعال ناله نمود؛

**«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ . (اعراف، 23)**  
(آدم و حوا) گفتند: پروردگار! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود).

و حضرت ایوب عليه السلام از مریضی خود؛ طوری که در سوره (انبیاء، آیه 83) آمده است: **«وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَتَيَ مَسْتَنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «83»** (و (بیاد آور) ایوب را آن زمان که پروردگارش را ندا داد که همانا به من آسیب رسیده و تو مهربانترین مهربانانی).

و حضرت موسی عليه السلام از فقر و نداری؛ **«فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقَيْرٌ «24»** (پس (موسی گوسفدان شان را) برای آنان آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و گفت: پروردگار! همانا من به هر خیری که تو برایم بفرستن نیازمندم). (قصص، 24) و حضرت یعقوب عليه السلام از فراق فرزند. **«إِنَّمَا أَشْكُوْ بَيْتِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»**.

قابل تذکر است که : شرع اسلام آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می‌آورد و صحتمندی انسان را به مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسانی اور را پایین می‌آورد، ولی شکایت بردن به نزد پروردگار با عظمت مانعی ندارد.

باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که انسان‌های ظاهر بین از کنار حوادث به آسانی می‌گذرند، ولی انسان‌های ژرف نگر آثار و حوادث را تا قیامت می‌بینند.

**«وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (86)»:** از رحمت و نیکی خدا مطالبی را می‌دانم که شما آن را نمی‌دانید، لذا امیدوارم مرا مورد مهر و لطف خود قرار دهد و موجبات گشایش و آسایشم را فراهم سازد. هدف و مقصد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود. به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که روئیای یوسف علیه السلام، روئایی راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند.

«تفسیر انوار القرآن».

**يَا بَنَىٰ إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رَفْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَفْحٍ اللَّهُ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (٨٧)**

ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جست و جو کنید ، و از رحمت الله نامید نشوید ، زیرا جز قوم کافر از رحمت الله نامید نمی‌شود.(۸۷)

واقعیت همین است که: در رسیدن به لطف الهی، اساساً با تبلی سازگار نیست. حضرت یعقوب گفت: «**يَا بَنَىٰ إِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ**»: ای فرزندانم! به آنجا بروید که آمده‌اید یعنی به مصر بازگردید و حواس خود را به کار بگیرید، به جستجوی یوسف و برادرش بپردازید. از رحمت الله متعال قطع امید ننمایید؛ تحسس: جست و جو در کار خیر است، اما تجسس، جست و جو در کار شر.

**«وَ لَا تَيَأسُوا مِنْ رَفْحِ اللَّهِ»:** از مهر و رحمت الله متعال نامید نشوید. و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود.

**«إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَفْحٍ اللَّهُ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (٨٧)»:** زیرا فقط کسانی از رحمت الله متعال قطع امید می‌کنند که منکر قدرتش بوده و به وی کفر و رزند.

خواننده محترم !

در آیات متبرکه ( 88 الى 98 ) ۱۵ - موضوعات در باره این‌که :برادران یوسف، او را می‌شناسند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند، او نیز از از گناه آنان درمی‌گزد، و موضوع بازیافتن بنایی یعقوب، به بحث گرفته می‌شود .

**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجَئْنَا بِضَاعَةٍ مُّزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (٨٨)**

پس چون (بار سوم به مصر رفتند و) بر او (= یوسف) وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما و خاندان ما سختی (و ناراحتی ) رسیده است، و (اینک) کالای نا چیز(و اندکی) با خود آورده ایم؛ پس پیمانه را برای ما کامل کن، و بر ما صدقه (و بخشش) کن، بی گمان خداوند بخشدگان را پاداش می‌دهد ». (۸۸)

**«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ»:** پس زمانی که برادران برای بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف «وارد شدند، گفتند: ای عزیز مصر. کمبود و قحطی سخت بر ما و خانواده‌ی ما فشار آورده است. خشک سالی رسیده و باران از ما قطع شده است به طوری که نه کشت و کاری. و برای ما گرسنگی و نیازمندی، رنج و مريضی ، ضعف و ناتوانی رسیده است.

برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود، ولی قول راجح این است که لقب

**«عَزِيزٌ»** در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می‌رفت.  
**«وَ حَنْتَا بِيُضَاعَةٍ مُّزْجَاهٍ»:** و با کالایی نامرغوب و ناچیز آمده‌ایم، کالایی که هر بازرگانی آن را رد کرده و نمی‌پذیرد. «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به‌سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند.  
ابن عباس گفته است: کالای شان نامرغوب بود و در مقابل خوار و بار پذیرفته نمی‌شد.  
(تفسیر امام رازی ۲۰۱/۱۸). به منظور جلب ترحم و عطوفت، از خود ذلت و گردن‌کجی نشان دادند.

**«فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»:** «پس به ما پیمان‌های تمام و کمال بده. یا به آن‌چه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن سرمایه‌ای که با خود آورده‌ایم. جالب است: برای حضرت یعقوب علیه السلام، یوسف مطرح است؛ **«فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ»** ولی برای فرزندان یعقوب گندم.

**«وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا»:** با برگشت دادن برادرمان یا با صرف نظر کردن از بی‌ارزشی بضاعت، بر ما منت بنه و صدقه روا دار. (این قول ابن جریح است اما طبری می‌گوید: منظور این است: کالای مان نامرغوب است و از ما چشم‌پوشی کن).  
برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از **«تَصَدَّقْ عَلَيْنَا»** درخواست بازگرداندن بنیامین است.  
در روایات آمده است: حضرت یعقوب علیه السلام نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست. برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفتزده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کمک برق امیدی در دل آن‌ها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد. (تفسیر نمونه).

**«إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (88)»:** در حقیقت خدا پاداش صدقه‌هندگان را می‌دهد و به بهترین وجه پاداش احسان را می‌دهد. وقتی آنان تا این حد در مضيق و ذلت قرار گرفتند و از در استرham در آمدند، رقت قلب و دلسوزی به او دست داد. و آن‌چه را تا آن موقع درباره‌ی خودش مکثوم داشته بود، ابراز داشت.  
خواننده محترم !

- ملاحظه می‌داریم که طلب کمک و مساعدت، هم فرهنگ خاصی به‌خود می‌خواهد :
- تکریم و بزرگداشت از کمک کننده. **«أَيُّهَا الْعَزِيزُ».**
- بیان حال و ضرورت مایحتاج خویش . **«مَسَنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ».**
- کمبود بودجه و سرمایه (فقر مالی). **«بِيُضَاعَةٍ مُّزْجَاهٍ».**
- ایجاد انگیزه در کمک کننده. **«تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ».**
- فقر و نیاز ، انسان را ذلیل می‌کند. **«مَسَنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ».**

خواننده محترم !

در سفر سوم، فرزندان یعقوب، احساس شرمندگی می‌کنند و روحشان را می‌آزاد؛ چون اتهام دزدی بر پیکره‌ی شخصیت ایشان، سخت آسیب زده بود. تنها به این جمله‌ی پدرشان که گفته بود: «از رحمت خدا نومید مباشد» خود را دلداری می‌دادند و رفتن به مصر را برای شان آسان کرده بود. وقتی این برادران فروتنی و خود شکنی نشان دادند و

از نیازمندی‌های روزانه‌ی زندگی شکایت کردند، یوسف بیش از این تاب نیاورد که شخصیت خود را از آنان پنهان دارد. اکنون وقت آن رسیده که با لبخند و تبسم به سخنانشان گوش فرا دهد و این راز شگفت انگیز و شنیدنی را - که آزمایش بس بزرگی بود و دورانش به سر رسیده است. آشکار کند و پیام و کلام پدر پیرش را روی چشمانش نهد و اشک سرازیر شود و با این وضع و حال و با سینه‌ای پر عشق فراق، خطاب به برادرانش بگوید: می‌دانید به یوسف و بنیامین برادرش، چه‌ها کردید؟ این جمله آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آمدند و تاکنون که یوسف را مرده می‌پنداشتند، حال می‌بینند که آن مهمان نواز دادگر و آن خردمند مردم دوست، و آن عزیز مصر، یوسف است به خود دل و جرأت می‌دهند و می‌گویند: مگر تو یوسف استی؟ آری! یوسف خود را می‌شناساند و بسیار خلاصه و کوتاه سخن می‌گوید و برای خود و برادرانش از فضل و رحمت خدا حرف می‌زند.... برادران که غافل گیر شده‌اند، شرمندگی فرایشان می‌گیرد؛ چون با یوسف چاه کنعان رویارو هستند. از برتری و بزرگواری او سخن می‌گویند و به اعتذار می‌پردازند. یوسف از آنان در می‌گذرد و کمترین نکوهشی و سرزنشی بر زبان نمی‌آورد و شکوه و گلایه را در هم می‌پیچد؛ چون شیوه‌ی مردان بزرگ تاریخ چنین است. آنان را نوازش می‌کند و دلداری می‌دهد تا مصیبت گذشته را از یاد ببرند. امروز، سرزنش و انتقامی در کار نیست و از سوی من همه چیز به پایان آمده است. اللہ مهربان، همه‌ی شما را مورد رحمت و امرزش خود قرار می‌دهد.

سپس از پدرشان سخن می‌گویند. یوسف یکی از آنان را - شاید یهودا، همان کسی که پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف را برای یعقوب برد - با شتاب به کنعان می‌فرستد و پیراهن خود را به او می‌دهد که بر چهره‌ی پدر بیندازد.

چرا یوسف، پیراهن خود را برای پدر می‌فرستد؟ از کجا می‌داند که بوی عرق پیراهنش بینایی وی را باز می‌گرداند؟ بله! همه‌ی اینها از الطاف خفی الهی بود که به یوسف اختصاص داشت.

### قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟ (۸۹)

چون یوسف سخن برادرانش را شنید، دلش به حال ایشان سوخت و آتش فراق پدر و خانواده در درونش زبانه کشید و بیش از آن نتوانست به پنهان کاری ادامه دهد؛ لذا به ایشان گفت: آیا به یاد می‌آورید در عهد شباب و غرور نسبت به یوسف و برادرش چه کار کردید؟ غرض بزرگ نمایاندن حادثه است، «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آنگاه که به گناهی که در آن اعمال تان بود، علم نداشتید و پایه معرفت تان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آن‌چه با یوسف کردند، همان است که اللہ سبحانه و تعالی در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آن‌چه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف در جان وی افگندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید.

ملاحظه می‌کنیم که وی از روی کرم قبل از سرزنش ایشان، عذر جهل و نادانی را برایشان به میان می‌افکند؛ زیرا او بزرگوار و کریم است و کریم جویای عذرها و بهانه‌ها گردیده، لغزش‌ها را می‌پوشاند و عیوب را مرمت می‌کند.

ابو سعود گفته است: این مطلب را به عنوان نصیحت و تشویق به توبه کردن و ابراز دلسوزی به حال آنان بیان کرد. (ابو سعود ۹۰/۳).

**«هُنَّ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ»:** این فهم عالی را می‌رساند که فراموش نکنید که روزی آمدنی است که دوسيه خطاها و گناهان باز خواهد شد و هر کس جوابگوی اعمال خود خواهد بود.

**قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِي وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰)**

(برادران) گفتند: «آیا به راستی تو همان یوسفی؟!». (یوسف) گفت: «بلی) من یوسفم، و این برادر من است، یقیناً اللہ بر ما منت گذاشت، همانا هر کس پرهیزگاری کند و صبر نماید، بی گمان خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند.» (۹۰) هر چه زمان می‌گذشت، فرزندان یعقوب مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامه‌ی پدرشان گریه کرد؟! عزیز از کجا ماجرا‌ی یوسف را می‌داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی‌گویند؟ و اگر یوسف بود از شرمندگی چه می‌کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلس سکوت را با سوال: آیا تو یوسفی؟، شکستند.

برادران یوسف متعجب شده گفتند: **«قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»** آیا واقعاً تو خود یوسف استی؟ به قولی: آنان به مجرد این‌که یوسف گفت: **«مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ»**. «با یوسف و برادرش چه کردید؟»، یوسف را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که آن‌چه با یوسف کرده بودند جزا الله تعالى و سپس خود یوسف، هیچ‌کس دیگر از آن اطلاع و آگاهی نداشت.

یوسف گفت: **«قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي»** بلی! من خود یوسفم و این برادر من است؛ **«قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِي وَيَصْبِرُ»** «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادن از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت.

همچنان مفسران می‌نویسند: زمانی‌که یوسف به برادرانش گفت: «آن‌آن یوسف» و به نام خود تصریح کرد، بدین معناست که من همانم که شما به بدترین شیوه مورد ظلم و ستم قرارم دادید. «و هذا أخي» یعنی، این برادر پدر و مادری من هم از دست شما رنج دید و ستم کشید. این مطالب را کنایه وار بیان کرد تا دل آنان را زیاد به درد نیاورد. آنگاه برای آن همه رحمت و نعمت از الطاف الهی سپاسگزاری کرد.

صبر و تقوا، زمینه عزت است طوری‌که می‌فرماید: **«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰)»**: بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. بدین ترتیب بودکه یوسف قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم الله تعالى بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

مفسر بیضاوی می‌نویسد: آوردن «محسنین» به جای ضمیر به این خاطر است که می‌خواهد بگوید: نیکوکار آن است که پرهیزگاری و صبر را با هم داشته باشد. (طبری ۵۷/۱۳)

## قالُوا تَالِهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (٩١)

(برادرانش) گفتند: قسم به الله که الله تو را بر ما برتری داده است و در حقیقت ما خطاکار بودیم. (۹۱)

وبدينترتيب آنان به خطا و گناه خود اقرار کرده و گفتند: «**قالُوا تَالِهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا**»: به الله قسم حقیقتاً پرورده‌گار با عظمت تو را با علم و حلم و فهم و خرد و شکیبایی بر ما برتری داده است. بی‌شک که تو در امور دنیا صاحب حسن صورت، خوبی سیرت و صاحب ملک و مجد و جاه و جلال هستی و در امور آخرت نیز راه توشهایی به عظمت صدق و تقوی و خصلت‌های نیک با خودداری.

و با کاری که در حق تو انجام دادیم؛ «**وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (٩١)**»: ما خطاکار و گناهکار بودیم، به همین سبب الله ما را خوار و تو را عزیز نمود، به تو اکرام و احترام و به ما خفت و خواری ارزانی کرده است.

از فحوای آیه مبارکه آموختیم که: در ایام قدرت و توانمندی نباید دست به عمل بزنیم که در روزگار ضعف، شرمنده آن باشیم.

**خطا:** کسی است که تعمداً از وی اعمال ناشایست و بدی سرزنشد، اما مخطی: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود.

**خطاء:** گناه است.

خواننده محترم!

در این سوره در می‌یابیم که برادران یوسف چند بار به صیغه «**تَالِهِ**» قسم یاد کرده اند:

- **«تَالِهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِتُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»**: به خدا قسم می‌خوریم که شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرفت به سرزمنی شما نیامده‌ایم.

- **«تَالِهِ تَفْتَوْا تَذَكَّرُ يُوسُفَ»**: به پدر گفتند: به الله قسم یاد می‌کنیم ، تو دائماً یوسف یوسف می‌کنی.

- **«تَالِهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِ الْقَدِيمِ»**: پدر جان به خدا قسم یاد می‌کنیم که تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.

- **«تَالِهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا»**: و اخیراً به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

## قَالَ لَا تُشْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (٩٢)

یوسف گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان ترین مهربان است. (۹۲)

یوسف علیه السلام به بازسازی روحی و روانی برادران گنهکار خویش پرداخت، و در خطاب به آنان گفت: «**قَالَ لَا تُشْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ**»: امروز گناهی به گردن ندارید و کیفر و عقوبیتی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم.

**يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ**: خداوند شما را می‌بخشد. بدین ترتیب در مقابل عمل نادرست آنان او آن‌ها را بیشتر مورد تفقد و تفضل قرار می‌دهد.

واقعاً هم عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیاء الله می‌باشد .

ایثار و جوانمری را باید از یوسف یاد بگیریم که : هم حق خود را بخشید و هم از الله

متعال طلب آمرزش و عفو می‌کند. یوسف گفت: «وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)»: ذات پروردگار منت بخشدگی بر توبه کار می‌نهد و از هر کس بیشتر نسبت به بندگانش مهربان‌ترین مهربان است. به یاد داشته باشید که: اعتراف به خطا زمینه را برای عفو و بخشش فراهم می‌کند. یوسف در خطاب به برادران خود گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست، یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مadam که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. امروز گناهی به گردن ندارید و جزا وسزایی بر شما نیست، بلکه من از شما صرف نظر می‌کنم و شما را می‌بخشم. «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ»: خداوند شما را می‌بخشاید. عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود.

بدین ترتیب بود که یوسف خود از حق خویش در گذشت و از الله متعال نیز خواست تا گناهشان را بر ایشان بیامزد. واقعاً! چه برداری و گذشت و چه کرم و سخاوتی که گوی سبقت از همه برداران ربوده است! به راستی که یوسف در عفو و گذشت پیشوای آیندگان است. بلی؛ با چنین اخلاقی است که بنده نزد پروردگارش رفعت یافته، در دنیا به مجد و سیادت و در آخرت به فوز و فلاح نایل می‌گردد.

**إذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَاتِ بَصِيرًا وَأُثُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)**

(و به برادران خود گفت): این پیراهن مرا با خود ببرید و آن را بر روی پدرم بیندازید تا بینا گردد و همه‌ی خانواده‌ی خود را نزد من بباورید. (۹۳) کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود. یوسف بعد از این‌که اطلاع یافت که پدرش یعقوب بر اثر غم و غصه و بر اثر گریه زیاد بینایی چشم خویش از دست داده است، از این رو به برادرانش گفت: «إذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي» نزد پدرم باز گردید و این پیراهنی را که من می‌پوشم ببرید و آن را بر چهره پدر بیندازید؛ او به اذن الله متعال مجدداً بینایی‌اش را باز خواهد یافت، ملاحظه می‌فرماییم که: تنها دیدن اشیای مقدس برای تبرّک کافی نیست، بلکه باید آن را لمس هم کرد.

امام طبری می‌فرماید: وقتی یوسف برادران را شناخت، درباره‌ی پدر از آن‌ها سؤال کرد. گفتند: از بس که غصه خورده است بینایی‌اش را از دست داده است، آنگاه پیراهن خود را به آنان داد.

یوسف می‌خواست بدین وسیله مژده‌ی زنده بودن خود را به پدر بدهد و او را شاد و مسرور گرداند. «يَاتِ بَصِيرًا» بینایی‌اش را باز می‌یابد.

پروردگار با عظمت آن‌چه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او قرار داد. پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی.

تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: آن پیراهن - به قول صحیح‌تر پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که الله متعال، در اثای که نمروdiان او را در آتش افگندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق، اسحاق بر تن یعقوب و یعقوب بر تن یوسف پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زمزم بیم داشت - چنان‌که از رسول الله نیز روایت شده است « و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و

کوکان و غیره تا از آثار پادشاهی ام متعتم گردند چنان‌که از اخبار هلاکتم متالم گشتد. جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و را در چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده‌های شان را دعوت کرد. وگفت: «وَأَتُونِي بِأَهْلَكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)» همگی‌تان با تمام اعضای خانواده به مصر بیایید تا پراکندگی‌ها جمع گردد، خانواده‌ما همای سعادت را به آغوش کشد و همگی به رحمت الله متعال شاد و مسرور گردند.

خواننده محترم!

در مورد شفا یافتن چشمان یعقوب پس از دریافت قمیص یوسف، باید گفت که: این از معجزات و کرامات یوسف علیه السلام بود که برای وی رخ داد، و خداوند متعال که از چندین کیلومتر قبل از رسیدن قمیص به یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف علیه السلام را به مشامش رساند تا هم وغم و اندوه که سبب از بین رفتن چشمانش شده بود از بین برود و شفا یابد، بنابراین قمیص یوسف علیه السلام بشارت و معجزه بود و شفا یافتن چشمان یعقوب علیه السلام به اذن خداوند متعال بود.

خواننده محترم!

در آیات مابعدی بحث از آمدن خانواده‌ی یعقوب به مصر و وارد شدن آن‌ها بر یوسف سخن می‌گویند، یوسفی که در اوج عزت و شکوه و شوکت و عظمت قرار دارد. در این مقطع رویای او با سجده بردن یازده برادر و پدر و مادرش و جمع شدن آنان بعد از پراکندگی، و به وجود آمدن انس و الفت بعد از کدورت و آشتفتگی تحقق می‌یابد. آنگاه سوره نظرها را متوجه عجایب مکنون در کائنات می‌کند که دال بر قدرت و یگانگی خالق یکتا است. سپس سوره با متوجه ساختن انسان به پند و اندرز گرفتن از قصه‌های قرآن به پایان می‌رسد: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْيَابِ».

**وَلَمَّا فَصَّلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجُدُّ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تَفَنِّدُونِ (۹۴)**

و چون کاروان (برادران یوسف از سرزمین مصر به سوی کنعان) حرکت کرد، پدرشان (به اطرافیان) گفت: «یقیناً من بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴)

بعد از این‌که کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی حضرت یعقوب) با پیراهن یوسف از مصر به سوی شام بازگشت کرد و رهسپار کنعان شد. «وَلَمَّا فَصَّلَتِ الْعِيرُ» «فَصَّلَتِ» یعنی فاصله گرفت. «فَصَّلَتِ الْعِيرُ» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «فَلَمَّا أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجُدُّ رِيحَ يُوسُفَ» یعقوب به افراد خانواده‌اش گفت: حقیقتاً من بوی یوسف را استشمام می‌کنم، زیرا باد صبا به اذن باری تعالی رایحه روح‌ناز یوسف را از آن فاصله دور که به قولی سه شب‌انه روز راه و به قولی هشت شب‌انه روز یا بیشتر «هشتاد فرخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمدن گردانید. (به‌نقل از «تفسیر انوار القرآن»).

ابن عباس گفته است: بادی تند وزیدن گرفت و از فاصله‌ی هشت شب‌هروز بوی یوسف را با خود آورد (تفسیر - قرطی ۲۵۹/۹).

همچنان مفسران درمورد جمله «إِنِّي لَأَجُدُّ رِيحَ يُوسُفَ» می‌نویسند: به راستی من بوی یوسف را می‌شنوم، یا: من بوی یوسف را احساس می‌کنم، یا: من بوی یوسف را می‌یابم، یا: من بوی یوسف را می‌بویم. سخن بر سر جمله‌ی اول است: «من بوی

یوسف را می شنوم». بو، استشمام می شود، بو، بوییدنی است؛ اما آوردن می شنوم در این جمله در فن بلاغت: «حس آمیزی» نام دارد.

حس آمیزی یعنی : آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ را می گویند .  
**«لَوْ لَا أَنْ تُقْتَدُونِ (۹۴)** «اگر مرا به مسخره نگیرید و به بیعقلی متهم نکنید. («**تُقْتَدُونِ**» از ریشه «فند» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت است).  
**جواب «لَوْلَا** » مخدوف و تقدیر آن چنین است: **«لَا خَبْرَكُمْ أَنَّهُ حَيٌّ**» به شما می گفتم که زنده است.

### **قَالُوا تَالَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالٍ الْقَدِيمِ (۹۵)**

(آنها) گفتند : «به الله قسم ، بی گمان تو در همان اشتباه قدیمت هستی. (۹۵)  
 خانواده یعقوب به وی گفتند: قسم به الله که شما سخت در خطای دیرینت هستی، اعضای خانواده گفتند: ای یعقوب! قطعاً تو بر همان شیوه همیشگی خود به سبب افراط در محبت یوسف، از قضاوت واقعی در بیراوه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی کنی، می پنداری که او زنده است و امیدواری که به سویت باز گردد در حالی که از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی باشد.  
 مفسران گفته اند: این سخنان را از این جهت می گفتند که گمان می کردند یوسف مرده است. اما باید گفت: حضرت یعقوب علیه السلام در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش هم اظهار می کرد.  
 خواننده محترم !

در آیه 8 این سوره مبارکه خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: **«إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**» پدرمان به خاطر علاقه بی جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: **«ضَلَالٍ الْقَدِيمِ»**، یعنی هنوز هم در آن خطای پیشین به سرمی برد.  
**فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقْلِ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶)**

پس چون بشارت دهنده آمد و آن (پیراهن) را بر روی یعقوب انداخت ، نا گهان بینا شد، گفت: «آیا به شما نگفتم که من از (سوی) خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؟! (۹۶)

زمانی که مژده رسان خبر خوشی را نزد حضرت یعقوب علیه السلام آورد، مجاهد گفته است: مژده آور همان برادرش، یهودا فرزند یعقوب بود که پیراهن خونین را پیش پدر برده بود ، و دلیل این که او حامل این مژده شد، این بود که وی حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف نزد پدر نیز بود ، و گفت: همان طور که او را افسرده خاطر کرد او را مسرور و شاد می کنم. (تفسیر طبری ۱۳/۶۳).

**«الْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَ بَصِيرًا**»: پیراهن یوسف را بر چهره وی انداخت و به اذن الله متعال بینایی اش که از اثر گریه و اندوه بسیار، از بین رفته بود مجدداً برگشت. واقعیت امر اینست که: فرزند ناصالح باعث کوری چشم پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می شود.

اگر مراد از سفید شدن چشم **«وَابْيَضَتْ عَيْنَاهُ**»؛ کمنور شدن باشد، **«بَصِيرًا**» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره ای انسان مؤثر است.

اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فَارْتَدَ بَصِيرًا» بر می‌آید، یک معجزه و توسل است که قرآن آن را اثبات می‌کند.

واقعاً هم دنیا دارای چه فراز و نشیب‌ها است، همین برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ اطلاع دادند و یک روز هم مژده زنده بودن و حاکم شدن یوسف را به حضور پدر اطلاع و گزارش می‌دهند.

**«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٩٦)»:** یعقوب به حاضران گفت: آیا به شما نگفته بودم که من از جانب الله متعال چیز‌هایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ بی‌گمان این از فضل و رحمت پروردگار من است. طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ یعقوب عليه السلام بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت.

تفسران گفته‌اند: یعقوب به فرزندانش یادآور شد: مگر من از همان ابتدا نگفتم: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَيْتِي وَ حُرْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٩٦ ؟ ! » روایت است که یعقوب علیهم السلام از مژده‌آور پرسید که: یوسف چطور است؟ او هم گفت: پادشاه مصر شده است. یعقوب گفت: من با پادشاهی او کاری ندارم، وقتی او را ترک نمودی بر چه دینی بود؟ گفت: بر دین اسلام بود. یعقوب گفت: حالا نعمت خدا کامل شد. (رازی ۲۰۹/۱۸).

### قالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (٩٧)

(پس از رسیدن به کنعان) پسران گفتند: ای پدر(جان) ما! برای ما آمرزش گناهان ما را بخواه بی‌گمان ما خطأ کار بودیم. (۹۷) فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر! برای ما از درگاه پروردگار درباره گناهان که نسبت به یوسف مرتکب شده ایم، آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم. و ما به گناه خویش معترف هم هستیم. «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (97).»

فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا» آن‌چه در آیات قبل به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده‌اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.

کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بعد از توجه به اشتباه خویش اقرار می‌کنند. «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ».

### قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٩٨)

(یعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌طلبم، بدون شک او آمرزندۀ مهربان است. (۹۸)

دعای پدر در حق اولاد دارای تاثیر واثر خاص خود می‌باشد. و چه آموزنده است که حضرت یعقوب از حق خویش گذشت و برای حق الهی و عده دعا به فرزندان داد. یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان تان را بیامزد و از بدی‌های تان در گذرد؛ پدر نباید کینه تو ز باشد ولغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند و گفتند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ».

تفسران می‌فرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است.

و برخی دیگر مفسران می فرمایند که: گویا دعا را تا روز جمعه به تأخیر انداخت؛ چون در پی ساعتی بود که در آن دعاء مستجاب می شود.

سید قطب (رحمه الله) می فرماید: یعقوب عليه السلام از عبارت « Sof... » استفاده کرده است و این امر بیانگر آن است که قلبش جریحه دار شده و پس از برطرف شدن آن همه غصه و آلام برای آنها استغفار می کند.

**«إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٩٨) »:** همانا او آمرزنده مهربان است او پرده بر گناهان می کشد و نسبت به بندگان مهربان است.

تفسیر «تفسیر المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی می نویسد: این آیه بر درخواست دعا از شخص صالح حاضر و جستجوی اوقات اجابت دلالت دارد؛ زیرا یعقوب عليه السلام در همان حال خواهش شان را اجابت نکرد بلکه جویای وقت دیگری که به اجابت حق تعالی مناست تر باشد، گردید.

برادران محترم !

در آیات متبرکه ( ٩٩ ) الی ( ١٠١ ) حضور به هم رسانیدن خانواده ی یعقوب در مصر و تأویل روایی پیشین یوسف و .

۱۷- دعای جامع یوسف در مورد تحدث نعمت الهی و درخواست سرانجامی نیکو از پروردگار باعظمت مورد بحث قرار می گیرد .

**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَى إِلَيْهِ أَبُوهِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ ( ٩٩ )**

پس زمانی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادرش را (در آغوش گرفت و) نزد خود جای داد و گفت : همگی با خواست الله [آسوده خاطر و] در کمال امنیت وارد مصر شوید. ( ٩٩ )

**«أَوَى إِلَيْهِ» :** در بغل خود گرفت. به خود چسپاند.

**«أَمْنِينَ» :** کسانی که در امنیت بسر می برند. حال است. ( تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن ». )

**«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَى إِلَيْهِ أَبُوهِيهِ » :** یعقوب عليه السلام، فرزندان و خانواده اش عزم سفر به سوی مصر و بیدار یوسف را کردن، در لحظاتی که خانواده یعقوب خود را برای سفر آماده می کردند، سور و غوغای در کنعان برپا بود.

مردم کنعان می دیدند که چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش صحت وسلامتی یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم بیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است.

مقام و منصب نباید ما را از احترام به والدین غافل کند. این کثیر در این بابت می نویسد: بعد از این که یوسف از نزدیک شدن آنان به مصر اطلاع حاصل کرد، به پیشوازشان بیرون شهر خیمه ای زده و به انتظار نشست، تا آنها را با عزت و احترام وارد مصر کند، در ضمن و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را هدایت فرمودند تا همراه با یوسف به پذیرایی یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند.

زمانی که یعقوب عليه السلام فرزندان و خانواده آنها نزد یوسف تشریف آورند، پدر و

مادر را در آغوش گرفت.

به نظر مفسران، مراد از مادر یوسف عليه السلام زن یعقوب یعنی خاله‌ی بود، زیرا «راحیل» مادر یوسف و بنیامین، هنگام زایمان از دنیا رحلت نموده یعنی وفات یافته، و یعقوب عليه السلام باخواهر زنش که «لیا» نام داشت، ازدواج نمود. در عرف مردم چنان بود که خاله رامادر و کاکا را پدر خواند. [بقره/۱۳۳]. (بهنگل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدین حسینی).

**«وَ قَالَ أَذْكُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِنِينَ (۹۹) وَ كَفَتْ:** در کمال امنیت و آسایش و به دور از هر مکروه و مصیبی به سرزمین مصر وارد شوید نه از رنج و سختی هراسانید و نه از مصیبیت و بلایی بیمناک؛ زیرا ترس و هراس‌ها به پایان رسید و برای تبرک گفته است: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

به قولی: وقتی یوسف در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

**وَرَفَعَ أَبَوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايِيْ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقًّا وَقَدْ أَخْسَنَ بِيْ إِذْ أَخْرَجَنِيْ مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِيْ وَبَيْنَ إِخْوَتِيْ إِنَّ رَبِّيْ لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ (۱۰۰)**

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و (همگی) برای او سجده کنان به زمین افتادند، و گفت: ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلای دیده بودم و پروردگارم آن را راست و درست گردانید، و حقاً که به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بیرون ساخت و شما را پس از آن‌که شیطان بین من و برادرانم اختلاف افکنده بود از دهات باز آورد. به راستی پروردگارم هر چه بخواهد (با لطف و مهربانی خود) سنجیده و دقیق انجام می‌دهد، زیرا او دانای حکیم است. (۱۰۰)

یوسف از روی احترام و محبت و تقدیر، پدر و مادرش را در کنار خود بر تخت پادشاهی برنشاند، **«وَرَفَعَ أَبَوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ»** انسان در هر مقامی که قرار داشته باشد والدین خود را باید برتردانسته از آن‌ها تقدیر و تکریم به عمل آرند.

**«رَفَعَ أَبَوِيهِ»** و واضح است آن‌که رنج بیشتر می‌کشد باید عزیزتر هم باشد.  
**«وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»:** وقتی پیش او آمدند، پدر و مادر و برادران یازده گانه نیز از روی اعزاز و تجلیل و شادباش نه از روی عبادت و خضوع برایش به سجده افتادند. مفسران گفته‌اند: در نزد آنان سجده برای احترام بود، نه برای عبادت.

قابل تذکر است که: این کار در شریعت‌شان جایز بود اما در اسلام حرام است و جز برای خدا برای هیچ‌کس دیگر سجده انجام نمی‌شود.  
در این آثنا یوسف به پدرش گفت: ای پدر! **«قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايِيْ مِنْ قَبْلِ»**: این است تعبیر خواب پیشین من! که قبلای دیده بودکی آن را دیدم. یعنی سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد.

**«قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقًّا»:** به درستی که پروردگارم آن را محقق ساخت.  
با این سجده، همان رؤیایی که در کودکی دیده بودم به تحقق پیوست و الله متعال آن را راست گردانید.

**«وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ»:** همچنان که او بر من منت گذاشته با بیرون آوردن از زندان به سوی قصر پادشاهی، مرا مورد إکرام خویش قرار داد.

تفسران گفته‌اند: یوسف از روى کرامت و شخصیت رفیعی که داشت داستان چاه را مطرح نکرد تا موجب شرم‌نگاری برادرانش نشود؛ زیرا آن‌ها را بخشیده بود، پس به رخ کشیدن کار زشت شان لزومی نداشت.

در هنگام برخورد و ملاقات با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی بحث به عمل نیارید. اولین سخن و کلام یوسف با پدر، شکر پروردگار با عظمت بود، نه نقل تلخی‌ها.

**«وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ»:** واز جانب دیگر شما را از بادیه صحراء؛ آنجا که قحطی و تتنگ‌سالی خیمه در صحرای فلسطین زندگی بسر می‌بردید به مصر یعنی شهر فراوانی و آسوده حالی آورد.

### زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف و نعمت الهی است:

بدینترتیب نعمت الهی را بر آل یعقوب به آن‌ها یادآور شده که از صحراء به شهر آمده و خانواده‌ی پراکنده در مصر جمع گشته‌اند.

امام طبری در این بابت می‌نویسد: وقتی یعقوب و همراهان و فرزندان و خانواده‌ی آن‌ها به مصر آمدند از یک صد نفر کمتر بودند و وقتی از آن خارج شدند بیش از شش‌صد هزار نفر بودند. (تفسیر طبری ۷۳/۱۳).

**«مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي»:** بعد از آن‌که شیطان پیوند میان من و برادرانم را به هم زد. بدین‌گونه بود که یوسف از روی ادب و به لحاظ گرامی داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حوالت کرد.

باید جوانمرد و با سخاوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. طوری‌که یوسف علیه السلام می‌فرماید: «نَزَغَ الشَّيْطَانُ» شیطان وسوسه کرد و گرنم برادرانم بد نیستند. همچنان خود را برتر ندانید.

**«بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي»:** یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می‌گوید شیطان بین من و آن‌هارا ... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می‌دهد.

تفسر ابو حیان می‌فرماید: همین مقدار از برادران بحث کرد؛ چون اگر نعمت و خوشی بعد از نقمت و سختی بیاید تاثیرش بیشتر و نیکوتر و شدیدتر خواهد بود.

تفسر تفسیر المیسر، دکتر عایض می‌نویسد: بنگر به بزرگواری یوسف که در این بین بحث گناه برادران خویش را هیچ مطرح نکرد؛ بلکه قضیه را میان خود و ایشان مشترک ساخت و همه گناه را به گردن شیطان انداخت؛ زیرا مجلس، مجلس عفو و گذشت و بخشش و شادی است پس نباید با بُث الشکوی آن را مکدر ساخت. و این است روش و منش انسان‌های بزرگ که بدی‌ها را فراموش کرده و فقط از خوبی‌ها و نیکی‌ها یاد می‌کنند، از لغزش‌ها چشم پوشیده و احسان‌ها و خدمت‌ها را به خاطر می‌آورند.

همان گونه که حضرت یعقوب در کودکی و اول داستان به یوسف گفت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلنَّاسِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ یوسف نیز در پایان می‌گوید: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي».

**«إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشاءُ»:** بی‌گمان پروردگار من نسبت به آن‌چه بخواهد لطیف است، یعنی: او در برآوردن آن‌چه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری

نافذ است

**«إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (100):** بیشک که او به منافع بندگان دانا و در قضا و شرع و آفرینش و صنعش، سنجیدهکار و حکیم است.

تفسیران گفته‌اند: یعقوب در مصر در کنار یوسف بیست و چهار سال زندگی کرد و آنگاه در گذشت و وصیت کرد او را در شام ( شهر حبرون ) امروزه فلسطین در کنار پدرش، اسحاق به خاک بسپارند.

یوسف خود به آنجا رفت و با دست خود او را در آنجا دفن کرد. و بعد از این که به مصر برگشت، بیست و سه سال در قید حیات ماند و بعد از این که کارش به آخر رسید و دریافت که دیگر ماندنی نیست، روحش مشتاق دیدار پادشاه پایدار گشت و به لقای خدا و پدران صالح خود، ابراهیم و اسحاق مشتاق شد.

### سجده بردن یعقوب به یوسف:

در این جای هیچگونه شکی وجود ندارد که: سجده بردن برای غیر الله تعالی که همراه با تعظیم، خوف و رجا باشد شرک و حرام است و موجب ارتداد می‌شود؛ اما سجده‌ی پدر، مادر و برادران یوسف علیه السلام از بابت تعظیم و خوف و رجا نبوده؛ بلکه نوعی سلام و تحيیت و احترام به جایگاه یوسف علیه السلام بود که در رسم آن زمان آن‌ها مرسوم بوده و از طرفی اگر غیر این هم باشد، با آمدن شریعت اسلام آن اعمال دیگر جایز نیست و به اصطلاح نسخ شده اند زیرا اسلام نسخ کننده‌ی ادیان سابق و احکام شان است.

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خویش می‌فرماید: « این امر در شریعت آن‌ها جایز بوده که هرگاه بر بزرگی سلام می‌کردند برایش سجده می‌بردند و این امر از زمان آدم تا شریعت عیسی علیه السلام جائز بوده است ولی در شرع این امت (یعنی امت اسلام) حرام شده است و سجده بردن فقط مختص پروردگار سبحان فرارداده شده و این گفته از قول قتاده نیز برداشت می‌شود، و در حدیث معاذ آمده است که هنگامی او به شام رفت دید که مردمان آنجا برای اسفه‌های شان سجده می‌برند؛ وقتی که بازگشت او نیز برای رسول الله ﷺ سجده برداشت، ایشان به معاذ فرمودند: «مَا هَذَا يَا مُعَاذ؟» این چه کاریست که می‌کنی ای معاذ؟ گفت: من دیدم که مردمان شام برای اسفه‌های شان سجده می‌برند، ولی من دیدم که ای رسول الله شما برای سجده کردن لایق تر هستید تا برای تان سجده کنم؛ پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ كُنْتَ أَمِّرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدْ لِأَحَدٍ لَأَمْرْتُ الْمُرْأَةَ أَنْ تَسْجُدْ لِزَوْجِهَا لِعَظِيمَ حَقِّهِ عَلَيْهَا» اگر کسی را به سجده برای کسی دیگر امر می‌کردم دستور می‌دادم تا زن برای شوهرش ( به دلیل حق بزرگی که بر او دارد ) سجده ببرد.

همچنین در حدیث دیگری، سلمان فارسی پیامبر ﷺ را در قسمتی از راه مدینه ملاقات نمودند و در آنموقع سلمان فارسی تازه مسلمان شده بود، او برای پیامبر ﷺ سجده برد، پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَسْجُدْ لِي يَا سَلْمَانَ وَاسْجُدْ لِلْحَقِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» ای سلمان برای من سجده ببر، بلکه برای زنده ای که هرگز نخواهد مرد سجده ببر. و غرض در اینجا این است که سجده بردن در شریعت (یوسف علیه السلام) جایز بوده و لذا ( طبق رسم و عادت اخلاقی شان ) برای او سجده ( تکریم و احترام ) بردن.

**رَبِّ قَدْ أَتَيْتَنِي مِنِ الْمُلْكِ وَعَلَمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحِقْيَى بِالصَّالِحِينَ {١٠١}**

پروردگار!! (بهره‌ی عظیمی) از پادشاهی به من عطا کردی، و از علم (تأویل احادیث =) تعبیر خوابها به من آموختی، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تویی کار ساز من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرمای (۱۰۱).

سپس یوسف به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کرد و گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» پروردگار! عزت و بزرگی و شکوه و سلطنت را به من عطا فرمودی که آن بهره رهبریت و مسؤولیت وزارت مالیه حکومت پادشاهی مصر از سوی وی بود، «وَ عَلِمْتَنِی مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و تعبیر و تفسیر رؤیا را به من آموختی و نعمت دانش را به من دادی.

«فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای فاطر آسمان‌ها و زمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداعگر و پدیدآورنده.

الله متعال که: خالق آسمان‌ها و زمین است می‌تواند کسی را از لابلای تمام سختی‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند.

«أَنْتَ وَلِيٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» فقط تو سرپرستی و نظرات امور دنیا و آخرت مرا به عهده داری. یعنی: یاری‌دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» «تَوْفِيَ مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (101)» از تو می‌خواهم که مرا بر اسلام بمیرانی و به قافله صالحان که متشكل از پیامبران، عالمان، شهیدان و برگزیدگان هستند ملحق فرمایی.

از پروردگارش التماس کرد تا دم مرگ او را بر اسلام حفظ و پایدار کند.

نباید به ایمان فعلی خود مغدور شویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. عاقبت خیر، بهترین نعمتی است که الله متعال به بندگانش عطا می‌کند نهایت ایمان، تسلیم در برابر پروردگار با عظمت است. با ایمان مردن و در زمرة صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. و در این هیچ جای شکی نیست که: صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) و می‌گوید: «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

### ازدواج یوسف با زلیخا :

در مورد این‌که آیا زلیخا یا «راعیل» دوباره جوان شد و به اصطلاح با یوسف صدیق ازدواج کرد؟! حقیقت دارد یا خیر! جواب واضح و مختصر همین است که نه خیر «هذا بهتان عظیم» این یک تهمت بزرگ و از جمله اسرائیلات محسوب می‌شود. سیمای قرآن و احادیث نبوی و تاریخ اسلام و سیره‌ی سلف صالح، این را نمی‌پذیرد. مگر رسالت یوسف برای این بود که: چنان زن ناسالم و پریشان حالی را پس از عمری عیاشی در قصر های فرعون مصر، دوباره به سن جوانی بازگرداند و یوسف او را به ازدواج خود در آورد؟! قطعاً دروغی بیش نیست و برای شخصیت نمونه و والای یوسف بزرگوار، برازنده نیست که آن همه رنج و محنت را بکشد و سرانجام چنان زن توطئه گری را به همسری خویش برگزیند؟!

خواننده محترم!

در اینجا داستان یوسف صدیق خاتمه می‌یابد. و در ایات متبرکه (۱۰۲ الی ۱۱۱)

موضوعاتی: ۱۸ - اثبات نبوت محمد ﷺ،

و ۱۹ - عبرت گرفتن و درس آموختن از این قصص قرآنی، پرداخته می‌شود.

**ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ** (۱۰۲)

(ای پیامبر!) این داستان از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. و هنگامی که (برادران یوسف) بد اندیشی می‌کردند و تصمیم (قطعی) (گرفتند، تونزد آنها نبودی. (۱۰۲)

**«ذِلِكَ مِنْ أَثْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»:** ای محمد! این داستانی که بر تو نازل کردیم از خبرهای غیب و نهان است که جز از راه وحی قابل دریافت نیست. ما آن را با بلیغ‌ترین و دقیق‌ترین شکل به تو می‌آموزیم، تا صداقت و درستی تو در ادعای پیامبری نمایان شود.

**«وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)»:** و تو هنگامی که برادران یوسف با یکدیگر همداستان شده و بر انداختش در چاه نیرنگ می‌کردند و علیه وی توطئه‌ای بزرگ می‌چیزند. محور داستان یوسف هماناً توطئه نابودی یوسف بود. ای محمد! تو در آنجا حاضر نبودی تا حقیقت داستان و ماجرا را بدانی بلکه خبر آن از راه وحی و از جانب خدای آگاه و خیر به تو رسیده است. پس چرا بعد از این همه شواهد، شکاکان در رسالت محمد ﷺ شک می‌ورزند.

**وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)**

وبیشتر مردم هر چند رغبت شدید [به ایمان آوردن شان] داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (۱۰۳)

این بیان برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم است ای پیامبر برگزیده! **«وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)»** با وجود روشنی حجت و درستی نبوت اما بیشتر کفار هر چند بر ایمان‌شان مشتاق باشی تو را باور نمی‌دارند و به تو ایمان نمی‌آورند؛ بنابراین بر حال آن‌ها اندوه‌گین مباش و از مکر و نیرنگی که به هم می‌تنند دل تنگ مدار.

باید یادآور شد که: ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر ملامتی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان‌ها است که نخواسته‌اند ایمان بیاورند. ولی کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول الله ﷺ داستان یوسف و برادرانش را پرسیدند پس رسول الله ﷺ از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح و بیان داشت، به امید آن‌که این امر سبب ایمان‌شان گردد، اما آن‌ها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول الله ﷺ بود و این امر رسول الله را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت ﷺ را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

**وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۴)**

و تو بر این [کار] مزدی از آنان نمی‌خواهی آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست. (۱۰۴)

**«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»:** ای محمد! و تو بر دعوت قومت به سوی هدایت خیر و نیکی، از آنان اجری نمی‌خواهی؛ زیرا آن‌چه پروردگار با عظمت بر تو نازل کرده برای هدایت تمام بشر است نه برای طلب پاداش یا منافع از آنان؛ رسالت پیامبر اسلام، محمد ﷺ رسالت جهانی است طوری که می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۴)»؛ این

موعظه و یادآوری برای جهانیان است، و تو در مقابل آن از آنان مالی را طلب نمی کنی. بنابراین اگر عقل و خرد داشتند آن را قبول می کردند و به تمرد و طغیان پایان می دادند.

### وَكَائِنٌ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُغَرَّضُونَ (۱۰۵)

و چه بسیار دلائل قدرت و وحدانیت (الله) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند. (۱۰۵)

و چه بسیار نشانه هایی روشن و دلایلی قاطع که در آسمانها و زمین پیرامون وحدانیت و عظمت الله متعال وجود دارد از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و دریاها و سایر عجایبات مکنون «**يَمْرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُغَرَّضُونَ (۱۰۵)**»: و مردم این نشانه ها را به چشم سر خود می بینند اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت گرفتن و درس آموختن و نه مشاهده آن بر ایمان شان می افزاید، بلکه بالعكس از آنها روی می گردانند. واقعیت امر اینست: انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه ای را نمی پذیرد و واضح است که نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل، زمینه هی هدایت و رشد نیست، علم به تنهایی کافی نیست، حق پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود.

وباید گفت که: أحسن القصص بودن داستان یوسف به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است.

### وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

و بیشتر آنها (که ادعای ایمان می کنند) به الله ایمان نمی آورند؛ مگر این که آنان (به نوعی) مشرک اند. (۱۰۶)

اکثر تکذیب کنندگان قومت ایمان نمی آورند مگر این که برای الله متعال شریکی بیاورند. کافران بدین امر که حق تعالی آفریننده خالق و رزاق است و تنها او سزاوار پرستش می باشد اقرار و اعترافی خالصانه و بدون کم و کاست نمی کنند، بلکه در آن هم شکاکیت ایجاد می کنند و در مقابل با پرستش بتان به وی شرک می آورند؛ پس آنها به ربویت حق تعالی معترض اما منکر الوهیت وی اند به طوری که از یکسو آفرینندگی وی را به رسمیت می شناسند اما در عین حال یگانگی اش در پرستش را نفی می کنند!! ابن عباس گفته است: آنها به هنگام «تبیه» می گفتند: «لیک لیک لا شریک لک لک لا شریکا هو لک. تملکه و ما ملک» یعنی شریک نداری جز یک شریک. تو مالک او و همه دارایی هایش هستی.

### أَفَمِنْهُوا أَنْ تَأْتِيهِمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيهِمُ السَّاعَةُ بَعْثَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)

آیا [به زعم خود] در امان هستند از این که عذاب فراگیر خدا بر آنان فرود آید، یا قیامت به نگاه در رسد و آنان بی خبر باشند. (۱۰۷)

هیچ کس نباید خود را تضمین شده فکر کند طوری که در آیه مبارکه می فرماید: «**أَفَمِنْهُوا أَنْ تَأْتِيهِمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ**» آیا آن تکذیب کنندگان از سوی الله متعال پیش خود امان نامه ای دارند که عذاب عام و نگاهانی بر آنان نازل نمی شود، و عذاب فراگیر پروردگار آنها را در بر نمی گیرد؟!

**«غاشیه»:** عذابی است همه گیر که همگان را پوشش دهد. به یادداشته باشید که: قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. به قولی: مراد از **غاشیه**، همان برپا شدن

قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست.

**«أَوْ تَأْتِيهِمُ السَّاعَةُ بَعْثَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (107)»:** یا این که روز رستاخیز با تمام خوف و ترس ناگهان بر آنان وارد شود. یعنی: غافل‌گیرانه «در حالی که بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قراردارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟.

در واقع این ها احساس و شعور حقیقی‌شان را از دست داده‌اند. به راستی که زخمی ساختن مرده، وی را تکان نمی‌دهد پس اینان نیز در حقیقت مردگان متحرکی بیش نیستند.

**فَلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٠٨)**

بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی الله دعوت می‌کنیم، منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸)

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: راه انبیا، راه روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. طوری که آمده است: «**فَلْ هَذِهِ سَبِيلِي**»: ای پیامبر! به مردم بگو: « این است راه من» این دعوتی که به سوی آن شمارا فرامی خوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. رهروان و پیمایندگان راه حق باید مواضع خویش را با صراحة و بدون ترس ولرز به مردم بیان و اعلام کنند. و مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری دعوت و ترغیب کرد.

**«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبعَنِي »:** دعوت رهبران الهی باید به سوی الله باشد، نه به سوی خود، در ضمن پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی الله دعوت کنند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: خود و پیروانم «با بصیرت به سوی الله دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، مردم را به عبادت و طاعت الله متعال فرا می‌خوانیم.

محور تبلیغ، تنزیه پاکی و تقدیس الله متعال از هرگونه شرک و شریک است «وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (108)»: «وَ اللَّهُ مِنْهُ مُنْزَهٌ» من و کسانی که بر راه و روشن من قرار دارند و به من افتادا کرده‌اند، الله متعال را از شریکان و همتایان تنزیه نموده و او را از آن‌چه سزاوارش نیست تقدیس می‌کنیم. من با خدای متعال غیر وی را شریک نمی‌آورم و در اسماء و صفاتش انحراف و کج روی نمی‌کنم. به صورت کل باید گفت که: توحید و نفی شرک، اساس وجوهر دین مقدس اسلام را تشکیل می‌دهد.

**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)**

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آن‌ها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکرند تا بینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟! (۱۰۹)

ای پیامبر! و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را که برای شان وحی نازل می‌کردیم به سوی بشر به رسالت نفرستادیم، «**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي**

**إِلَيْهِمْ**: در مورد این‌که همه انبیاء مرد بوده‌اند، شاید به خاطر آن که امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.

شیخ محمد بن جریر طبری در تفسیر خویش جامع البيان عن التأولیل القرآن می‌نویسد: یعنی مردان را فرستادیم نه زنان و فرشته‌ها را. آیات خود را به آنان وحی کردیم که مردم را به عبادت ما فرا خوانند. (تفسیر طبری ۸۰/۱۳)

آیه مبارکه به رد نظریه آنده اشخاص می‌پردازد که؛ می‌گویند: نباید پیامبر از جنس انسان باشد و یا تصور کرده‌اند که از میان زنان نیز پیامبرانی برخاسته‌اند.

**«مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ»** از اهل وساکنان شهرها برگزیدیم تا به صلاح و سازماندهی امور مردم نسبت به دیگران داناتر باشند. ایشان در خلقت از همه کاملتر، در عقل و خرد از همه فرزانه‌تر و در شناخت مصلحت مردم از همه آگاه‌تر بوده‌اند. نه فرشته بودند، نه افراد گوشگیر و نه اهل رفاه.

حسن بصری می‌نویسد: اللہ هرگز پیامبری را از میان بادیه نشینان و زنان و جن مبعوث نکرده است. (تفسیر قرطبی ۹/۲۷۴)

تفسران گفته‌اند: از این جهت پیامبران از مردم شهرها بودند که آگاه‌تر و شکیباتر بودند. و در میان بادیه نشینان نادانی و ستمکاری و سنگلی مرسوم است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

**«أَفَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»**: آیا آن تکذیب کنندگان در زمین گشت و گذار نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان پیامبران خدا را تکذب کردند ببینند؟ ببینند که چگونه الله متعال ویران‌شان کرد و به خاک سیاه هلاک برنشاند؟ باید گفت که: فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوچ آن‌ها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است.

**«وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقُوا»**: و قطعاً پاداش آخرت یعنی بهشت برای تقوای پیشه‌گان بهتر از سرای دنیاست؛ با همه بهره‌هایی که دنیا - از مال و جاه نیرو و جلوه‌های آراسته دیگر - با خود دارد؛ این پاداش از آن کسانی است که از پروردگار خود پروا کرده، به شریعتش عمل نموده و پیامبرش را اطاعت کرده‌اند. مطمین باید بود که: کفار از مخالفت با پیامبران چیزی را به دست نمی‌آورند، و واضح اند که در دنیا گرفتار قهر و عذاب می‌شوند. ولی اهل تقوا به آخرت که بهتر از دنیاست می‌رسند.

**«أَفَلَا تَعْقِلُونَ (109)»**: به کار انداختن واستفاده از عقل و فکر بشر ، از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. تعقل و تفکر ، انسان را به سوی مکتب انبیاء پیش می‌برد. پس از چه روی عبرت اندوزان، عبرت نگرفته و اندیشه‌وران در سرنوشت نجات یافتنگان و نابودشدنگان نمی‌اندیشند تا به هوش آیند.

**حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيَّأْسَ الرَّسُّلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرٌنَا فَنْجِيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرِدُ بِأَسْنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)**

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا آن‌که پیغمبران ناامید گشته و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آن‌ها دروغ گفته اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آن‌ها آمد هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. (۱۱۰)

با تأسف باید گفت که: قساوت و لجاجت در برخی از انسان‌ها، تا سرحدی به او ج خود می‌رسد ، که انبیای بردار را نیز مایوس می‌سازد، «**حَتَّىٰ إِذَا إِسْتَيَّأَنَ الرُّسُلُ**»: تا این‌که پیامبران ما از ایمان آوردن قوم خود نامید شدند. یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری بر نینیگیختیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی نامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی‌کنیم. بناءً نباید نیرو و قوت خویش را صرف زمینه‌های غیرقابل نفوذ کنیم، پس باید از برخی مردم صرف نظر کرد.

**«وَ ظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا»:** تأخیر در عذاب الهی سبب جرئت و تکذیب مجرمین می‌گردد «و پنداشتند که به دروغ و عده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرارگرفتند که در و عده پیروزی مورد خلف و عده قرارگرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده.

به قولی دیگر معنی این است: امتها پنداشتند که پیامبران علیهم السلام در آن‌چه‌که از پیروزی و عده داده‌اند، مورد خلف و عده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مایوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌های شان نیز آنان را دروغگو شناخته‌اند.

ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه (رض) نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. (بهنگ از «تفسیر انوار القرآن»). **«جَاءَهُمْ نَصْرًا»:** در چنین موقعیت سختی یاری و نصرت ما به دادشان رسید. در آن دم که سختی شدت می‌باید و به اوج خود رسیده و فشار و اختناق به حد انفجار می‌رسد و هیچ امیدی جز به خدا باقی نمی‌ماند، در چنین لحظه‌ای نصرت و یاری کامل ما فرا می‌رسد و شدت و سختی را از بیخ برکنده و به آن پایان می‌دهد.

**«فَنَجَّى مَنْ نَشَاءَ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسًا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)»:** پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتد. که آنان، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان همراه شان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند. «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که برآنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

باید گفت که: هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست الله متعال است، راه الله بن‌بست ندارد. و هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که مانع قهر الهی شود.

**لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَئِ الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)**

به راستی که در داستان‌های آنان (پیغمبران) عبرتی برای خردمندان است، (قرآن) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق کننده کتاب‌های است که پیش از آن است، و بیانگر (و شرح) هر چیزی است و سبب هدایت و رحمت است برای کسانی که ایمان می‌آورند. (۱۱۱)

### لغات و اصطلاحات:

**«مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»:** قرآن و از جمله این داستان، سخنی نیست که از سوی انسان‌ها به

هم بافته شده باشد و از اندیشه و خیال آن‌ها سرچشمه گرفته باشد، بلکه یک واقعیت عینی و جدا از یک خیال و پندار است و از هر نظر راهگشا است. (نگا: یونس / 37 و 38، هود / 13 و 35).

**«تصدیق الٰذی...»:** مراد این است که قرآن تصدیق‌کننده کتاب‌های صحیح آسمانی پیشین است.

**«تفصیل کُلِّ شَيْءٍ»:** تفصیل دهنده و شرح کننده همه چیزهایی است که مؤمن در عقیده و عمل خود بدان نیازمند است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» خواننده محترم !)

قبل از همه باید گفت که: شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آن‌هاست. در بدایت سوره مبارکه یوسف خواندیم: **«نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»**: و این‌که در آخر این سوره می‌خوانیم: **«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ**

همانطوری‌که حضرت یوسف علیه السلام

علی رغم همه کیدها، فریب و مشکلات و موافع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر بزرگوار اسلام محمد ﷺ نیز علی رغم همه‌ی مکرها، اذیت، آزار و ... به عزّت و قدرت خواهد رسید.

**«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»:** برای انسان‌های عاقل، خردمند و روشن ضمیر، کسانی که خردی سالم و بزرگ، و برای کسانی که دارای فطرت استواری اند، در داستان یوسف و برادرانش پند و اندرز زیادی و درس‌های بزرگ و عالی نهفته است.

**«عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»:** واضح است که تنها خردمندان از داستان‌ها ای قرآنی، پند و عبرت می‌گیرند. و باید متذکر شد که: عبرت‌آموزی از قصص قرآن، مخصوصاً یک زمان نیست. داستان‌های قرآن، بیان واقعیت‌های عینی و عبرت‌آموز است. (یافتی است، نه بافتی).

**«مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»:** این قرآن اخبار روایت شده و سخنان ساختگی نیست. این قرآن سخنی نیست که به دروغ و بُهتان (دروغی که گوینده نیز از عدم صحت آن مقاعد و آگاه است). باور سرهم بندی شده باشد، بلکه خبری است صحیح و وحیی است صریح که از سوی الله متعال برپایم برپایم برپایم نازل شده است.

**«وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»:** بلکه کتاب‌های آسمانی را تصدیق می‌کند که قبل از آن نازل شده‌اند.

**«وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (111)»:** قرآن، تمام نیازهای و مایحتاج انسان را مطرح می‌کند و تمام احکام مورد نیاز از قبیل حلال و حرام و شرایع و احکام را توضیح داده و بیان کرده است.

قرآن روشنگر هر امری به صورت کل و یا مجمل است که بشر در آبعاد عقیده، احکام، علم حلال و حرام، آداب و اخلاق بدان نیازمند است؛ زیرا قرآن حاوی اخبار راستین، احکام عادلانه، آیات استوار، اخلاق برین و برتر، آداب خجسته، اندرزهای والا و نیکو و داستان‌های زیبایی است. قرآن در برگیرنده ارشاد گمراهان، هشدار کج روان و رحمت هدایت پویان است که به آن در دنیا و آخرت راه یافته و سعادتمند می‌شوند. پس هر کس به آن ایمان آورد، یقیناً بر وفق ایمان، دلبستگی، رویکرد و عنایتش به آن؛ از خیر و برکت، هدایت، نور، رحمت و شفایش به وی می‌رسد.

داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، **«آیات لِلسَّائِلِينَ»** آیت برای خردمندان، عبرت

«عِبْرَةٌ لِأُولَئِكَ الْأَلْبَابِ». و برای اهل ایمان، مایه‌ی هدایت و رحمت است. «هُدَىٰ وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

عبرتی که از داستان یوسف عليه السلام می‌توان گرفت اینست: کسی‌که توانست یوسف را از چاه بیرون بیاورد و او را از زندان بیرون بیاورد و بعد از برداشتن، ملک مصر را از آن او بسازد، و بعد از مدت‌های مديدة نالیمیدی او را با پدر و برادران جمع کند، همان ذات نیز قادر است که به محمد صلی الله علیه و سلم عزت بدهد و مقام و منزلتش را بالا برد و دینش را مستقر و استوار گرداند. و بازگو کردن این قصه‌ی عجیب در واقع به منزله‌ی خبر دادن از غیب است. بنابراین معجزه‌ی رسول الله ﷺ می‌باشد.

پروردگار با عظمت ما چه زیبا فرموده است: «نَحْنُ نَصْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْفَصَصِ بِمَا أُوحِيَنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (ای پیامبر!) ما بهترین داستان‌ها را با وحی کردن این قرآن بر توحکایت می‌کنیم، و مسلماً توپیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی) (یوسف/۳)

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْإِبْصَارِ  
وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

## فهرست موضوعات سوره یوسف

وجه تسمیه

زمان نزول سوره یوسف

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره «یوسف»

ارتباط سوره «یوسف» با سوره ای قبلی

از خصوصیت خاص سوره «یوسف»

تعییر «احسن القصص» سوره یوسف

سیمای سوره «یوسف»

نقش و تأثیرات داستان در تاریخ زندگی انسان

شأن نزول سوره «یوسف»

زندگی نامه حضرت یعقوب علیه السلام

وفات یعقوب علیه السلام

سلسله نسب یوسف علیه السلام

وفات یوسف علیه السلام

دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام

محنت های سه گانه حضرت یوسف

محتوای کلی سوره «یوسف»

موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام

نزول قرآن بزبان عربی است

احسن القصص

داستان حضرت یوسف علیه السلام

ذکر رویای های قرانی

رویای صادقه

تعییر روایا

رویای (خواب) یوسف علیه السلام

اسبابی چه کسانی هستند؟

«عُصْبَةٌ»

حسادت

اجrai توطنه، نهان کردن تصمیم از پدر

علاقه‌ی یعقوب به یوسف

اشک در قرآن

۱- اشک شوق

۲- اشک حُزن و حَسَرَت

۳- اشک خوف

۴- اشک قلابی و ساختگی

پیراهن و معجزه آن

آیا یعقوب علیه السلام واقعاً بین فرزندان خویش تبعیض قائل بود؟

تعییر خواب در دین مبین اسلام

حقیقت و پایه خواب و اقسام آن  
رؤیاهايی که روح می بیند بر سه نوع است  
معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن  
گاهی خواب کافر و فاسق هم می تواند راست در آید  
بیان نمودن خواب پیش هر کس درست نیست!  
رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف از زندان  
مزایا عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف  
مبحث نفس اماره  
نفس و حالاتی آن در قرآن  
زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف و نعمت الهی است  
سجده بردن یعقوب به یوسف  
ازدواج یوسف با زلیخا

## مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

### 1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسین بن محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

### 2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدير شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و بهبه الزحیلی می باشد.  
سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

### 3- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).  
سال نشر: 1384 ش، مکان نشر: تهران - ایران ناشر: احسان.

### 4- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)  
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 ه.

### 5- تفسیر کابلی

تفسیر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیہ  
مترجم: شیخ الہند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیہ  
ترجمہ: جمعی از علمائی افغانستان

### 6- تفسیر معالم التزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (**متوفی سال 516 هجری قمری**) (ناشر دار احیا التراث العربی 1420 ق 200 م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الكشف والبيان ثعلبی بسیار متاثر می باشد.

### 7- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم ، سال نشر: 2002 م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

### 8- البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.  
سال نشر: 1431 هجری - 2010 م

### 9- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق)

مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، مكان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدين سیوطی، مفسّر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.).

## 10- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزيل و أسرار التأويل»، مشهور به «تفسير بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998م) دار إحياء التراث العربي - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

## 11- تفسیر الجلالین «التفسیرالجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م). ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات مكان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

## 12- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت لبنان) (شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است).

## 13- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الكلبی مشهور به جزی (متوفی 741ق) (ناشر: شرکة دار الأرقام بن أبيالأرقام ، مكان نشر: بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

## 14- تفسیر صفوۃ التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهمترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل اورده است.

## 15- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عmadی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبة الرياض الحديثه بالرياض).

## 16- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ). سال نشر 1408ق یا 1988م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر، بیروت - لبنان

## 17- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری) سال نشر: 1427 - 2006 م ، الناشر: مؤسسه الرسالة )

## 18- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت

مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379 .

### 19- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان)» تأليف: علاء الدين علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفی ۷۴۱ هجری میباشد). سال نشر: 1425 - 1425 محل نشر : دار الكتب العلمية.

### 20- روح المعانی (آلوسی ):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندي آلосی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنیریة تصویر دار إحياء التراث العربي.

### 21- جلال الدين سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن » تفسیر الدار المنشورة فی التفسیر با لمؤلف « جلال الدين عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م) مجموع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدینہ المنورہ

### 22- زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الرّجّاج أو أبو إسحاق الزّجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادى است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 ميلادي )

### 23- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز ابن عطیة» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربی (المتوفی: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

### 24- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری ( ۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ ، ۶۸۰- ۷۳۶ م) تاریخ نشر: ( 1980/01/01 ) محل نشر: عالم الكتب وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ،تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او میگوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفة جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

سال نشر 1418ق یا 1998 م : ناشر: دار إحياء التراث العربي ، مکان نشر: بيروت.

### 25- تفسیر کشاف مشهوریه تفسیر زمخشri.

«تفسير الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جار الله زمخشri (27 ربیع الاول 467 - 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ ميلادي دردو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولا ق مصر ، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹ و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربي.

## 26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

## 27- مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

## 28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

دکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

## 29- صحیح مسلم . وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گردآورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن برذبہ بخاری (194 - 256 هجری)

## 30- سعید حوى :

حوى، سعید، حوى، سعید، مفسر «الاساس في التفسير» (یازده جلد؛ قاهره ١٤٠٥)، که از مهمترین و اثرگذارترین آثار حوى به شمار می‌آید. سال نشر: 1424ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

## 31- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامعترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و بر جسته قرآن کریم به زبان عربی است.

## 32- تفسیر سدی کبیر :

تفسیر سدی کبیر اثر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفی ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه زندگی میگرد. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

### 33- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز:

مؤلف : ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبد الرحمن بن غالب مهاربی معروف به ابن عطیه  
اندلسی ( 481 - 541 هجری )

### 34 - تفسیر فرقان

تألیف : شیخ بهاء الدین حیسنی

### 35 - کتاب حاشیة محبی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ زاده، محمد بن مصطفی زبان : عربی

ناشر : دار الكتب العلمية

سایر نویسنگان : نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر -

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی- تعداد صفحات : 8 جلد

### 36- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. ( خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام » گفته : او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد ». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقییس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. ( بغایة الوعا 2 / 297 ، وأساس التقییس صفحه 7 ).

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**